

بحران امنیت در افغانستان

با تاکید بر عامل جغرافیایی

عبدالناصر نورزاد



بحران امنیت در افغانستان: با تاکید بر عامل جغرافیایی

نویسنده: عبدالناصر نورزاد

طراح جلد: پوهنمل استاد حمید ضیا

صفحه آرای: سید سمیر انوری

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰ جلد

از همین قلم:

آثار نشر شده:

- انقلاب من - در دو جلد
- گفتارهایی در باب انقلاب و بسیج سیاسی
- جستارهایی در تحلیل سیاست - جلد اول
- در دفاع از عدالت - در نقد سیاست های نئولیبرال و بازار آزاد
- گفتمان هایی معاصر پیرامون علم سیاست
- نبرد برای عدالت
- مفهوم دولت از منظر علوم سیاسی

آثار تحت نشر:

- اثر حاضر - بحران امنیت در افغانستان با تاکید بر عامل جغرافیایی
- مولفه های یک انقلاب
- جستارهایی در تحلیل سیاست - جلد دوم
- انقلاب آبی
- مقدمه ای بر مطالعات امنیت
- مفهوم امنیت ملی و بایسته های کنونی
- جنگ نرم - تیوری تخریب اذهان عامه در افغانستان
- اسطوره ی سیاست و جامعه در عصر کنونی
- بحران امنیتی افغانستان از منظر ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی - ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۹ تیزس ماستری

تقدیم به نسل جوان و انقلابی کشورم،

به آنهایی که با اهداف متعالی و پیشرونده، برای افغانستان امن و

صلح آمیز، می اندیشند و جسورانه در این راه قدم بر می دارند!



فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول

مفهوم امنیت در گستره‌ی روابط بین الملل ۸

ابعاد و خصوصیات امنیت ۱۴

تعریف و بیان مفهوم نا امنی در گستره تحولات در افغانستان ۱۸

تعریف و مفهوم امنیت ملی در افغانستان ۱۹

متغیرهای شکننده امنیت ملی ۲۱

پیشینه‌ی بحران امنیت در افغانستان ۲۶

فصل دوم

بررسی روند صلح افغانستان از دیدگاه نظریه‌ی واقع‌گرایی در

مطالعات امنیت ۲۲

امنیت اجتماعی ۲۸

مبحث امنیت هستی‌شناختی در افغانستان ۲۹

نقش مردم در روند صلح افغانستان از دید امنیتی ۳۲

فصل سوم

معمای دوبعدی جنگ و صلح در سایه بحران امنیت در افغانستان

..... ۳۷



الزامات یک صلح پایدار در افغانستان ۴۲

عواقب احتمالی گفتگوهای صلح ۴۵

فصل چهارم

کالبد شگافی ماهیت تهدید برای مفهوم امنیت افغانستان ۴۷

فصل پنجم

عوامل داخلی بحران امنیت در افغانستان ۵۶

اول: تضاد و کشمکش های قومی ۵۸

دوم: نبود اقتصاد با ثبات نسبی در کشور ۶۱

سوم: نبود روحیه وحدت ملی در میان اقوام کشور ۶۲

چهارم: فساد گسترده و اجرانشدن قانون ۶۳

پنجم: بی کاری و فقر اقتصادی در جامعه ۶۴

ششم: نبود اراده ای سیاسی در میان دولت مردان افغانستان ۶۵

هفتم: ساختار ناهمگون و نامنسجم نیروهای دفاعی کشور ۶۶

هشتم: تأثیر تولید و تجارت مواد مخدر بر کاهش امنیت در افغانستان ۶۹

فصل ششم

عوامل خارجی بحران امنیت در افغانستان ۷۳

اول: دخالت کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای در امور افغانستان ۷۵

مبحث دوم: دخالت کشورهای فرامنطقه ای در امور داخلی افغانستان ۸۹

فصل هفتم

تروریسم به عنوان مهم ترین عامل بحران امنیت در افغانستان ۱۱۸



فصل هشتم

پروژه تاپی روزنه ای امید برای شگوفایی اقتصاد و امنیت
افغانستان ۱۳۷

فصل نهم

افغانستان و نظم نوین امنیتی ژئواستراتژیک در قرن ۲۱ ۱۴۳

فصل دهم

عامل ژئوپولیتیکی بحران امنیت در افغانستان ۱۵۵

فصل یازدهم

بحران امنیت در افغانستان از منظر مجموعه امنیتی منطقه ای ۱۶۳

فصل دوازدهم

جنگ و شورش گری عامل مهم بحران امنیت در افغانستان .. ۱۷۲

فصل سیزدهم

امکان سنجی دوام و حضور افغانستان در محیط امنیتی ۱۹۴

فصل چهاردهم

افغانستان پسا نظم امنیتی به رهبری امریکا ۱۵۵

فصل پانزدهم



ضرورت تلاش های هماهنگ منطقه ای و جهانی بر ضد بحران

امنیت در افغانستان ۱۶۵

۱. تجارت مجرمانه: ۱۷۳

۲. افراط گرایی مذهبی ۱۷۴

۳. قوم گرایی افراطی: ۱۷۴

فصل شانزدهم

ضرورت تدوین دکترین امنیت ملی در افغانستان ۱۷۶

فرجام سخن ۱۸۲

منابع ۱۸۷



مقدمه

بحران امنیت مهم ترین معضل در تاریخ معاصر افغانستان به حساب می آید. موقعیت جغرافیایی افغانستان، عامل مهم و تاثیر گذاری بر امنیت این کشور بوده است. از همین رو، رقابت شدید میان کشورهای همسایه و منطقه و وجود تضاد های فکری میان بازیگران منطقه ای و جهانی در این خطه سرزمینی، در طول تاریخ، به وضوح قابل ملاحظه بوده است.

بدون شک، تضاد و کشمکش قدرت های بزرگ و منطقه، ناشی از موقعیت جغرافیایی افغانستان است که این کشور را در مسیر این رقابت های خون بار قرار داده است. سیر تحول تاریخی در این کشور که مملو از افت و خیز های فراوانی بوده، تاریخ تلخی را بر این سرزمین تحمیل نموده است. سقوط نظام پادشاهی، روی کار آمدن حکومت چپ گرایی متمایل به مسکو و متعاقب آن حضور ارتش سرخ شوروی سابق در افغانستان، جنگ های نفس گیر گروه مجاهدین تحت حمایت غرب و عرب ها با دولت چپ گرایی کابل، تشکیل دولت مجاهدین و آن گاه جنگ های داخلی میان گروه های مجاهدین با یک دیگر که منجر به روی کار آمدن طالبان شد، تاثیر مضاعفی بر وخامت این بحران گذاشته است.

در امتداد واقعات تلخ تاریخی، پناه گرفتن گروه القاعده در سایه طالبان که حوادث ۱۱ سپتامبر را به وجود آورد، بر شدت بحران امنیت در این کشور افزوده است. وجود عامل جغرافیایی مضاعف به بحران امنیتی، در این کشور باعث شده تا هر روز بحران امنیت در



این کشور، صورت جدی تری به خود بگیرد. ایجاد دولت جدید افغانستان پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، دخالت کشورهای همسایه و منطقه در این سرزمین، پیامدی جز قدرت گرفتن دوباره طالبان نداشته است و همین قدرت گیری مجدد، دولت افغانستان و نیروهای خارجی به ویژه آمریکا را مجبور به مذاکره با طالبان نموده است تا با شریک کردن آنها در قدرت سیاسی بتوانند زمینه ای برای ایجاد امنیت و آرامش در افغانستان به وجود آورند؛ موضوعی که در حال حاضر، مباحث جدی را فراروی روند صلح و آینده افغانستان به پیش کشیده است.

اثر حاضر در پی بررسی تاثیر عامل جغرافیایی بر امنیت افغانستان، در جنب موضوعاتی است که می توانند امنیت این کشور را بهبود و یا وخیم سازند. بررسی این مهم می تواند تصویر واضحی از عوامل عمده بحران امنیت را در این کشور ارائه دهد. بر علاوه، نقش نظریه های امنیت بخصوص مجموعه های امنیت منطقه ای، ارزش به سزایی در نحوه تبیین مباحث مطرح شده در این اثر داشته که نگارنده به مدد آن، تلاش کرده تا نقش عامل جغرافیایی را در بررسی عوامل نا امنی در این کشور تبیین و وضاحت دهد. زیرا همانطوری که گفته شد بحران امنیت در افغانستان، به مثابه ی حادثترین بحران، در قلب تپنده ای جغرافیایی آن، در حرکت بوده و آن را به جدی ترین مبحث در شرایط کنونی، مبدل کرده است. دولت شکننده، عدم اتحاد داخلی، حضور قدرت های متخاصم در جغرافیای سرزمینی ما، انشعاب قابل لمس در طیف های سیاسی که مبتنی بر حذف فزیکتی و سیاست سخت افزاری در داخل افغانستان که هر یک تلاش می کنند تا همدیگر را مغلوب سازند، جغرافیای مناسب جنگ برای انجام رقابت های کشور های بزرگ و منطقه ای، تاثیر منطقه ای ژئوپولیتیک جهانی و منطقه ای بر وضعیت امنیتی افغانستان؛



مجموعی از عواملی اند که به این بحران فزاینده، کمک کرده و آن را حاد تر از قبل ساخته اند. در ضمن، در جغرافیای افغانستان، حرکت سریع ایده لوژی ها و نصب و عزل نظام های سیاسی، اقتصادی و طرز خاصی از کسب و تحکیم قدرت سیاسی بواسطه حکم رانان در این کشور، به مثابه ای عامل مستقیم ماندن در قدرت از طرف نخبه های سیاسی، نه تنها عامل فلاکت بار بحران امنیتی حساب می شوند، بل زمینه را برای فروپاشی احتمالی این کشور در نقشه جغرافیایی مساعد خواهند ساخت. سرعت این کار تاحدی محسوس است که نمی توان، عاملی فراتر و مهم تر از آن را یافت و به آن نگاه محوری داشت. تخاصم و تقابل در جغرافیای افغانستان، نه تنها که بعد داخلی بر سر کسب قدرت سیاسی را نشان می دهد، بل منافع متضاد کشور های درگیر همانند همسایه ها، کشور های منطقه و جهان را نیز یدک می کشد و آن را به عنوان مهم ترین مسئله، محک می زند. در حال حاضر، امنیت افغانستان به عنوان اصلی ترین موضوع در سیاست بین الملل مطرح نظر است. این بعد خارجی قضیه به عنوان عامل برهم زننده ای امنیت منطقه و حتی جهان، محسوب شده اما علی رغم وجود نابسامانی های برهم زننده امنیت در افغانستان، مانند فعالیت گروه های تروریستی و معضلات ناشی از گذار از یک دوره طولانی بی ثباتی به وضعیتی پایدار، عواملی همچو نهادهای امنیتی مناسبی که یارای مقابله با این طیف وسیع تهدیدات را باشند، درک درست تری از جغرافیای افغانستان و استفاده بهینه از این موقعیت برای جلب همکاری کشور های همسایه و منطقه توسط دولت مردان افغانستان را بیان داشته و امید ها برای برقراری و تامین امنیت را تقویت بخشیده و افق جدیدی را فراروی این امید ها برای تحکیم صلح و امنیت در این کشور، نوید می دهند،



امیدی که هنوز هم در دل هر افغان آزاده ای نفس می کشند و تصور فردایی عاری از خشونت را در ذهنش می پروراند.

در این میان به نظر می رسد برقراری نسبی امنیت در افغانستان تنها در سایه فایق آمدن بر ضعف نهادها و زیرساخت های امنیتی در این کشور امکان پذیر نیست و نمی توان تنها جنبه سخت افزاری و نظامی آن را عامل مهم فایق آمدن بر چالش های کنونی امنیت دانست.

این نوشتار بر آن است تا ضمن بررسی اجمالی شرایط و چالش های امنیتی فراروی افغانستان، عامل جغرافیایی این بحران را نیز برجسته ساخته و موجودیت ساختار ژئوپولیتیک این کشور را به مثابه مهم ترین عامل ناامنی آن، قلمداد کرده و راه خروج این کشور از این بحران امنیتی را بررسی کند. عامل جغرافیایی، نه تنها از بعد جغرافیای سیاسی، بل از منظر نظریه های ژئوپلیتیک در شروع سده بیست از اهمیت به سزایی برخوردار بود و عامل تاثیر گذار و عمده در بحران امنیت و صلح جهانی حساب می شد. اما با تغییر در سیاست امروزی، بخصوص با اختراع موشک های قاره پیما و ظهور نظریه های جدید در روابط بین الملل عملاً ژئوپلیتیک اهمیت خود را از دست داد، اما با آن هم مکاتب امنیتی به ویژه مکتب امنیتی کپنهاگ بر اهمیت منطقه و ژئوپلیتیک کشورها تاکید خاص می کند. تهدید از منظر این مکتب آن هم از نوع نزدیک به معنای آن، ضمن آن که از لحاظ میزان تهدید، در مجاورت جغرافیایی قرار دارد، نقطه ی عطفی در مسائل امنیتی حساب می شود. بری بوزان نظریه پرداز مشهور مطالعات امنیتی، به این عقیده است که برای درک بهتر امنیت باید سطح تحلیل را از سطح جهانی به سطح



منطقه‌ای تقلیل داد. بوزان کشورهایی را که یک محدوده جغرافیایی بر روند امنیت و ناامنی بالای یک دیگر تاثیر گذار هستند را مجموعه امنیت منطقه‌ای تعریف می‌کند. بوزان افغانستان را شامل مجموعه امنیتی خاص نمی‌داند و افغانستان را به عنوان دولت عایق میان سه مجموعه امنیتی؛ آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا قرار می‌دهد.

پویش‌های امنیتی از زمان بازی بزرگ نشان داده است که افغانستان بیشتر متاثر از مجموعه از امنیتی جنوب و آسیا مرکزی بوده است. در آن زمان افغانستان به عنوان دولت عایق میان هند برتانیاوی و روسیه تزار شناخته شده بود و هر از گاهی انگلیس‌ها و یا هم روس به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از شاهان و سرداران افغان در جهت تضعیف دیگری استفاده می‌کردند. افغانستان در دوران جنگ جهانی اول و دوم بی‌طرفی اتخاذ کرد اما با پیوستن افغانستان به بلوک شرق در اواخر دهه بیست میلادی، معادلات امنیتی در منطقه برهم خورد و افغانستان به مکان برای تلافی جویی ایالات متحده مبدل شد. ایالات متحده با تمویل مجاهدین افغان نقش مهمی در زمین‌گیر کردن شوروی در خاک افغانستان بازی کرد. با پایان جنگ سرد افغانستان نیز اهمیت ژئوپلیتیک خود را در منطقه از دست داد اما اتفاقات ۱۱ سپتامبر دوباره افغانستان به مرکز توجه قدرت‌های بزرگ برگشتاند. در ضمن، این مسئله نشان می‌دهد که پویش امنیت موجود در دو مجموعه امنیتی آسیای مرکزی و جنوب آسیا بیشترین تاثیر را بر امنیت افغانستان داشته است این موضوع بدین معنا نیست که پویش‌های امنیتی مجموعه امنیتی خاورمیانه بالای افغانستان تاثیرگذار نبوده است. به همین منظور برای رسیدن به امنیت پایدار باید نگاه سیاست‌گذاران افغان منطقه‌ای باشد تا جهانی. در حال حاضر افغانستان به طور ناخواسته به میدان رقابت دو قدرت منطقه‌ای (هند و پاکستان) مجموعه امنیتی جنوب آسیا مبدل



شده است. هر از گاهی افغانستان به سمت هند متمایل شده است واکنش شدید پاکستان را در پی داشته است و از سوی دیگر افغانستان با پاکستان بیشترین خط مرزی را دارد. این خط مرزی طولانی به نام دیورند هر دو کشور را به دو همسایه استراتژیک امنیتی تبدیل می کند. از سوی دیگر وجود گروه ها و شبکه های تروریستی در شبه قاره هند تاثیر مستقیم بر امنیت افغانستان داشته است که طالبان به حمایت کشورهای منطقه بعد از سرکوب شدید سال ۲۰۰۱ دوباره قدرت گرفته اند و ثبات سیاسی افغانستان را به چالش کشیده اند. افغانستان در چهار دهه گذشته لانه ی امنی برای شبکه تروریستی بوده است و این شبکه های تروریستی رابطه نزدیک با گروه های تروریستی در آسیای جنوبی و آسیای مرکزی دارند که امنیت هر دو مجموعه امنیتی متاثر می کند. قاچاق مواد مخدر از موارد دیگر است که امنیت افغانستان مختل می کند و افغانستان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در سطح جهان است. مواد مخدر افغانستان توسط شبکه بزرگ مافیایی منطقه ای از طریق آسیا مرکزی به روسیه و از طریق پاکستان و ایران به ترکیه به بالکان و اروپا انتقال داده می شود. روندهای مذکور حاکی از آن است که امنیت افغانستان با تحولات ها منطقه ای گره خورده است و برای دستیابی به امنیت دولت مردان افغانستان باید امنیت جستجو در این دو مجموعه و به طور گسترده در سه مجموعه مذکور جستجو کنند. افغانستان به داشتن موقعیت ژئواستراتژیک وصل کننده آسیای مرکزی به جنوب آسیا است، کشورهای آسیای مرکزی تلاش دارند تا از انحصار روسیه خارج شوند و از سوی پاکستان و هند نیازمند انرژی آسیای مرکزی هستند که این دو کشور را به هدف مناسب برای کشورهای آسیای مرکزی مبدل می کند. دستگاه دیپلماسی افغانستان می تواند از این موقعیت استفاده نماید و امنیت اقتصادی افغانستان را افزایش دهند.



الگوهای دوستی و دشمنی نیز بر امنیت منطقه تاثیرگذار است که افغانستان با اتخاذ رویکرد دقیق نباید به میدان نبرد میان قدرت های منطقه مبدل شود. تحلیل دقیق از محیط امنیت منطقه نیز می تواند راه گشایی برای رسیدن به امنیت باشد و به همین دلیل باید برای رسیدن به امنیت باید به امنیت منطقه ای اندیشید

امید با صفحه گشایی این اثر، تصویر روشن تر از درک بحران امنیتی و مسائل جنبی آن، در نزد خواننده ای عزیز، فراهم شده و تاثیر عمیق عامل جغرافیایی و ژئوپولیتیکی آن قدری روشن شده باشد که خواننده عزیز با اجمال به استدلال های مطرح شده در این اثر، منطق نفهته در بحران امنیتی مبتنی بر عامل جغرافیایی را درک کند.

با حرمت فراوان

عبدالناصر نورزاد

تابستان ۱۴۰۰ برابر با ۲۰۲۱



فصل اول

مفهوم امنیت در گستره ی روابط بین الملل

نگاه اکثریتی صاحب نظران مطالعات امنیت بر این است که سقوط غیر منتظره و یکبارگی اتحادشوروی همزمان با پایان جنگ سرد، تجدید نظر بنیاد گرایانه و رادیکالی را در خصوص مفهوم امنیت و مطالعات مرتبط با آن خلق کرد. این امر ناشی از ناپدید شدن رقابت منحصر به دو ابرقدرت، زمینه را برای بسط و تحول شگرف در خصوص مطالعات امنیت فراهم ساخت. چهارچوب فکری تنگ نظرانه مفهوم امنیت و منحصر ساختن آن با جنبه سخت افزاری و جغرافیایی، زمینه را برای تحول و قوام نظریه های تحول طلبانه و تجدید نظر طلب در خصوص مبانی فکری آن، فراهم ساخت. به همین منظور امروز دیدگاه های لیبرالیستی و واقع گرایی نه، بل ظهور مکاتب مختلف امنیتی از تبار های مختلف، سبب شده تا نگاه و نظر به مفهوم امنیت در روابط بین الملل، تغییر کند و توسعه بی پیشینه ای یابد. برای این منظور و جهت درک و رسیدن به عمق معانی مفاهیم مختلف مفهوم امنیت، ضرورت است، چرا که این کار هر علاقمند مسائل امنیت را کمک می کند تا از نگاه های بدبینانه و تنگ نظرانه مبتنی بر برداشت های سنتی اجتناب کرده و برای درک بهتر مفهوم امنیت، با نگاه عمیق و واقع بینانه تر، موضوعات امنیتی را تحلیل و تفسیر کند. به همین دلیل قبل از وارد شدن به اصل موضوع، باید مفاهیم مورد استفاده در این اثر را سنجیده و مورد بررسی قرار



دهیم. پیش از ارائه هر تعریفی از امنیت، باید گفت که در این حوزه نیز مانند بسیاری از حوزه های دیگر علوم انسانی و اجتماعی، اجماع نظر وجود نداشته و مفاهیم، حدود و ثغور مشخص و معنای معینی ندارند. لذا ابهام به عنوان یکی از اجزاء مفاهیم در علوم انسانی، شامل این بحث است. با در نظر گرفتن این توضیح، باید گفت که برای مفهوم امنیت تعریف های گوناگونی ارائه شده است. در ضمن، باید خاطر نشان ساخت که امروز نظر به اجماع صاحب نظران مطالعات امنیت، چیزی بنام امنیت به معنای واقعی کلمه وجود ندارد، بل این مفهوم امنیت ملی است که زمینه را برای بحث های فراخ تر و جامع تر، باز می کند. در فرهنگ روابط بین الملل در مورد مفهوم امنیت ملی، چنین آمده است: «امنیت ملی حالتی است که ملتی فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارائی یا خاک خود به سر می برد.» نگارنده این اثر می نویسد: «در ادبیات روابط بین الملل، امنیت غالباً به معنی احساس آزادی در تعقیب اهداف ملی و فقدان ترس و خطر جدی از خارج نسبت به منافع اساسی و حیاتی کشور تلقی می شود.» در یک سخن کوتاه "تمامیت، سلامت جسمانی و روانی فرد یا افراد جامعه را امنیت گویند." امنیت خواست فطری عموم انسان ها و نیاز فراگیر جامعه بشری است. امنیت با زندگی انسان ها، پیوند ناگسستنی دارد. کشتار، ترور، آدم ربایی، سرقت، غارت، تهدید، ارباب، تهمت، توهین و ترور شخصیت ها، شیوه های گوناگونی از نقض امنیت فرد و جامعه حساب می شوند. در ضمن، امنیت پدیده ی است که سبب رشد اقتصادی، تأمین و تمثیل دموکراسی، حاکمیت قانون، تأمین برابری و عدالت اجتماعی در یک جامعه می شود. امنیت از نیازهای اساسی بشر است، طوری که بدون برخورداری از آن، اهداف دیگر بشر مانند عدالت و آزادی و رشد و پیشرفت علمی و معنوی، قابل حصول نمی باشد. از این رو، از دیرباز، مفهوم امنیت، مورد توجه بوده و تلاش برای وضع قانون و تشکیل حکومت و برقراری نظم در جامعه، برای



تأمین این نیاز اساسی زندگی انسانی، تمرکز داشته است. از جمله اجزای اساسی امنیت، امنیت شهروندان است که آن را می توان به مثابه حفظ حریم خصوصی آن‌ها و دفاع از حقوق و آزادی‌های‌شان دانست. در واقع، تأمین امنیت به صورت کل وظیفهٔ یک حکومت است. البته در نظام‌های سیاسی مختلف، به لحاظ تفاوت نگرش نسبت به حقوق شهروندان، امنیت مورد نظر آنان نیز ریشه بنیادی فکری جدای، پیدا می کند. از آن جا که طبع بشر اقتضا دارد و تجربه تاریخ زندگی او نشان می دهد، همگان به حقوق و آزادی‌های خود، قانع نیستند و همواره، در صدد تجاوز به حقوق دیگران اند؛ تا امیال نفسانی خود را ارضا کنند و سهم بیش تری از مواهب زندگی به چنگ آورند. فزون خواهی، طمع ورزی، قدرت طلبی، کینه و حسد، از جمله عوامل تجاوز به حقوق دیگران است که همواره در میان بشر رایج بوده و خواهد بود. برای مهار آن، علاوه بر دستورهای اخلاقی که در مکاتب الهی بر آن تأکید زیاد شده، قوانین و مقررات اجتماعی وضع می شود. غیر از امنیت فردی شهروندان، با تأسیس واحدهای اجتماعی که معمولاً با هدف مشترکی تشکیل می شود و قرن‌ها است که به صورت کشورهای مختلف، نمود یافته و مسئله برقراری امنیت هر کشور و دولتی که در قلمرو خاصی تشکیل می شود، نیز اهمیت فراوان پیدا کرده که امروزه، از آن، به نام امنیت ملی یاد می شود.

پس نباید فراموش کرد که معمولاً، امنیت شهروندان در برابر تعدی و تجاوز قدرت‌مندان داخلی، اعم از افراد یا دولت است، ولی امنیت ملی، در برابر تجاوزات بیگانگان و دشمنان خارجی است که از آن به نام استقلال کشور نیز یاد می شود. هر کشوری، خواهان استقلال در تصمیم‌گیری و اجرا است، به طوری که دخالت هر قدرت خارجی را نقض حق استقلال خود می‌شمارد. اصل امنیت فردی، نخستین بار در اعلامیه حقوق سال ۱۷۸۹ به کار برده شد



و به علت ظلمی که از سوی دولت‌ها به شهروندان می‌شد، بیش‌تر با حمایت فرد از بازداشت‌های خودسرانه و غیرقانونی مورد نظر گرفته شد که شامل مجموعه‌ای از قوانین برای تضمین این امنیت، پیش‌بینی شده بود. مثلاً، اصل قانونی بودن جرم و علنی بودن محاکمات و حضور و کیل در مراحل بازپرسی و داد رسی و رسیدگی به جرائم بزرگ و با اهمیت، از سوی هیأت منصفه و عطف به ما اسبق نشدن قانون و... از جمله راهکارهایی است که در مکاتب حقوقی دنیا، برای تضمین امنیت حقوقی و قضایی شهروندان مطرح است. امنیت ملی نیز مصئونیت نسبی یا مطلق یک کشور از تعرض نظامی و سیاسی یا اقتصادی دیگران است. روحیه نیروهای نظامی، تعداد و هوشمندی دانشمندان و تکنولوژی، ویژگی‌های رهبران و شخصیت‌های سیاسی و نظامی، موقعیت ژئوپولیتیکی و قدرت اقتصادی کشور را از جمله عوامل مؤثر در تامین و تثبیت امنیت ملی دانسته شده اند، ولی چنان‌که بعداً استنباط خواهد شد، عوامل دیگری نیز در تامین امنیت ملی یک کشور مؤثرند که به آن‌ها به گونه مجرد پرداخته می‌شود. به این منظور در نخست نیاز است تا به ابعاد امنیت به گونه مختصر و اجمالی پرداخته شود تا برای خواننده عزیز قدری روشن گردد که ابعاد و خصوصیات امنیت کدام‌ها اند و چگونه در کی از مفهوم امنیت باید داشت.

روابط بین‌الملل معمای امنیت^۱ و نظم را به‌عنوان سطح موضوعی اصلی خود برگزیده و تبیین آن را به‌عنوان کارکرد اصلی خود می‌داند، ولی روابط بین‌الملل مانند سایر شاخه‌های علوم

^۱ **معمای امنیت (Security Dilemma)** که به‌عنوان یک مدل ماریچی به آن اشاره می‌شود، اصطلاحی است در روابط بین‌الملل که به وضعیتی اشاره دارد که در آن اقدامات یک دولت در جهت افزایش ضریب امنیتی خود، از جمله افزایش قدرت نظامی یا ایجاد اتحادهای سیاسی یا نظامی با دیگر دولت‌ها، می‌تواند منجر به ایجاد سؤزن در نزد دیگر دولت شود که می‌تواند چرخه‌ای از عمل و عکس‌العمل را به‌وجود آورد و باعث دامن زدن و انتقال نگرانی‌های دو یا چند طرف در سطوح بالاتر شود و ناامنی را تشدید کند. این امر به صورت بالقوه می‌تواند منجر به تولید و افزایش تنش و حتی ایجاد نزاع میان دولت‌ها شود؛ در حالی که هیچ یک از دولت‌ها واقعاً خواستار



انسانی با واقعیت‌های اجتماعی پویا روبه‌روست و از این نظر شاهد دیدگاه‌های گوناگون در این موضوع هستیم

هرگاه ساختار نظام بین‌الملل^۲ با تغییر و دگرگونی روبه‌رو شود، طبیعی است که نشانه‌های امنیتی سیاست بین‌الملل نیز با تغییراتی همراه خواهد شد. در دوران جنگ سرد، اصلی‌ترین ابزارهای امنیت‌ساز را قدرت نظامی تشکیل می‌داد. هم‌اکنون می‌توان نشانه‌های متنوعی را ملاحظه کرد که به موجب آن، مطلوبیت و همچنین کارآمدی «قدرت نظامی» برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی کاهش یافته است. هم‌اکنون موضوعات متنوع امنیتی در روابط سیاسی کشورهای مختلف مورد پیگیری قرار می‌گیرد اما شواهد نشان می‌دهد که بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند از ابزارهای نظامی برای حل مشکلات امنیتی ایجادشده استفاده کنند، بنابراین نظامی‌گری، رابطه مستقیم و تعیین‌کننده خود با مدیریت امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را از دست داده است. اگرچه هم‌اکنون نیز ابزارهای نظامی نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای در مدیریت بحران‌های بین‌المللی دارد اما این امر را نمی‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین عامل کنترل محیط امنیتی دانست. در چنین شرایطی، شاهد تغییر در جهت‌گیری مطالعات امنیتی هستیم. نظریه‌پردازانی همانند «تدگار» بر ضرورت مطالعه

آن نبوده‌اند. معمای امنیت نوعی تنگنای راهبردی دوسطحی در روابط میان دولت‌ها و دیگر بازیگران است که هر سطح آن از دو قضیه به هم مرتبط تشکیل می‌شود که تصمیم‌گیران ناچارند یکی از آن دو را انتخاب کنند.

^۲ **نظام بین‌الملل** (International System) عبارت است از مجموعه‌ای از دولت‌ها یا بازیگران بین‌المللی که به‌طور منظم در اندرکنش با یکدیگر قرار دارند و در نتیجه تا حدی نسبت به یکدیگر دارای وابستگی متقابل می‌باشند. بدین ترتیب، نظام عبارت است از مجموعه‌ای عینی از بازیگران که پیوند درونی با یکدیگر دارند. این نظام تا زمانی که این بازیگران وجود دارند، وجود دارد و تنها زمانی تغییر می‌کند که تعداد بازیگران تغییر نماید یا هویت آنها دگرگون شود.



نقش عوامل روانی در ظهور و افول بحران‌های داخلی و بین‌المللی تاکید داشته‌اند. وی بر این اعتقاد است که امنیت دارای ماهیت و جهت‌گیری روانی است. به عبارت دیگر، نشانه‌های امنیت بین‌المللی را می‌توان در کنترل فضای روانی بازیگران داخلی و بین‌المللی دانست. برخی دیگر از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل همانند «جسی ماتیوز» نگرش دیگری را براساس برجسته‌سازی موضوعات قومیتی، زیست‌محیطی و همچنین فرهنگی ارائه کرده‌اند، به این ترتیب، شاخص‌های زیست‌محیطی به همراه ژئوپلیتیک و «تغییرات دموگرافیک» را می‌توان در زمره موضوعات امنیتی دانست.

هم‌اکنون موضوعات متنوع امنیتی در روابط سیاسی کشورهای مختلف مورد پیگیری قرار می‌گیرد اما شواهد نشان می‌دهد که بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند از ابزارهای نظامی برای حل مشکلات امنیتی ایجادشده استفاده کنند، بنابراین نظامی‌گری، رابطه مستقیم و تعیین‌کننده خود با مدیریت امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را از دست داده است. اگرچه هم‌اکنون نیز ابزارهای نظامی نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای در مدیریت بحران‌های بین‌المللی دارد اما این امر را نمی‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین عامل کنترل محیط امنیتی دانست. در چنین شرایطی، شاهد تغییر در جهت‌گیری مطالعات امنیتی هستیم. نظریه‌پردازانی همانند «تدگار» بر ضرورت مطالعه نقش عوامل روانی در ظهور و افول بحران‌های داخلی و بین‌المللی تاکید داشته‌اند. وی بر این اعتقاد است که امنیت دارای ماهیت و جهت‌گیری روانی است. به عبارت دیگر، نشانه‌های امنیت بین‌المللی را می‌توان در کنترل فضای روانی بازیگران داخلی و بین‌المللی دانست. برخی دیگر از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل همانند «جسی ماتیوز» نگرش دیگری را براساس برجسته‌سازی موضوعات قومیتی،



زیست محیطی و همچنین فرهنگی ارائه کرده‌اند، به این ترتیب، شاخص‌های زیست محیطی به همراه ژئوپلیتیک و «تغییرات دموگرافیک» را می‌توان در زمره موضوعات امنیتی دانست. در خصوص دیدگاه‌های گوناگون پیرامون امنیت در روابط بین‌الملل باید گفت که در اصل معمای امنیت و نظم، معمایی قدیمی و جهانی در پهنه زندگی بشر چه به صورت گروهی و چه در عرصه گسترده‌تر سیستمی به‌شمار می‌آید و به این جهت، روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی و به‌عنوان علمی که به‌طور مستقیم با الگوهای رفتاری گروه‌ها و روابط بین آنها سروکار دارد، معمای امنیت و نظم را به‌عنوان سطح موضوعی اصلی خود برگزیده و تبیین آن را به‌عنوان کارکرد اصلی خود می‌داند، ولی روابط بین‌الملل مانند سایر شاخه‌های علوم انسانی با واقعیت‌های اجتماعی پویا روبه‌روست و از این نظر شاهد دیدگاه‌های گوناگون در این موضوع هستیم. بدین جهت می‌توان دیدگاه‌های زیر را مانند واقع‌گرایی نو و امنیت، نظریه انتقادی و امنیت، نظریه لیبرالی نو و امنیت، نظریه سازه‌انگاری و امنیت و نظریه جهانی شدن و امنیت مطرح ساخت

ابعاد و خصوصیات امنیت

امنیت ملی ابعاد و خصوصیات مختلفی دارد که در این جا از آن به اختصار یاد می‌شود.

اول: نسبی بودن امنیت

نسبی بودن امنیت بدین معناست که امنیت برای هیچ کشوری به طور مطلق و کامل وجود ندارد. زیرا هیچ کشوری در خلاء نا امنی عمل نمی‌کند و تا زمانی که کشورهای دیگر وجود دارند، همواره تهدیدهای بالقوه و بالفعل، کشور مورد نظر را تهدید می‌نماید. پس کشورها هرگز و در هیچ زمانی امنیت مطلق ندارند. در این باره نکته مهم و اساسی این است که هر کشور به جای این که در پی امنیت مطلق باشد، باید حدود قابل تهدید و خطر را



مشخص کرده و آن را به گونه مشخص، تعیین کند. این کار برای این مهم تا درک گردد که میزان تهدید نسبت به کشور مذکور تا چه حد است و این کشور تا چه اندازه تهدید را می پذیرد.

دوم: داشتن معانی مختلف

در تعیین مفهوم امنیت، ارزش ها هر ملت نقش اساسی داشته، چون این ارزش ها نزد ملت های متفاوت بوده و هر ملت ارزش ها خاص خود را دارد و به اساس آن معنای امنیت، لذا تعریفی که هر کشور از امنیت ارائه می دهد، با تعریف دیگر ملت ها متفاوت است. هر کشوری تعریف امنیت ملی خود را در چارچوب مرزها ملی خود محدود می کند و کشور دیگری، آن را به امن بودن تمام راه های آبی دنیا گسترش می دهد یا خواهان برقراری شرایط جدید می باشد تا در پرتو آن منافع حیاتی اش که بخش اعظمی از مولفه های امنیت ملی اش است، تحصیل شود.

سوم: تغییر در تعریف سنتی امنیت^۳

یکی دیگر از جلوه های امنیت این است که کشورها گاه مجبور اند تا تعریف سنتی خود از امنیت را تغییر داده و برای حفظ یکی از ارکان امنیت، رکن دیگری را فدا کنند. نمونه های بسیاری در تاریخ وجود دارد که کشورها دست به چنین عملی زده اند. گاه کشوری حاضر شده است تا با صرف نظر کردن از تمامیت ارضی خود، قسمتی از خاک خود را نادیده بگیرد تا بتواند جان مردمش را حفظ نموده یا ایدئولوژی و ارزش های خود را حفظ و توسعه بخشد. یا برعکس برای حفظ خاک خود، آماده فداکردن ارزش های

^۳ تعاریف سنتی از امنیت، دیدگاه های واقع گرایانه و لیبرال است که با عرض وجود تفکر انتقادی در مطالعات امنیت یکی پی دیگری به چالش کشیده شده اند



خود شده و با به خطر انداختن جان مردم خود با تهدید های فراوان امنیتی، برای تحصیل امنیت ملی خود تلاش کرده است. تاثیرپذیری از نخبگان، مفسرین و تعیین کنندگان حدود و معنی امنیت در هر کشوری، نخبگان آن کشور بوده و اغلب روایت رسمی آنان از امنیت، به عنوان مفهوم کلی و پذیرفته شده امنیت قبول می شود.

چهارم: جو مخاصمه آمیز بین کشورها

در بسیاری از موارد، تامین امنیت برای یک کشور به معنی ایجاد ناامنی برای یک کشور یا کشورها دیگر بوده و امنیت یک کشور به زیان کشورهای دیگر تامین می گردد. در نتیجه افزایش عوامل قدرت موجب ناامنی کشورهای دیگر شده و آنان نیز در پاسخ دست به اقدام مشابه می زنند. در این دور بسته، پیوسته ادامه می یابد و مسابقات تسلیحانی که نتیجه دور بسته است، خود سبب پیدایش تشنج و جو مخاصمه آمیز می گردد.

پنجم: ذهنی بودن امنیت

یکی از مهمترین ویژگی های امنیت این است که مردم و تصمیم گیرندگان یک کشور، احساس کنند که هیچ چیز آنها را تهدید نمی کند. بنابراین امنیت یک ویژگی روانی و ذهنی دارد و در این زمینه احساسی که ایجاد می شود مهم است. لذا کشورها سعی دارند برای اجرای سیاست های خود از این ویژه گی آن استفاده نموده و به مردم القاء کنند که از قدرت برخوردار بوده و توان پاسخگوئی به تهدیدات را دارند.

ششم: هدف نبودن امنیت

هر چند امنیت رابطه مستقیمی با اهداف ملی دارد ولی امنیت خود هدف نیست، بلکه مجموعه ای شرایطی است که در آن، هدف های ملی تحقق می یابند. لذا کشورها ارزشها



و اهداف اساسی خود را قربانی امنیت نکرده و در تعیین اولویت، امنیت را در رده ای از ارزشها و اهداف قرار می دهند.

هفتم: مرتبط بودن امنیت با مفهوم قدرت ملی^۴

در گذشته چنین باوری وجود داشت که با افزایش قدرت نظامی، امنیت نیز افزایش می یابد یا تعداد نیروها و تجهیزات نظامی بیانگر میزان قدرت و امنیت در کشورها است. ولی اکنون این باور دگرگون شده و باید گفت دیگر امنیت، یک فرآیند یک جانبه نیست که فقط بتوان با افزایش قدرت نظامی آن را افزایش داد. امروزه حفظ امنیت هر واحد سیاسی از راه افزایش قدرت ملی و ایجاد توازن عوامل تشکیل دهنده آن مسیر است و افزایش یکی از این عوامل اگر متناسب با افزایش در عوامل دیگری نباشد، می تواند موجب تهدید امنیت نیز گردد. و اما در باب نا امنی و بحران امنیت باید گفت که همانند مفهوم امنیت، نا امنی در این کشور هم تبیین مشخص خود را نیاز دارد، که تا حال به جنبه های ژئوپولیتیکی و مبتنی بر نظریه های امنیتی آن پرداخته شده است. نگارنده با تحقیقی زیر عنوان " بحران امنیتی افغانستان از منظر ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی " برای تیزس کارشناسی ارشد خود به این موضوع خوب پرداخته ام که امیدوارم به زودی تکمیل و مجال چاپ یابد. اما روی بعد جغرافیایی بحران امنیت در افغانستان کمتر تماس گرفته شده و بیشتر به عوامل سطحی مانند مداخله همسایه ها پرداخته شده است. در این مبحث در نظر است تا بعد جغرافیایی بحران امنیت در افغانستان، تحلیل، تبیین و حلاجی موضوعی شود تا بتواند برای درک خوب تر آن زمینه را مساعد نماید. این کار مستلزم این است تا قبل از همه به

^۴ قدرت ملی به انگلیسی (National power) : به مجموع تمامی منابع در دسترس یک ملت برای پیگیری

اهداف ملی خود گفته می شود



پیشینه تاریخی نا امنی در افغانستان پرداخته شود تا عوامل و زمینه های را که منجر به نا امنی در افغانستان شده اند را خوب تر بشناسیم.

تعریف و بیان مفهوم نا امنی در گستره تحولات در افغانستان

نا امنی، یکی از مقوله های مهمی است که از آغاز شکل گیری جغرافیایی به نام افغانستان، در تاریخ این سرزمین به چشم می خورد و بر گه های تاریخی اش را خشونت، جنگ، تبعیض، حذف و یا تصفیه قومی و نژادی و کشتار پُر کرده است. امنیت ملی و سرتاسر به عنوان یک رویایی تاریخی که به واقعیت نپیوسته در ذهن هر فرد این جغرافیا ریشه دوانده است. نا امنی به دلیل این که نهادهای دولت تا هنوز به شکل منطقی و قدرتمند در افغانستان شکل نگرفته و هنوز، به شکل سنتی و قدیمی پا برجا اند، به عنوان عنصر غالب نمایان است. فوکویاما دولت های ضعیف را عامل اصلی تهدید امنیت در سطح جهان می پندارد. علت های مهم همانند افزایش تروریسم بین المللی در میان جامعه سنتی و عقب مانده افغانستان، حضور مافیاهای قدرت مند جهانی و پشتیبانی از کشت و ترانزیت مواد مخدر، حضور رهبران و مدیران که با تفکرات سنتی و قبیله ای در سطح کشور رهبری دارند که تفکراتشان در تصمیم گیری های کشور تأثیر مستقیم دارد، می توانند به عنوان عواملی مهم بحران امنیت در افغانستان محسوب شوند. از سوی دیگر، مهم ترین عامل بحران امنیت در افغانستان و در گستره سیاست های جهانی نیست است. در ضمن، فاکتورهای دیگر قوی و تأثیر گذار فوق، ایجاب می کند که یک اراده جدی هم در سطح رهبری افغانستان و هم در سطح بین المللی در امر مبارزه بر ضد بحران امنیت به وجود آید، اما این مسئله نمی تواند بدون پشتوانه های نظری و تئوریک به درستی عملی شود و تنها در حد تعویض و تبدیل مسئولان امنیتی باقی خواهد ماند. از اینکه امنیت یک پرسش کلان در افغانستان است که باید به گونه ای جدی



به آن پرداخته شود، باید تعریف نخست از مفهوم امنیت در زمینه این کشور و متعاقب آن، از مفهوم امنیت ملی تعریف صورت گیرد.

تعریف و مفهوم امنیت ملی ۵ در افغانستان

در فرهنگ‌های لغت مفهوم کلی امنیت بر روی احساس آزادی از ترس یا احساس ایمنی که ناظر بر امنیت مادی و روانی است، تاکید دارد. در قلمرو روابط بین‌الملل عده‌ای به طور کلی مخالف تعریف دقیق از امنیت ملی هستند، ولی رهیافت مخالف دیگر تعریف سنتی و محدود از امنیت ملی ارائه می‌دهد که بر مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی تاکید می‌کند و به بررسی علل، عواقب، راه‌های درمان جنگ و مطالعه اینکه چگونه حکومت‌های ملی از نیروهای نظامی به طور موثری برای رویارویی با تهدیدات نظامی خارجی استفاده می‌کنند، متمرکز است. اما سلطه این نظریات اخیراً کاهش یافته است. «باری بوزان» تشریح می‌کند که امنیت ملی از لحاظ مفهومی ضعیف و از نظر تعریف مبهم؛ ولی از نظر سیاسی مفهومی قدرتمند باقی مانده است، چون مفهوم نامشخص امنیت ملی راه را برای طرح راهبردهای بسط قدرت توسط نخبگان سیاسی و نظامی باز می‌گذارد. در جایی دیگر از امنیت ملی به مثابه حفاظت جامعه و ارزش‌ها و نهادهای داخلی و قدرت انطباق آن در برابر تهدیدات اعم از داخلی و خارجی، فعلی و آتی و از جمله تهدیداتی که بقای رژیم‌ها و نظام شهروندی و شیوه زندگی آحاد جامعه را تهدید می‌کند و موجودیت آن‌ها را به خطر می‌اندازد، یاد شده است. اگر چه در مباحث سیاسی کلاسیک مهم‌ترین کار به ویژه فلسفه

^۵ **امنیت ملی** به الزاماتی اشاره می‌کند که بقای دولت ملی را از طریق به‌کارگیری قدرت اقتصادی، ارتش و توان سیاسی و استفاده از ابزار دیپلماسی حفظ نماید. «امنیت ملی» یک مفهوم غربی و خصوصاً آمریکایی است که در سال‌های پس از ۱۹۴۵ رواج یافت. در مورد امنیت ملی تعاریف مختلفی ارائه شده است. این مفهوم مانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، دارای تعریفی واحد و مقبول تمامی یا حداقل بیشتر صاحب نظران نمی‌باشد.



وجودی دولت، تأمین امنیت بوده است، اما در سده‌های بعدی نظریه پردازان عصر روشنگری از جمله هابز، کانت، لاک، روسو و... نیز به مقوله امنیت توجه عمده‌ای داشته‌اند به نحوی که هابز علت وجودی دولت را تأمین امنیت می‌داند و امروزه نیز علی‌رغم غلبه گرایش‌های نیولیبرالیستی در جهان که معطوف به دولت حداقل و محدود نمودن هر چه بیشتر دولت است، بر نقش دولت در تأمین امنیت در پرتو منافع ملی کشورها، تأکید فراوان می‌شود. در وجه تأمین امنیت دولت هم‌چنان به عنوان بازیگری بی‌بدل باقی مانده است. به علاوه، با پیدایش ساختار دولت نوین تعریف مجدد نحوه ارتباط آن با جامعه که در چارچوب قواعد مشخص به نام قانون صورت می‌گیرد، تأمین امنیت نیز مطابق آن تعریف می‌شود. با توجه به اصطلاح امنیت ملی، اهمیت ملت در ایده دولت آشکار می‌شود چرا که امنیت ملی گویای آن است که هدف تأمین امنیت ملی می‌باشد و ایده خود مختاری ملی دارای مشروعیت قابل توجهی در نظام کنونی بین‌المللی است. ارتباط جا افتاده بین ملت و دولت عاملی قوی در فعالیت آزاد آنارشی بین‌المللی می‌باشد و این امر عامل کلیدی در احتمالات معاصر جامعه بین‌المللی و نیز عنصری اساسی در امنیت ملی است و روی هم رفته در سطح بین‌المللی ترکیب ملت به عنوان ایده مشروعیت بخش و دولت و حاکمیت به عنوان اساس جامعه آنارشی بین‌المللی برای توسعه مفهوم امنیت بین‌المللی بسیار مهم و محوری است. دولت‌ها مثل میوه‌ها به رغم داشتن شباهت‌ها، بسیار متنوع و متفاوت هستند و به خاطر این تنوع مسئله امنیت ملی به طور بنیادی از دولتی به دولت دیگری فرق می‌کند. از این رو دولت‌ها نسبت به تهدیدات مختلفی که با آن رو به رو هستند، با میزان و سطوح آسیب‌پذیری مختلفی مواجه‌اند. به همین دلیل مسئله امنیت ملی از ابعاد مختلفی مطرح می‌شود که بسیاری از آن‌ها تنها مربوط به دفاع نظامی نیست، بل مفهوم امنیت ملی مستلزم اهداف ملی است و در دولت‌های بسیار ضعیف این امر مصداق چندانی ندارد.



متغیرهای شکننده امنیت ملی

در کشور ما می‌توان متغیرها یا پارامترها و نیروهای زیادی را پیدا کرد که به‌طور آشکار باعث بحران امنیت در این کشور شده‌اند. بعضی از این عوامل ریشه در تاریخ کشور دارد و با توجه به گذشته‌های تاریخی این کشور، بحران امنیت در افغانستان یک امر طبیعی محسوب می‌شود، که در این صورت، در کنار این بعد ناامنی تاریخی، نیروهای تازه ظهور با این متغیرهای گذشته هماهنگ شده و روند امنیت ملی را در کشور دچار بحران ساخته‌اند که پدیده‌های زیر را می‌توان به عنوان علت اصلی ناامنی و بحران امنیت در کشور دانست:

اول: نظریه ضد دولت

ضد دولت یک اصطلاح تازه سیاسی است، اما ریشه در یونان باستان دارد. هنگامی که «زنون رواقی» آنارشی فیلسوفانه را مطرح ساخت، ضد دولت در ادبیات سیاسی و بعدها امنیتی کشورها، رایج شد. ضد دولت را به یک تعریف ساده می‌توان چنین تعریف نمود: داوطلبانی که با اراده و انگیزه خاص خود به سازمان‌های مخالف دولت پیوسته‌اند، اما اراده آنها پس از جذب به آن سازمان در اراده ضد دولت محو می‌شود. به لحاظ لغوی، ضد دولت همان کلمه «آنارخوس» و آن یک واژه یونانی است که به معنای بدون حاکم است و در دوره جدید «پرودن» نخستین کسی بود که کلمه مرکب آنارشی را به کار برده است. حال در کشور ما آنارشیسم به شکل وحشتناکی وجود دارد. در واقع، آنارشیسم محصولی از دوران‌های بی‌قانونی و بی‌دولتی نیست، بلکه یک روند مخالفت سیاسی و اقتصادی با دولت مستقر است. در حال حاضر نیروهای طالبان، القاعده، داعش و دیگر گروه‌های تروریستی که مخالف حکومت مرکزی‌اند، در یک محور مشترک آنارشیستی می‌چرخند. همین که تاکنون در هر طرف از کشور ما اصطلاح دولت مرکزی و غیر مرکزی مفهوم پیدا می‌کند،



به خوبی بیانگر این است که ما دولت‌های غیر مرکزی به صورت پراکنده در سراسر افغانستان داریم. ضد دولت چه به شکل پیدا، مانند گروه‌های طالبان و القاعده و چه به شکل پنهان مانند، مافیای مواد مخدر و نیروهای که قدرت سیاسی را از دست داده اند، وجود دارند. ضد دولت قدرت و اقتدار حاکمیت دولت را محدود می‌سازد. به طور مثال زمانی که افرادی در یک گوشه ای از افغانستان گروهی را به هدف ضربه زدن به قدرت و سیطره حاکمیت مرکزی رهبری می‌کنند، پدیدار است که حاکمیت دولت مرکزی را با چالش روبه‌رو ساخته اند. سیطره دولت از لحاظ حقوقی بر تمام افغانستان یک امر واقعی و روشن است، اما با پرسش‌های روبه‌رو هستیم که چرا حکومت افغانستان از حقوق خود به درستی استفاده نمی‌کند و با نیروهای ضد حکومت مقابله نمی‌کند. تقریباً تمام استراتژی‌های امنیتی دولت و نهادهای امنیتی را با یک پرسش ساده روبه‌رو کرده است: که نقش دولت در تامین امنیت و ایجاد فضای تعمیم فرهنگ امنیت ملی چه است و چگونه می‌توان به بحران امنیت توسط دولت نقطه پایان گذاشت. قضیه وقتی جالب خواهد شد که توان نظامی نیروهای بین‌المللی و پشتوانه‌های عظیم دولت در این عرصه را نیز در نظر بگیریم. اگر واقعاً «ضد دولت» در افغانستان تا این حد قدرتمند است، بهتر نیست که اراده‌های جدی‌تری به وجود بیاید و با نیروهای مخالف قاطعانه‌تر برخورد شود؟ در دیگر کشورها مسئول مبارزه با عوامل ضد دولت، نهادهای امنیتی، عدلی و قضایی می‌باشند، اما در کشور ما ضد دولت، تمام دولت به شمول حامیان بین‌المللی آن را به چالش فراخوانده است.

دوم: حضور قدرت‌های فرامرزی به عنوان عامل نا امنی

قدرت‌های فرامرزی که شامل مداخله کنندگان خارجی در افغانستان هستند. کشورهای همسایه، قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ جهانی از مهم‌ترین عناصری هستند که



هیچ گاه ممکن نیست که ۱۰۰ درصد با استراتژی امنیتی کشور ما موافق باشند و هیچ تضادی میان آن‌ها و حاکمیت ما در مسایل امنیتی به وجود نیاید. اگر بر فرض بسیاری از اهداف مشترک می‌باشد، بسیاری دیگر در تضاد قرار خواهند گرفت. وقتی تضاد منافع و استراتژی پیش می‌آید، نخستین مفهومی که ضربه خواهد دید «امنیت ملی افغانستان» خواهد بود. شاید بتوان قدرت‌های فرامرزی را به دو گروه تقسیم کرد: یکی قدرت‌های جهانی و دیگری قدرت‌های منطقه‌ای که همواره منافع آن‌ها در تضاد با منافع مخصوصاً امنیتی افغانستان قرار داشته‌اند. وقتی منافع آن‌ها با هم در تضاد هست، یکی از مناسب‌ترین میدان‌های برای جنگ و دفاع از منافع آنها، کشور ما است. وقتی چنین باشد، دیگر چه گونه امنیت ملی ما، تأمین خواهد شد. هر کدام از قدرت‌ها، هم به طور مستقیم با امنیت ملی ما مرتبط هستند و هم به طور غیر مستقیم؛ مداخلاتی را در امور داخلی ما انجام می‌دهند که هر روزه شاهد آن هستیم. واضح‌ترین نوع مداخله کشور های بیرونی، مداخلات کشورهای همسایه است که هیچ گاه دست از مداخله برنداشته و هر روز طرح‌های جدیدی برای ما درست می‌کنند. اما به طور غیر مستقیم، منافع است که کشورها و قدرت‌های مختلف برای خود تصور می‌کنند و بر اساس منافع ملی خویش عمل می‌کنند که می‌تواند به عنوان عامل مهمی در جهت بحران نا امنی افغانستان باشد.

سوم: قانون‌گریزی و نبود فرهنگ قانون‌مداری

افغانستان کشوری است که زندگی به شکل سنتی آن هنوز ادامه دارد. هنگامی که کارشناس‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، بخواهند از جوامع سنتی مثالی بیاورند، افغانستان کشور خوبی برای مثال نزد آن‌ها است. افغانستان از لحاظ فرهنگ، اقتصاد، سیاست، زندگی اجتماعی و... کاملاً سنتی است. وقتی همه شئون زندگی در یک کشور به شکل سنتی رقم



بخورد، طبیعی است که قانون و قانون‌مندی در آن‌جا تعطیل است و همهٔ مسائل، بر اساس سنت و عرف حل و فصل خواهد شد. سنت‌ها دارای نقطه‌های قوت و مثبت به لحاظ عواطف انسانی می‌باشند، اما دارای نقطه‌های بسیار منفی نیز هستند که بر خلاف عقل و خرد انسانی و ناقض قوانین مصوب و مدون و مدرن می‌باشد. باز هم، فرهنگ عامیانه ما یکی از زنده‌ترین مثال‌ها برای جوامع قبیله‌ای و سنتی است. در چنین حالتی، نخستین چیزی که اهمیت خود را از دست می‌دهد، قانون است. وقتی قانون اهمیت خود را از دست داد و محترم شمرده نشد، دیگر هیچ یکی از افراد خود را مسئول نخواهد پنداشت و تابع قانون نخواهد دانست. وقتی هیچ کس قانون را همانند یک چتر در بالای سر خود نمی‌بیند، در عرصه اجتماعی به شکل «فعال مایشا» یا کسی که آنچه بخواهد انجام می‌دهد، ظهور می‌کند و دست به هر عملی می‌زند. در این صورت است که امنیت در تمام ابعاد خود صدمه می‌بیند و از بین می‌رود و دیگر مفهوم امنیت ملی شکل نخواهد گرفت.

چهارم: نبود اعتماد در جامعه ای افغانی

نبود اعتماد و همدیگرپذیری یا هم‌زیست مسالمت آمیز، پدیدهٔ پیچیده‌ای است که در کشور ما هنوز شکل نگرفته است. در سطح سیاست و اداره‌های کشور، افراد به یکدیگر اعتماد ندارد و صحنه سیاسی کشور همواره در حالت گرگ و میش قرار دارد. نمونه دیگر روابط اجتماعی افراد جامعه است. مناطق مختلف کشور، به طور ناخودآگاه به مناطقی تقسیم شده است که یک نفر وقتی از یک منطقه به منطقه دیگر سفر می‌کند، هیچ وقت احساس امنیت نمی‌کند. واقعاً وقتی مردم یک ملیت به ولایت ملیت دیگر سفر کند، احتمال رسیدن به مقصدش کم است. در چنین مواردی تنها اوباش و سارقان به عنوان خطرهای اصلی و مغل امنیت پنداشته نمی‌شوند، بلکه خطر اصلی در روابطی نیست است که متأسفانه در گذشته‌ها



به شکل عامدانه و آگاهانه در میان اقوام و گروه‌های اجتماعی افغانستان پایه گذاری شده است و نگاه‌های متفاوت در مقابل یک‌دیگر رقم زده است. در بسیاری از مناطق افغانستان اگر پا بگذاریم خود را در بیابان‌های جزیره العرب و در زمان قبل از اسلام احساس می‌کنیم و هر لحظه احتمال می‌دهی که یک عرب بدوی و بیابان‌گرد به تو حمله کند. تمام هستی و حتی ممکن است زندگی را به یغما ببرد. در چنین جامعه‌ای که هیچ کس مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد و همه همواره دشمن جان هم دیگر پنداشته می‌شوند، اطمینان از تامین امنیت ملی چگونه توجیه پذیر خواهد بود؟ این مسئله نه تنها در میان اقوام وجود دارد، بلکه در میان قبایلی که در یک دسته و گروه قرار دارند، نیز صادق است.

پنجم: امنیت سیاسی

امنیت سیاسی یکی دیگر از مهم‌ترین تهدیدهای امنیت ملی به شما می‌رود که همواره کشور ما از این ناحیه آسیب پذیر بوده است. تفکیک امنیت سیاسی امری پیچیده است. گستره امنیت سیاسی از امنیت یک نظام سیاسی، حاکمیت، دولت تا جوهی از مسایل سیاسی در یک جامعه گسترده خواهد بود. تهدید سیاسی زمینه‌ساز سایر تهدیدها است. پس تهدید سیاسی به معنی تهدید کل سازمان‌های دولتی به حساب می‌آید. در یک تعریف دیگر باری «بوزان» امنیت سیاسی را چنین تعریف می‌دارد: «ثبات سازمانی دولت‌ها، سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های است که به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد» در تهدید سیاسی، نظام سیاسی، ثبات سیاسی و ارزش‌های حاکم در نظام سیاسی مستقر، مورد تهدید قرار می‌گیرد. به این اساس هر چند مقوله امنیت ملی در کشور ما با مشکلات جدی روبه‌رو است، ولی می‌توان با تعمیم قانونیت و حاکم ساختن ارزش‌های انسانی، تسریع دموکراسی و سرعت بخشیدن به روند توسعه سیاسی، راه‌های بیرون‌رفت از این وضعیت کنونی را پیدا کرد.

پیشینه ای بحران امنیت در افغانستان

خوب حال بر می گردیم به کشور ما افغانستان. کشوری که سه دهه جنگ را سپری کرده و در جریان این جنگ ها تمامی زیربنا ها و زیرساخت های آن از بین رفته است. زیاد به گذشته نمی رویم و شروع می کنیم از این که بعد از فروپاشی رژیم طالبان، در کنفرانس بن نظام جدید به کمک جامعه جهانی روی کار آمد. جامعه جهانی میلیاردها دالر به این کشور کمک کرد. بیست و هشت کشور عضو سازمان ناتو در افغانستان حضور نظامی پیدا کردند. بیش از یکصد و سی هزار نیروی خارجی به هدف تأمین امنیت به افغانستان فرستاده شدند. اردوی ملی، امنیت ملی و پولیس ملی افغانستان یکبار دیگر جان گرفت و به آن سرو سامان داده شد. در این مدت اردوی ملی و پولیس ملی از نظر کمیت نیز ارتقای قابل ملاحظه ی نمود ولی تا هنوز هم به بحران امنیت در افغانستان پایان داده نشده است. اما با وجود این همه تلاش ها، چرا با گذشت هر روز بحران امنیت در حال گسترش است؟ این بحران خاصاً بعد از سال (۲۰۰۵) م به صورت روزافزون گریبان گیر جامعه جهانی، ناتو و مخصوصاً دولت و مردم افغانستان شده است؟ چرا بعد از گذشت بیست سال از سقوط طالبان هنوز هم بحران امنیت مهار نشده و کماکان ادامه دارد؟ چرا پولیس و اردوی ملی و صد و سی هزار نیروهای خارجی در این کشور، در استحکام و تأمین امنیت عاجز اند؟ بعد از گذشت بیست سال از سقوط طالبان در افغانستان و حضور نیروهای بین المللی در این کشور، نا امنی در نقاط مختلف این کشور همچنان وجود دارد. با اینک بیست سال از حاکمیت نظام جدید در افغانستان می گذرد و از نظر سیاسی، اجتماعی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی دگرگونی های گسترده ای در سطح کشور رونما شده و هم نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر دموکراسی و مردم سالاری و رای مردم بعنوان نظام حاکم از سوی مردم پذیرفته شده است، بحران امنیت با قوت قبلی اش باقی است؟ قانون اساسی جدید براساس معیار های پذیرفته شده بین المللی





وبر اساس تساوی حقوق تمام مردم افغانستان ویکسان بودن تمام مردم در برابر قانون و تاکید بر مشارکت همه اقوام در ساختار سیاسی را به رسمیت شناخته و دومذهب حنفی وجعفری بعنوان مذاهب رسمی کشور، از گام های بسیار ارزنده ای بود که در جهت برقراری نظام عادلانه با مشارکت تمام اقوام صورت گرفت. از نظر اجتماعی وفرهنگی واقتصادی نیز پیشرفت های خوبی انجام شده ولی متاسفانه در عرصه نظامی وبرقراری امنیت پایدار وهمه جانبه، به دلایل گوناگونی، نقص های فراوانی وجود دارد. آنچه که این مسئله را برجسته می سازد؛ این موضوع است که امنیت در یک جامعه از نان شب واجب تر وضروری تر است. خصوصا در جامعه افغانستان که چهار دهه جنگ و ناامنی خانمان سوز را پشت سر گذاشته وخسارت های فراوان وغیر قابل جبرانی را از ناحیه نا امنی متحمل گشته، ضرورت دو چندان میابد. با توجه به سابقه ناامنی تقریبا چهل ساله در کشور، یگانه آرزوی مردم افغانستان بعد از روی کار آمدن نظام ودولت جدید این بوده که در این عرصه باید توجه ویژه صورت گیرد تا مردم بتوانند بعد از چهار ده جنگ ونا امنی یک نفس، راحتی بکشند ودر سایه امنیت، بدون هیچ دغدغه ای به فعالیت های روز مره خویش پردازند. هرچند درابتدای برقرار نظام جدید وروی کار آمدن آقای کرزی وبا حضور نیروهای بین المللی، امنیت نسبی بوجود آمد وتاحدودی در این عرصه موفقیت های حاصل شد اما با اینکه در سال های اول نه اردوی مجهز با نیروی کافی وجود داشت ونه هم نیروی خارجی از توان کافی برای حضور در تمام نقاط کشور برخوردار بودند، ولی با این وصف نیروهای طالبان والقاعده تارو مار شدند وعده ای از انها که باقی مانده بودند یا دستگیر شدند ویا هم به کوه های صعب العبور به مرز پاکستان پناه برده ویا به پاکستان متواری شدند. حال این سؤال مطرح می شود که اکنون که بیست سال از روی کار آمدن نظام جدید در کشور می گذرد وبیست سال است که آقای کرزی وغنی، سکاندار اداره امور کشور استند و ده ها



هزار نیروهای بین‌المللی در نقاط مختلف کشور حضور گسترده و فعال دارند و از طرف دیگر اردوی ملی تشکیل شده و از نیرو و تجهیزات کافی برخوردار است، چه عواملی باعث شده که نه تنها امنیت کامل برقرار نشود و از نظر امنیتی بهبودی قابل قبولی حاصل نشود، بلکه بر عکس طالبان دوباره احیا شده و قدرت‌ش سال به سال فزونی یافته و حملات‌شان افزایش یافته و مردم بشدت در ترس و دلهره بسر می‌برند و به شدت احساس ناامنی می‌کنند؟ می‌خواهیم عوامل و خامت وضع امنیتی کشور و عوامل تداوم ناامنی را مورد بررسی قرار بدهیم.



فصل دوم

بررسی روند صلح افغانستان از دیدگاه نظریه ای واقع

گرایی^۶ در مطالعات امنیت

تلاش‌ها در جهت استقرار یک صلح پایدار در افغانستان از دیر زمانی شروع شده است. تنوع بازیگران، درک ناقص از نیات و عمل کردهای بازیگران متنوع داخلی و خارجی در روند صلح افغانستان، زمینه را برای استقرار یک صلح واقعی و درازمدت؛ آسیب‌پذیر ساخته است. اتخاذ استراتژی‌های گوناگون از سوی امریکا در افغانستان نه تنها منجر به تامین صلح در این کشور نشده، بل زمینه را برای بروز تنش میان حکومت افغانستان و سایر بازیگران داخلی و خارجی هموار ساخته است. دخالت قدرت‌های همسایه‌ی رقیب به هدف نفوذ در این کشور، افغانستان را میدان حفظ منافع رقبای بدون

^۶ **واقع‌گرایی** یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است که سیاست‌های جهانی را بر اساس رقابت دولت‌ها بر سر منافع ملی خود تعریف می‌کند. واقع‌گرایی، مهم‌ترین و پایدارترین نظریه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. معمولاً جاذبه این نظریه به دلیل نزدیکی آن با عملکرد سیاست‌مداران و همچنین فهم متعارف از سیاست بین‌الملل، دانسته می‌شود. همچنین با وجود اصول و وجوه مشترک در میان نظریه‌پردازان واقع‌گرایی، این مکتب یک کلیت کاملاً یکپارچه نیست. واقع‌گرایی ریشه در تاریخ بشری دارد، اما پیدایش رسمی آن به دوره پس از جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. پیش از جنگ جهانی دوم، اندیشه گرایی واقع‌گرایی از سوی ادوارد کار ارائه شد و مورگانتا آن را به صورت الگویی علمی عرضه کرد. واقع‌گرایی ضمن قبول تکثر ماهیت انسانی، خواهان ایجاد حوزه‌ای مستقل برای سیاست است. در نگرش واقع‌گرایی قدرت زیر بنایی سیاست و شکل دهنده روابط بین‌الملل محسوب می‌شود.



مد نظر داشتن به حاکمیت ملی آن قرار داده است. انعکاس تنوع قومی و مذهبی جامعه در نهادهای سیاسی و نظامی - امنیتی تاثیرات مخربی بر عمل کرد موفق این نهادها داشته است. با بروز تحولات پیچیده امنیتی که در اکثر مناطق این کشور در حال تقویت است، زمینه برای تحلیل موثر امنیتی از وضعیت موجود و استقرار صلح دشوار ساخته است. چون موضوع صلح در افغانستان یک بحث دولت محور است، بناً منطق بحث کنونی بیرون شده از تیوری ریالیسم می باشد. زیرا تهدیدات بالقوه فعلی برای صلح و امنیت افغانستان، ناشی از موجودیت گروه های هویتی و هواداران امنیت فردی نیست، بل تلاش ها در جهت تهدید امنیت ملی و دولت محور است. در ضمن، چنددسته گی در میان گروه های مخالف دولت و دخالت کشورهای منطقه و جهان، زمینه ی دستیابی به صلح پایدار حکومت با گروه طالبان شورشی را که در حال حاضر در جنگ رو در رو با دولت مرکزی افغانستان قرار دارند، دشوارتر از قبل ساخته است.

برقراری صلح پایدار در افغانستان پس از خلع طالبان از قدرت، همزمان با خروج گسترده نیروهای بیگانه، روی کار آمدن دولت جدید نامنسجم و انشعاب در صفوف رهبری تروریستان پیچیدگی فرایند دستیابی به ثبات و امنیت را افزایش داد. ایالات متحده بزرگترین حامی حکومت افغانستان، همزمان با خروج نظامیان خارجی از پایگاه های نظامی افغانستان، فشار مضاعفی به حکومت وقت برای تصویب پیمان دوجانبه ای که حضور نظامیان آمریکا تا اوج گیری ناامنی و سال ۲۰۲۴ را تضمین می کرد، وارد آورد بی ثباتی ها در سال های اخیر، حاصل برخورد دوگانه آمریکا با تروریسم برای فشار بر نهادهای قدرت، با هدف پی گیری سیاست های راهبردی



در برابر قدرت های منطقه ای است. در سال های گذشته هر یک از بازیگران خارجی با وجود تعهد به مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، اهداف پنهانی تاثیرگذار بر امنیت و ثبات افغانستان را دنبال کرده اند که متضمن برهم زدن موازنه قدرت به نفع خود است. پیشبرد طرح آشتی و مصالحه با تروریستان، بدون محاسبه نقش سازنده هر یک از گروه های معارض و حامیان منطقه ای آنها محکوم به شکست است. درک اشتباه نیروهای بیگانه از تحولات پیچیده قومی، مذهبی و ساختار ناهمگون جامعه و حکومت، اتحاد و یکپارچگی داخلی را متزلزل و شکاف ها در جامعه و ساختار قدرت خدشه دار ساخته است. اقتصاد وابسته به کمک های بین المللی و ناتوانی دولت در تامین نیازهای اقتصادی مردم به کاهش مشروعیت حکومت انجامیده و متعاقبا عرصه را برای نفوذ گروه های شبه نظامی در سراسر افغانستان و گسترش فعالیت های غیرقانونی مهیا کرده است. انشعاب و تفرقه میان رهبران ارشد تروریستان، وحدت و یکپارچگی آنها در پیکار با دولت را کاهش داده و از طرف دیگر دستیابی به مصالحه با دو جبهه تروریستان را غیر ممکن می کند. با توجه به وقوع چنین تحولات اساسی در سال های اخیر، سوال این است که چه عواملی استقرار صلح و ثبات پایدار در افغانستان را دشوار ساخته اند؟ پاسخ برای این سؤال در نزد نگارنده، تشدید بحران امنیتی در افغانستان مبنی بر عامل جغرافیایی است. پایان ماموریت نیروهای بین المللی در افغانستان و واگذاری تامین امنیت به نیروهای نظامی افغان در سال ۲۰۱۴، پیامدی جز وخیم تر شدن اوضاع امنیتی و سیاسی در این کشور را نداشته است. اتخاذ استراتژی جدید از سوی آمریکا تنها



به بروز تنش با حکومت افغانستان انجامید. دخالت قدرت های همسایه رقیب با هدف نفوذ، افغانستان را میدان حفظ منافع رقبا بدون توجه به حاکمیت ملی آن قرار داده است. انعکاس تنوع قومی و مذهبی جامعه در نهادهای سیاسی و نظامی امنیتی تأثیرات مخربی بر عملکرد موفق این نهادها داشته است. با گسترش تجارت مواد مخدر، خودکفایی اقتصادی مناطق روستایی، قدرت یابی تروریستان و عدم کنترل حکومت بر آن مناطق در حال تقویت است. ضمن اینکه، تحولات پیچیده ناشی از مرگ رهبر طالبان و انشعاب در رهبری جدید، دستیابی به صلح پایدار حکومت با دو گروه بزرگ شورشی در حال جنگ با یکدیگر را دشوارتر از قبل ساخته است. این جا تلاش می شود تا به این پرسش که چه عواملی استقرار صلح و ثبات در افغانستان را با دشواری مواجه ساخته اند پاسخ داده شود؟ نظریه واقع گرایی به عنوان چارچوب نظری بحث انتخاب شده است. همچنین نگارنده این فرضیه را مورد بررسی قرار داده است که مداخله رقابت آمیز دولت های خارجی و ترجیح منافع خود بر منافع و مصالح افغانستان و زمینه های اجتماعی فرهنگی داخلی، موانع عمده استقرار صلح در افغانستان بوده است. امنیت یکی از اساسی ترین نیازهای زیستی به شمار می رود که تمام افراد بشر از آن باید بهره مند شوند. بحث امنیت هر چند در ابتدای امر همان امنیت فزیکتی به نظر می رسد، اما به مرور زمان ابعاد وسیع تری پیدا کرده و شامل امنیت فزیکتی و روحی و هر آنچه در آسودگی بشر نقش دارد را شامل می شود. مفهوم امنیت در افغانستان به همان مفهوم تقلیل گرایانه مورد بحث است و اکثراً امنیت را عمومی را در امنیت فزیکتی میدانند و فقط با این فکر می کنند که چه وقت شر گروه طالبان و تروریسم از سر مردم کم می شود. در حالیکه امنیت در افغانستان افزون بر



جنبه های معنوی آن از نظر فزیکتی ارتباط مستقیم با امنیت جهان دارد و تا زمانیکه ابعاد بیرونی مرزی آن مورد بحث و بررسی قرار نگیرد، امنیت سر تا سری در کشور حاکم نخواهد شد. به عقیده عام، نگاه تقلیل گرایانه به مفهوم امنیت و دغدغه خیال تنها در امنیت فزیکتی، سبب شده است که زندگی مردم در حوزه کلان امنیتی با خطر مواجه شود. به باور نگارنده، اگر قرار باشد امنیت داخلی و خارجی، فردی و اجتماعی در افغانستان برقرار شود، نگاه ها باید برای ملت شدن تغییر کند و تکثر گرایی قومی مورد قبول همه واقع شود. صلح نیاز مبرم و اساسی برای پیش رفت و ترقی جوامع بشری به شمار می رود که انکشاف متوازن، ملت سازی، حکومت داری خوب و مدرن، نیازمندی شدید به صلح و ثبات دارد. در کشورهای جهان اول، صلح مسأله ای فرامرزی برای امنیت و صلح درونی کشورهای صنعتی و توسعه یافته مورد توجه قرار دارد که به همین لحاظ، کشورهای قدرت مند و دارای ثبات سیاسی، جهت حفظ صلح و امنیت در کشورشان، مبارزه با تروریسم در کشورهای جهان سوم را در دستور کار نهادهای امنیتی و سیاست خارجی شان قرار می دهند. امروزه کشورهای جهان سوم نسبت به همه کشورهای دیگر، دچار مشکلات و چالش های برهم زننده ای امنیت ملی و صلح و ثبات است. افغانستان به عنوان یکی از کشورهای جهان سوم از این امر مستثنا نیست و بیش از یک دهه می شود که در کنار مبارزه و جنگ با هراس افگنان داخلی و خارجی، پروسه ای صلح را نیز در گفتمان سیاسی خویش دنبال می کند. گفتمان صلح افغانستان با فراز و نشیب های جدی مواجه بوده که در این نوشتار سعی بر آن است تا به گونه ای فشرده، چالش های موجود بازنمایی شود و راه کار بیرون رفت از چالش ها را پیش کش کنم، منطق اصلی این بحث نظریه نوریالیسم است که نقش محوری دولت در افغانستان



خیلی‌ها بارز است. زیرا ماهیت تهدیدات به گونه‌ای است که تاثیر مستقیم بر دولت داشته و سایر گروه‌ها را کم‌تر هدف قرار می‌دهد. بحث امنیت اجتماعی و هستی‌شناختی امنیت که ریشه در مکاتب نظری انتقادی در باب امنیت دارد، نظر به ماهیت تهدید و بحران امنیتی ناشی از عدم استقرار صلح متوجه افغانستان نمی‌توانند در این زمینه کارایی داشته باشند. بحث صلح و دشواری‌هایی آن که زیربنای امنیتی دارد، فرصت‌های بی‌شماری را از ما گرفته است. منطق هستی‌شناختی امنیت که بر وجود امنیت فردی تکیه دارد نمی‌تواند با وجود نقایصی که در مکتب ریالیسم وجود دارد، جای‌گزین آن در مطالعه موردی افغانستان باشد. بنأ منطق واقع‌گرایی در جهت تحلیل مبحث امنیت و پروسه صلح افغانستان می‌تواند زمینه را برای ایجاد راهکاری‌هایی باز کند که می‌تواند در جهت استقرار امنیت مهم و ارزنده تلقی شوند. موضوع محوری در منطق واقع‌گرایی امنیت، بحث حفظ و صیانت از یک نهاد سیاسی مشروع مانند دولت است که نبود آن می‌تواند مشکلات جدی را برای امنیت اجتماعی و هستی‌شناختی امنیت به میان آورد. موضوع محوری دولت در روند صلح افغانستان بیش‌تر نشان از این واقعیت دارد که تا حال تمام تلاش‌های صلح‌جویانه در مسیر واقع‌گرایی و مبتنی بر همین منطق استوار بوده است. در حالی که در کنار دولت سایر گروه‌های سیاسی مانند احزاب سیاسی، جامعه مدنی، زنان، جوانان و سایر شخصیت‌های بانفوذ همواره جزء اساسی این رویکرد محسوب شده‌اند. با توجه به پیچیده‌گی منازعه در افغانستان و سطح بی‌اعتمادی که میان جناح‌های مختلف وجود دارد، احتمالاً به یک میانجی و یا تسهیل‌کننده سومی نیاز خواهد بود تا مرحله قبل از مذاکره‌ی روند صلح سروسامان داده شود. با توجه به شرایط کنونی، دشوار است که



جناح‌های مختلف در نبود یک میانجی، وارد عمل شوند و مراحل قبل از مذاکره را طی کنند .

امنیت اجتماعی

برای اولین بار و به مفهوم فنی کلمه در سال ۱۹۹۳، توسط اندیشمندانی چون باری بوزان (Barry Buzan)، ال ویور (Ole Waever) و لمیتر (Lemaiter) تحت عنوان مکتب کپنهاگ مطرح گردید. انگیزه‌ی طرح این عبارت امواج تهدیدآمیزی بود که «هویت گروه‌ها» را در معرض خطر قرار داده بود. بدین معنا که از یک سو با رشد فناوری‌های نوین و مجتمع‌های صنعتی، هویت بعضی گروه‌ها در هویت‌های مسلط هضم می‌شد. و از سوی دیگر با گسترش مهاجرت از کشورهای فقیر و جهان سوم به کشورهای صنعتی و پیش‌رفته، نوعی آشفته‌گی و آنومی در تمایزهای هویتی پدیدار می‌گردید. گفتنی است طرح مفهوم Societal Security به عنوان مبحثی امنیتی (Security) حاکی از وزن بالا و اهمیت والای آن مفهوم است. از این رو به خاطر این که موضوع Societal Security، ارزش‌های اساسی (که عبارت‌اند از انسجام اجتماعی، تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی) را مورد مخاطره قرار می‌دهد و با آن ارزش‌ها سروکار می‌یابد، از اهمیتی فراگیر و مداوم برخوردار می‌باشد. در سال ۱۹۹۳ یعنی در پایان رقابت ایدئولوژیک شرق و غرب، مرکز ثقل رقابت از ایدئولوژی به تعلقات قومی و مذهبی سرایت کرد و هم‌زیستی اقوام مختلف و رابطه گروه‌های مذهبی، دینی و قومی با دولت به عنوان یک معضل مطرح گردید. فعالان قومی در نقش رهبران رهایی‌بخش از یک سو و دولت‌های مرکزی که به مشارکت سیاسی



شهروندان احتیاج مبرم داشتند، از سوی دیگر، خواسته و ناخواسته سبب تولید متون قابل توجهی در زمینه امنیت اجتماعی شدند. سطح تحلیل این مفهوم نه دولت بود و نه یکایک شهروندان، بلکه افراد متشکل در قالب گروهی که دغدغه حفظ هستی و خصایص خودشان را داشتند. از نگاه علمای مکتب کپنهاگ هم، امنیت مطلق قابل تصوّر نیست و وجود درصدی از ناامنی و بحران، عامل بالنده گی و پویایی حیات بشری است. منابع تهدید به تحركات نظامی، تزلزل سیاسی، دغدغه اجتماعی، بی ثباتی اقتصادی و آلوده گی زیست محیطی اطلاق می شود که شیوه عمل آنها از طریق مولفه هایی چون مشخص بودن هویت، قریب الوقوع بودن، شدت احتمال وقوع، عواقب احتمالی و پیشینه تاریخی آنها بررسی می شود. تهدید اجتماعی: تهدید اجتماعی به هویت و ارزش های مورد احترام مربوط می شود.

مبحث امنیت هستی شناختی در افغانستان

امنیت هستی شناختی تلاشی است برای تأمین امنیت «خود» است و به اساس آن انگیزه قوی برای حفظ هویت در انسان ها پدیدار می شود. نظریه امنیت هستی شناختی در سال های اخیر توسط برخی از نظریه پردازان در حوزه روابط بین الملل و سیاست خارجی به کار گرفته شده است. جنیفر میتزن از پیش گامان این مسیر است که از این نظریه در تحلیل رقابت های دیرینه بین المللی بهره جسته است. به نظر وی، بر خلاف مفروض واقع گرایی که دولت ها را در صدد فرار از تنگناهای امنیتی می پندارد، بسیاری از دولت ها به استقبال تنگناهای امنیتی می روند تا از این طریق امنیت هستی شناختی خودشان را تأمین می کنند. مباحث بیرون شده از درون منطق جدید که مبتنی بر امنیت



هستی‌شناختی است در تحلیل همکاری‌ها و رقابت‌های بین‌المللی بهره می‌گیرد، از این منظر، نه تنها افراد، بلکه سایر موجودیت‌های اجتماعی نظیر دولت‌ها نیز در پی تأمین امنیت هستی‌شناختی هستند. به عبارت دیگر، دولت‌ها نه تنها در صدد تأمین امنیت فیزیکی و مادی یعنی سرزمین و ساختار حکمرانی‌شان هستند، بلکه امنیت هویت خویش به عنوان بازیگر متحد حقوقی را نیز جست‌وجو می‌کنند. این احساس امنیت از فهم ثابت و مستمر دولت‌ها از هویت، ارجحیت‌ها، اهداف و منافع خودشان حاصل می‌شود. عدم اطمینان و قطعیت، محرک امنیت‌جویی هستی‌شناختی در سیاست خارجی دولت‌ها است. هنگامی که دولت‌ها در شرایط عدم قطعیت و در نتیجه ناامنی هستی‌شناختی قرار می‌گیرند، در صدد بازتولید درک پیشین از خود بر می‌آیند. ممکن است امنیت هستی‌شناختی در تضاد با امنیت فیزیکی دولت‌ها قرار گیرد؛ به این معنا که ممکن است دولت‌ها برای تداوم تعریف از خودشان و دیگران و احساس کارگزاری در نظام بین‌الملل، امنیت فیزیکی خودشان را به خطر انداخته و به استقبال منازعه با دیگران بروند تا از این طریق، تعریف تثبیت‌شده‌ای از دوست-دشمن و خود-دیگری به دست آورند و از شفافیت و وضوح این مرزهای هویتی احساس اطمینان کنند. این بدان معنا است که امنیت هستی‌شناختی، هم‌مانند امنیت فیزیکی، محرک و انگیزه‌ی رفتاری قوی و مهم برای کشورها در عرصه سیاست خارجی است. ریالیست‌ها امنیت را بر اساس مرجعیت دولت و تلاش در جهت افزایش قدرت و به کارگیری زور آن هم در صحنه بین‌المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. بر اساس این رهیافت صحنه بین‌المللی، فاقد قدرت فایقه مرکزی است لذا ستیز در جهت دستیابی به قدرت دائمی است. بر این اساس محور تمرکزگرایی در موضوع امنیت نظامی نبیسته است. بر اساس



این رویکرد امنیت به سطوح خاصی از تعاملات توجه دارد، در حالی که منتقدین به مکتب ریالیسم امنیت را فراخ تر فرض کرده و موضوعات دیگری از جمله اقتصاد، سیاسی، اجتماعی و محیط زیستی را در تحلیل امنیت مورد توجه قرار می دهند و به همین دلیل مکتب امنیتی ریالیسم را در تحلیل امنیت ناکافی می دانند و از این رو ریالیسم با چالش ها و نارسایی های در تبیین مسایل و معضلات امنیتی اعم از امنیت داخلی و خارجی مواجه گردیده است. با گذر از تعبیر مفهومی از امنیت، در چهارچوب های مطالعات امنیتی غربی، تیوری های مختلفی وجود دارد که هر یک از آن ها به یکی از زوایای مورد نظر پرداخته است. این تیوری ها شامل مطالعات امنیتی ریالیستی، مطالعات امنیتی لیبرالیستی، مکتب امنیتی جهان سوم و مکتب کپنهاگ می شود. این برداشت های منسجم از امنیت در قالب راهکارهای اثبات گرایی (پوزیتویستی) و سنتی امنیت پنداشته می شود، هر چند مکتب امنیتی کپنهاگ، آغاز ایجاد تغییر در تیوری های سنتی امنیت است و مکتب امنیتی جهان سوم از زوایای دیگر و با تمرکز بر مسایل امنیتی کشورهای جنوب یا در حال توسعه را مورد بحث قرار می دهد. در رابطه به مطالعات امنیتی ریالیستی، این رهیافت از قدیمی ترین رهیافت ها و نگرش ها در عرصه شرح و تبیین مسایل امنیتی بین الملل و امنیت کشورها است و هنوز که هنوز است در بیش ترین تحلیل های سیاسی-امنیتی جزء گفتمان های غالب پنداشته می شود.



نقش مردم در روند صلح افغانستان از دید امنیتی

نقش مردم در صلح در این روند هم‌چنان لاینحل می‌ماند. زیرا ماهیت و خصوصیت هر کشور برای تطبیق هر نظریه تفاوت فاحشی می‌کند. نظریه واقع با ارتباط نزدیکی با واقعیت‌های افغانستان می‌تواند در جهت تحلیل روند صلح افغانستان از منظر امنیتی مطرح باشد. صلح در افغانستان چون ماهیت نظامی و امنیتی دارد می‌تواند در چهارچوب نظری واقع‌گرایی مطرح شود. از سوی دیگر، چون رسیدن به یک توافق صلح، نیازمند این است که در یکی از مراحل، جناح‌ها در مورد مسایلی که برایشان مهم است جر و بحث کنند، با این حال، تا زمانی که فرصتی فرا نرسیده است که جناح‌ها تمایل خود را برای چنین جر و بحث‌هایی نشان بدهند، یکی از مفیدترین اقدامات برای آماده‌سازی زمینه‌ها برای گفت‌وگو این است که تلاش برای شناسایی یک میانجی مناسب صورت گیرد؛ در این روند بازهم نقش دولت خیلی‌ها بارز است. زیرا دولت به عنوان نهادی که بتواند خطوط ارتباطی را میان جناح‌های درگیر باز کرده، یک روند اعتمادسازی را آغاز کرده و برای آغاز یک گفت‌وگوی ملی در رابطه به یک روند صلح همه‌شمول، زمینه‌سازی کند، زمانی که روند مصالحه افغانی به وجود بیاید، این روند باید تا حد ممکن همه‌شمول باشد. این روند، باید نه تنها علایق و منافع جناح‌های درگیر در جنگ، بلکه از سایر بخش‌های جامعه افغانستان را نیز باید در نظر بگیرد. بناً تلاش‌ها باید برای افزایش آگاهی در داخل کشور در مورد منافع و امتیازات یک روند صلح همه‌شمول و توافقات همه‌شمول، در تحت سایه یک دولت صورت گیرد که باز هم با تاکید بر مولفه‌های واقع‌گرایی می‌تواند انجام شود. یک گفت‌وگوی ملی در رابطه به روند صلح همه‌شمول می‌تواند به رسیدن به این هدف



کمک کند تا بحث‌ها میان گروه‌های سیاسی، اجتماعی و جامعه مدنی در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی، تحقق یافته و در زمینه‌ی آشنا ساختن افغان‌ها با مدل‌های متفاوت مشارکت و شمولیت که در روندهای مختلف صلح به اجرا گذاشته شده، و هم‌چنین امتیازات و منافع و هم‌چنین هزینه‌های مرتبط با این چنین برنامه‌ها، کمک کند. در حالی که گفت‌وگو در رابطه به روند مشارکتی و همه‌شمول صلح، نمی‌تواند جایگزین روند صلح باشد، اما می‌تواند زمینه‌ها را برای روند صلح و مصالحه فراهم کند. مدنظر گرفتن خواست‌های مردم برای تامین صلح یک نیاز فوری است و تنها دولت است که می‌تواند به این خواست‌ها رسیده‌گی کرده و از آن به عنوان تنها نهاد مشروع سیاسی که نماینده‌گی تمام مردم را می‌کند، نماینده کند. در روند مصالحه افغانستان، نظریه واقع‌گرایی مبتنی بر محوریت دولت نسبت بر امنیت اجتماعی که هویت را هدف عمده تهدید می‌داند و یا هستی‌شناسی امنیت که امنیت خودی مطرح بیش‌تر مقرون بر واقعیت است. زیرا نوعیت و ماهیت مخاصمه در افغانستان که منبع تهدید هم حساب می‌شود، بیش‌تر نظامی و دولت‌محور است، تا این که ماهیت فوق نظامی داشته و بر منابعی چون هویت و امنیت خودی تاکید داشته باشد. در نظریه واقع‌گرایی که محوریت دولت، وجود تهدید نظامی محض، حمایت از مرزها و حاکمیت ارضی، ارزش‌های یک دولت در برابر تهدیدات بیرونی مطرح است می‌تواند، بیش‌تر در گفتمان صلح افغانستان جذابیت داشته باشد. تاکید مکتب واقع‌گرایی بیش‌تر بر ماهیت نظامی تهدید، واکنش شدید دولت و حفظ وضع موجود با محوریت دولت تاکید دارد. چیزی بیش‌تر در فرایند صلح افغانستان به چشم می‌خورد. واقع‌گرایی در یک کلام امنیت را حفظ و بقای ملی پنداشته و سایر تهدیدات



را شعبه‌های فرعی تهدید تلقی کرده و تمام تلاش‌های صلح خواهانه و امنیت محور را حول محوریت دولت مهم می‌پندارد. در نظریه واقع گرایی که بیش تر بر ماهیت انسان بدبین است (گروه طالبان) و به اتخاذ نوعی رویکرد امنیتی تقلیل گرا و ملی گرا تاکید دارد (نقش دولت افغانستان در گفت وگوهای صلح با طالبان به نماینده گی از تمام اقشار جامعه). در صورتی که جناح‌ها به عبور از مرحله اول روند مصالحه موفق شوند، تلاش‌ها در مرحله ی دوم، روی ایجاد یک چارچوب و یا توافق کلی متمرکز خواهد شد. این توافقات برای حل و فصل مسایل بنیادی و اساسی است که در هسته ی یک منازعه وجود دارد. به همین شکل، معمولاً تدابیر موقتی در مورد این که قدرت چگونه و از سوی چه کسانی اعمال شود، و هم چنین ترتیب جدول زمانی برای طراحی قانون اساسی، اصلاحات حقوق بشری، بازسازی و سایر مسایل عمده ی پس از منازعه اتخاذ می‌شود. اکثریت توافقات صلحی که در زمان پس از جنگ سرد به وجود آمده، در برگیرنده ی تدابیری برای تقسیم قدرت سیاسی، نظامی، ارضی و اقتصادی میان جناح‌های درگیر بوده است. شواهد فراوانی که نشان می‌دهد اتخاذ این تدابیر کمک می‌کند جوامع پس از بحران دارای یک صلح دوامدار، دولت‌داری بهتر و ایجاد دموکراسی شوند، تاییدی بر این است که چرا تقسیم قدرت به یکی از تدابیر اصلی در میانجی‌گری‌های بین‌المللی بدل شده است البته، برای تطبیق یک روند مشارکتی صلح در کشوری مانند افغانستان، باید بعضی مسایل عملی در نظر گرفته شود. شناسایی عناصر اجتماعی و گروه‌های ذی‌نفع که باید در میز مذاکره از آن‌ها نماینده گی صورت بگیرد، احتمالاً یک امر پرچالش خواهد بود، به ویژه با توجه به پیچیده گی جامعه افغانستان. شامل ساختن افراد و عناصر بیش تر در روند مذاکره، احتمالاً رسیدن به یک



توافق را دشوارتر خواهد کرد. علاوه بر این، به دلیل دشواری در آوردن نخبه‌گان سیاسی-نظامی به دور هم، مذاکرات معمولاً به شکل محرم آغاز می‌شود. اگرچه دست‌وپنجه نرم کردن با این مسایل می‌تواند دشوار باشد، اما با توجه به شواهد فراوانی که نشان می‌دهد روندهای مصالحه همه‌شمول، بقا و دوام صلح به دست آمده را افزایش می‌دهد، همه تلاش‌ها باید صورت بگیرد تا تضمین کند که روند مصالحه در افغانستان همه‌شمول است و شامل طیف وسیع از گروه‌های افغانی شود. پس می‌توان گفت که یکی از عواملی که برای پیش‌برد یک روند مصالحه به سوی نتیجه‌گیری موفقانه ضروری است، ترتیب و تشکیل تقاضاهای سیاسی جناح‌های درگیر در منازعه است. همان‌گونه که سوال «چی» نشان می‌دهد، روندهای مصالحه تلاش می‌کنند تا روی مسایل بنیادی به توافق برسند. در شرایط کنونی، طالبان و سایر گروه‌ها و جریان‌های شورشی در افغانستان هنوز خواست‌های مشخص را به طور علنی بیان نکرده‌اند. جالب است که عدم طرح چنین تقاضاها، در ابتدا می‌تواند ظرفیت برای مذاکرات را با تضمین این که موضع‌گیری‌های غیرقابل مذاکره که می‌تواند موانعی را برای گفت‌وگو ایجاد کند وجود ندارد، افزایش دهد. با توجه به مشکلات و چالش‌های فراراه صلح افغانستان، راه‌کارهای طرح‌شده در دو برهه‌ی زمانی کوتاه‌مدت و درازمدت، شامل تلاش برای وفاق سیاسی، آتش‌بس، کسب اعتماد همسایه‌گان، رهبری صلح توسط افغان‌ها، حمایت و خودکفاسازی نیروهای امنیتی افغان، اجماع منطقه‌ای، مبارزه با افراط‌گرایی، ایجاد مراکز مطالعات صلح در دانشگاه‌های افغانستان، کسب اعتماد مردم و مبارزه با فقر و تنگ‌دستی می‌تواند من حیث کلیدهایی برای باز کردن قفل بدبختی افغانستان، ختم جنگ و رسیدن به صلح



و ثبات دایمی در این کشور، در موجودیت اراده‌ی قوی سیاسی و اهداف ملی راه‌گشا
باشند.



فصل سوم

معمای دوبعدی جنگ و صلح در سایه بحران امنیت در افغانستان

روند کنونی گفت‌وگوهای صلح افغانستان به یک معمای پیچیده و چندلایه تبدیل شده است. امضای توافق نامه شتاب‌زده امریکا - طالبان و دخالت متنوع بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، بر این پیچیده‌گی و معما افزوده است. افزون بر این، در سطح داخلی نیز بازی‌گران دیدگاه‌ها و موقف‌گیری‌های متضادی دارند که منجر به پیچیده‌تر شدن روند صلح و ابهام برآیند آن می‌شود. با پدیدار شدن این وضعیت، می‌توان گفت که صلح افغانستان اکنون در کشاکش طیفی از بازی‌گران متعارض قرار دارد و این کشاکش روی سرنوشت صلح تأثیر خواهد گذاشت. به باور من، در کشاکش این تعارضات، دستیابی به صلح چندان محتمل به نظر نمی‌آید، بلکه کماکان سناریوی یأس‌آور ناکامی گفت‌وگوهای صلح زیاد محتمل به نظر می‌آید. حال پرسش این است که بازی‌گران متعارض روند کنونی گفت‌وگوهای صلح افغانستان کدام‌اند؟ نقش هر یک از بازی‌گران در این روند چیست؟



در عین حال، که ایالات متحده امریکا و متحدانش تلاش دارند تا از مخمضه جنگ افغانستان سلامت بیرون شوند، کشور های منطقه مانند ایران ، چین ، روسیه و هند با آغاز گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه با طالبان در تلاش حفظ و گسترش نفوذ خود در افغانستان هستند و با توجه به عدم حضور این بازیگران در روند صلح به رهبری ایالات متحده امریکا برای افغانستان در گذشته، این کشورها در تلاش هستند هرگونه اقدامی را که منجر به جلوگیری نقش ارایی آنها در تعاملات آینده پیرامون افغانستان شود را از نزدیک زیر داشته باشند و نقش خود را در آن تثبت کنند تا از هرگونه توافقی که ممکن است منافع آنها را تحت تأثیر قرار دهد، ممانعت شود.

افغانستان کشوری است که در محل تلاقی آسیای میانه و روسیه ، ایران و غرب آسیا، پاکستان و آسیای جنوبی و چین و آسیای شرقی است. از این رو، به مرکز رقابت استراتژیک میان کشورهای که در این حوزه جغرافیا موقعیت دارند تبدیل شده است. در سال های اخیر تحولات مهمی مانند حضور نیروهای خارجی، حضور نیروهای افراطی و پیامدهای ضعف دولت داری در افغانستان رخ داده است که از منظر امنیت ملی افغانستان و کشورهای همسایه دارای اهمیت است و نادیده گرفتن آن، خلای بزرگ امنیتی را بوجود خواهد آورد.

پس از اعلام عقب نشینی نیروهای آمریکایی از سوریه و متعاقب آن تصمیم دولت جدید امریکا به رهبری جو بایدن مبنی بر خروج و گزینه صفر سازی حضور نظامی این کشور در افغانستان، که بنا بر دلایلی این سیاست جدید در صدر برنامه های دولت



جدید امریکا مورد توجه قرار گرفت، نگرانی‌های را بابت امنیت افغانستان و آینده این کشور به وجود آورده است. بنابراین، تجزیه و تحلیل‌های مختلفی تا حال از این تصمیم و عواقب و تبعات آن بالای وضعیت امنیتی افغانستان، ارائه شده تا درک شود که چرا این تصمیم گرفته شده است و کدام عوامل می‌توانند مخمل یا ممد وضعیت امنیتی افغانستان در آینده باشند؟ برخی معتقدند که تصمیم ایالات متحده از افغانستان، محدودیت‌های استراتژیک دارد و تصمیم امریکا مبنی بر خروج کامل از افغانستان، ناشی از عدم کارایی این حضور در منطقه است و این خروج یک تصمیم قهری و جبری است. برخی دیگر با استناد به تحولات داخلی آمریکا، به وعده مبارزات انتخاباتی بایدن برای خروج از افغانستان و فشار کنگره برای تخصیص بودجه برای آن استناد می‌کنند. به هر حال ادامه حضور آمریکا در منطقه (افغانستان، عراق و سوریه) طی دو دهه گذشته مسیر استراتژی‌های نظامی ایالات متحده را به چالش کشیده است. بسیاری از محدودیت‌های استراتژیک آمریکا صحبت می‌کنند. موضوعی که در تحلیل قبل از دوران ترامپ و بایدن به طور مشترک وجود نداشت و اجماعی فکری چندانی بالای آن صورت نگرفته بود.

اعلام خروج آمریکا از افغانستان همزمان با گفتگوهای صلح با طالبان بود. پیوند تحولات متعاقب روند مذاکرات صلح با طالبان ماه‌های پر آشوب را در صحنه سیاسی کشور رقم زده است. در نتیجه، سئوالات زیادی ناشی از این وضعیت در مورد آینده افغانستان، عرض وجود است.



نتیجه مذاکرات صلح، در موقعیت بازیگران منطقه پس از موفقیت یا شکست صلح با طالبان مطرح شده است. نتیجه گفتگوهای صلح با طالبان در نزد یک تحلیلگر از تحلیلگر دیگر متفاوت است. برخی از تحلیلگران بازگشت صلح به افغانستان را امکان پذیر نمی دانند و معتقدند که مذاکرات پیش رو مثمر ثمر نخواهد بود. از طرف دیگر، دیگران بر عزم آمریکا برای کنار گذاشتن مسئولیت و کاهش هزینه ها در منطقه اشاره می کنند و معتقدند که مذاکرات، با موفقیت چندانی همراه نخواهد بود. این در حالی است که از دیدگاه افکار عمومی افغانستان، صلح بدون حضور دولت و همه بازیگران داخلی امکان پذیر نخواهد بود. به همین دلیل، آنها نسبت به آینده مذاکرات در گذشته خوش بین نبوده اند.

مذاکرات با طالبان در سال های اخیر مبتنی بر روند های تحت رهبری دولت افغانستان در قالب شورای عالی صلح افغانستان و کشورهای خارجی مانند روند روسیه، روند کابل، روند استانبول و غیره متمرکز بوده است و شاید بارزترین تفاوت مذاکرات صلح فعلی با طالبان روند شتابان آن است. برای درک بهتر روند صلح افغانستان، باید به چندین سؤال اصلی پاسخ داده شود:

۱. چه زمانی مصالحه بین طرفین درگیری صورت می گیرد؟ در پاسخ به این سؤال، باید گفت که سازش هنگامی امکان پذیر است که دو طرف معتقد به بن بست باشند. اگر از این استدلال استفاده شود، می توان نتیجه گرفت که ایالات متحده و طالبان هر کدام به رسیدن به بن بست اعتقاد دارند و مجبور به پذیرش سازش با همدیگر هستند.



۲. کدام بازیگران باید به مصالحه برسند؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

الف) حضور کلیه اعضای ذینفع؛

ب) فقط بخشی از بازیگران ذیدخل.

که در این زمینه می توان گفت مطمئناً مصالحه ای که نتیجه توافق بین همه گروه های درگیر باشد از مشروعیت بالایی برخوردار خواهد بود. گفتگوهای صلح در افغانستان به دلیل غفلت از یکی از مولفه های فوق هرگز به نتیجه مطلوب و پایدار نرسیده است و هر یک از ابتکارات صلح حلقه مفقوده ای در درون خود داشته که از ثمربخش بودن آن جلوگیری می کند. با نامشروع دانستن سیستم سیاسی افغانستان توسط طالبان، فکر ورود این گروه به بدنه سیاسی افغانستان بسیار دور از ذهن جلوه می کند. انحلال ارتش، تشکیل دولت موقت و تغییر قانون اساسی از جمله شرایط اصلی طالبان است و این شرایط به معنای بازگشت به صفر است که قطعاً نه برای دولت مطلوب خواهد بود و نه هم برای مردم افغانستان.

در حال حاضر، به چند دلیل، مذاکرات صلح به نفع طالبان در حال حرکت است: ۱- طرف مقابل، دولت افغانستان، ایالات متحده و افکار عمومی افغانستان، با هم سازگار نیستند و متأسفانه هیچ اجماع فکری در خصوص مسائل صلح و جنگ نزد آن ها وجود ندارد. یعنی اجماع نظر سیاسی میان آنها به شکل اساسی بوجود نیامده است بل زمینه برای اختلاف و تشتت سیاسی اوج گرفته است؛



۲. بازیگران منطقه ای مانند ایران ، هند ، روسیه و پاکستان نیز پراکنده و مملو از اختلاف نظرها و رویکردهای در خصوص مسئله صلح افغانستان هستند. این مهم شرایط را برای تحقق یک صلح واقعی با مدنظر داشت پوتانسیل قوی و حجم بالای نیروهای افراطی و رادیکال دینی در منطقه، دور از امکان ساخته است.

الزامات یک صلح پایدار در افغانستان

برای درک اینکه چرا صلح در افغانستان تحقق نمی یابد، ابتدا باید ریشه های ناامنی در این کشور را شناسایی کرد. برای این منظور می توان به مولفه های زیر اشاره کرد:

- **عدم تکمیل پروژه دولت-ملت سازی و تقسیمات متعدد قومی و**

مذهبی: علاوه بر اختلافات قومی و مذهبی ، حضور ۲۰ ساله آمریکا بر

افغانستان نیز منجر به شکاف های ارزشی قومی و زبانی در افغانستان شده

است. نگاه قومی به مفهوم قدرت در افغانستان بر تصور افغان ها و غیر افغان

ها مسلط است و تا زمانی که به درک مشترکی از مسئله قومی در کشور

نرسیم ، بازگشت صلح بی معنا خواهد بود.

جنگ قدرت بین چهار گروه قومی اصلی، وضعیت پیچیده ای را ایجاد کرده

است، در حالی که حکومت بلامنازع یک یا دو قوم خاص در دهه های اخیر

منجر به نوعی وحدت ضمنی و نانوشته در میان سایر بازیگران شده است. اتحاد

بر سر بازگشت پشتونها به قدرت و تقسیم افقی قدرت سیاسی میان سائر اقوام

یک فورمل قبول شده ای سیاسی شده است.



- **بی تأثیر شدن گروه های غیرقانونی بر بدنه اجتماعی:** وجود یک گروه قوی از لحاظ قدرت سیاسی و ثروت هنگفت مالی که زندگی آن بر پایه مواد مخدر و اسلحه است را نمی توان نادیده گرفت. طی دهه های گذشته ، مردم عادی به دلیل تأمین معاش و امنیت خود در معرض تهدید های جدی از ناحیه گروه های افراطی و مافیایی قرار گرفته اند. بنابراین ، با پایان یافتن داعش یا طالبان و نبود یک برنامه مشخص برای جذب این افراد ، قطعاً آنها راهی دیگر پیدا می کنند، تا این قدرت تحکیم و قوام بیشتر یابد و زمینه برای استمرار فعالیت های شان مساعد باشد.

- **رفع چالش های گفتگوهای صلح با طالبان صلح با طالبان بدون پذیرش ساختار اجتماعی افغانستان فقط جنبه سطحی خواهد داشت.** از دیدگاه مردم عادی، طالبان با ساختارهای اجتماعی در درون گروه های جامعه افغانستان درگیر شده اند که در طی سالها و حتی اکنون نیز ظلم های جدی علیه آنها مرتکب شده می روند. طالبان یک سیستم هویتی و ارزشی است و پذیرش ورود آن به بدنه اجتماعی و سیاسی کار آسانی نخواهد بود.

- **رفع دیدگاه ها و منافع در داخل و خارج افغانستان:** گفتگوهای صلح با طالبان به یک رقابت بین گروه های داخلی و قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای تبدیل شده است ، به طوری که شکل گیری یک اجماع ، هرچند کوچک ، در نخبگان داخلی افغانستان غیرممکن است. حفظ دستاوردهای نوزده ساله نظام سیاسی کنونی و برقراری صلح پایدار از دیدگاه دولت افغانستان صلح



- مطلوبی است. الگوی صلح با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی به عنوان الگویی برای صلح با طالبان و دیگر گروه های مخالف در نظر گرفته شده است.
- **عدم اتحاد طالبان:** طی مذاکرات مختلف با طالبان در سالهای اخیر، این سؤال همواره مطرح شده است که طرف مذاکره کدام قسمت از طالبان را نمایندگی می کند. وجود شاخه های مختلف در طالبان احتمال تسلیم نشدن لایه های مختلف طالبان در نتیجه مذاکرات را ایجاد می کند.
- **به موقع بودن روند صلح در افغانستان:** بازیگران اصلی در صحنه سیاسی افغانستان اصول ثابت و خطوط قرمز مشخصی را تعیین کرده اند که برخی از آنها با اصول بازیگران دیگر در تضاد است. دستیابی به تفاهم مشترک برای پذیرش صلح و مشارکت برای دستیابی به دستور کار در کوتاه مدت امکان پذیر نخواهد بود.
- **وجود بازیگران متعدد در افغانستان:** دولت مرکزی، گروه طالبان، ایالات متحده و پاکستان بازیگران اصلی در افغانستان هستند. نقش پاکستان در ثمربخش بودن مذاکرات صلح انکارناپذیر است و به همین دلیل، در گفتگوهای اخیر، از پاکستان به طور رسمی برای شرکت در این گفتگوها دعوت شده است. در کنار بازیگران اصلی، نقش و تأثیر بازیگران فرعی مانند: مردم افغانستان، سازمان های منطقه ای و بین المللی، کشورهای منطقه و فراتر از آن را نمی توان نادیده گرفت. در حالی که روند صلح جریان دارد، این بازیگران سعی می کنند منافع خود را به حداکثر برسانند. در مورد ورود ایران به مذاکرات



صلح نیز نظرات مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند مذاکرات مستقیم با طالبان تا زمانی که چشم انداز صلح مبهم و نامشخص باشد، هزینه های برای جمهوری اسلامی را در بردارد. از سوی دیگر، دیگران حضور فعال ایران در افغانستان را در جهت منافع امنیتی و منافع ملی جمهوری اسلامی ارزیابی می کنند.

عواقب احتمالی گفتگوهای صلح

وضعیت امروز افغانستان نتیجه اشتباهات گذشته است. ایالات متحده و پاکستان بیشترین مسئولیت را در قبال وضعیت فعلی این کشور دارند. در دهه های اخیر، پاکستان با زمینه سازی برای تشدید جنگ، نیروهای امنیتی و نظامی خود را از بین برده است. در حالی که سعی دارد با تکیه بر استراتژی نفوذ، شرایط را برای ورود بازیگران سیاسی مخالف به کابل فراهم کند. سیاست ایالات متحده در قبال پاکستان طی سالهای اخیر به طرز چشمگیری تغییر کرده است. در دوران اوباما و ترامپ، دکتترین سیاست خارجی ایالات متحده در مورد افغانستان انگشت انتقاد را به سمت پاکستان می گرفت و دولت پاکستان و حمایت نظامی از طالبان به عنوان مانع اصلی برای پایان دادن به جنگ در افغانستان را نقطه اصلی این ماجرا می شناخت. اما طی این سال ها، ایالات متحده سیاست خاصی را علیه اسلام آباد اتخاذ نکرده است که در صحنه سیاسی افغانستان تغییر مثبتی دیده شود. این کار دلایلی هم داشته است. پوتانسیل موجود هسته ای در پاکستان نشان می دهد که اگر حداکثر فشار بر پاکستان وارد شود و بنیان های شکننده دولت تضعیف شود، ممکن است افراط گرایان به سلاح های هسته ای یاب به بخشی از ارتش برای پاسخگویی به ایالات متحده دسترسی عمده ای به سلاح ها را پیدا نمایند.



اگر گفتگوهای صلح پیش رو موفق یا ناموفق باشد، نقش و موقعیت دولت مرکزی و بازیگران در صحنه افغانستان به طرز چشمگیری تغییر خواهد کرد. از سوی دیگر، مذاکره و عدم مذاکره بازیگران منطقه ای یکی از موضوعاتی است که تحلیلگران درباره آن بسیار نوشته اند. به عنوان مثال، مذاکرات ایران با برخی از رهبران طالبان در تهران نیز از این منظر تحلیل می شود. تلاش های ایران برای مذاکره با مخالفان برای تحکیم منافع ایران باعث شده است که افکار عمومی افغانستان تفاوت بین طالبان برای افغان ها و مجاهدین خلق را برای ایرانیان زیر سوال ببرد. طرح این سؤال در بین نخبگان و افکار عمومی افغانستان قطعاً هزینه های جدی برای حضور طولانی مدت ایران در این کشور خواهد داشت. جمهوری اسلامی، مانند دیگر بازیگران صحنه افغانستان، از تمام منابع خود برای مذاکره با طالبان برای یافتن راه حل مناسب برای درگیری در کشور استفاده می کند. ناتوانی ایران در توصیف اهداف و دستاوردهای مثبت خود، پیامدهای جدی برای ادامه این نقش آفرینی خواهد داشت. تغییر در ساختار سیاسی افغانستان با توجه به شرایط طالبان برای پذیرش صلح (به عنوان مثال، تشکیل دولت موقت) احتمال دیگری است. تغییر در ساختار متمرکز دولت مرکزی به یک دولت فدرال یکی از قوی ترین سناریوهایی است که در حاشیه مذاکرات صلح شنیده می شود. واگذاری مدیریت سیزده ولایت به طالبان، در حقیقت مشروعیت حضور فعلی طالبان در ولایات فوق است. اما واقعیت این است که تقسیم قدرت به معنای تحکیم آن و بازگشت صلح به افغانستان نیست. بنابراین، احیای این گروه در کوتاه مدت و گسترش قدرت در میان مدت به سایر ولایات ها، به عبارت دیگر، تسخیر خاک توسط آنها را محتمل می سازد.



فصل چهارم

کالبد شگافی ماهیت تهدید برای مفهوم امنیت افغانستان

تهدید واژه ای است که باید معنا و مفهوم واضح تر آن استخراج شود. از سوی دیگر در توصیف این واژه باید از تعاریف عمومی خارج و به توصیف خاص دست یابیم. تهدید به مجموعه اقداماتی که اهداف و ارزش های حیاتی یک کشور را با هدف تغییرات اساسی، مورد هجوم قرار می دهد، اطلاق می شود و غالباً هم ریشه خارجی دارد. تهدید، نقطه مقابل امنیت قرار دارد، زمانی امنیت وجود دارد که تهدید نباشد و بالعکس، هرگاه تهدیدی احساس شود امنیت رخت بر می بندد.

اگر در حوزه مطالعات امنیتی بدون شک «تهدید» میتواند یکی از رایج ترین آنها باشد. این واقعیت که مطالعات امنیتی از بدو تکوین تاکنون، بر بنیاد مفهوم «تهدید» قرار داشته اند یا اینکه ملاحظات امنیتی در مقام عمل - از ابتدایی ترین گونه های حیات انسانی تا جوامع پیچیده و شبکه ای امروزی معمولاً با تهدید، قابل فهم و تعریف عملیاتی می شده اند، قابل استنباط است. این کار ما را بر آن می دارد که این مفهوم را "مفهومی رایج و بدیهی" در ذهن و رفتار انسانی قلمداد کنیم. این در



حالی است که تلاش برای شناخت و تحلیل "تهدید" پیوسته در حاشیه قرار داشته و مطالعات امنیتی، عمدتاً فحوای تحلیل‌ها و نظریه‌ها معطوف به امنیت بوده‌اند. تأمل در جریان‌های اصلی اندیشه در حوزه امنیت پژوهی دلالت بر آن دارد که "تهدید" بیشتر به عنوان یک "شاخص" در شناساندن "امنیت" مدنظر بوده است تا اینکه خود به صورت مستقل، موضوع شناخت قرار گیرد؛ به این صورت که اولین کاربرد این واژه در تعریف "امنیت" نزد اندیشه گران متعلق به گفتمان سلبی^۷ امنیت می‌باشد که به واسطه آن، تعریف "امنیت" به عنوان "نبود تهدید" طراحی و عرضه می‌شود.

در پی ظهور جریان انتقادی، شاهد اثبات ناکارآمدی تعریف امنیت به "نبود تهدید" هستیم. در واقع؛ این دسته از پژوهش گران نشان دادند که تلقی سنتی "تهدید"، توان بر تاییدن سؤالات متعدد فلسفی و شناختی آنها را ندارد. لذا تعریف ارائه شده از امنیت چندان برای وضعیت‌های پیچیده جهان معاصر کارایی ندارد. از این زمان است که تعمق زبان شناختی، فلسفی و نظری در خصوص تهدید شکل گرفته و شاهد انتشار متونی می‌باشیم که بر پایه تأملات دقیق شناختی قرار دارند. البته نکته قابل توجه آن است که این تأملات، هدفمند و از منظر امنیتی صورت می‌گیرند. به عبارت دیگر؛ اولویت و برتری امنیت، همچنان مفروض پنداشته شده و تهدید در ذیل آن مورد بازخوانی و تأمل فلسفی قرار گرفته است.

^۷ وجه سلبی یعنی فقدان ترس، اجبار و تهدید، و وجه ایجابی یعنی وجود احساس رضایت و اطمینان خاطر. گفتمان سلبی با نبود عامل «تهدید» تعریف می‌شود و به مسئله دفع خطرها و تهدیدها در ۲ بعد داخلی و خارجی توجه می‌کند.



نتیجه آنکه، شاهد ارائه تصویر نوینی از تهدید می‌باشیم که از حیث محتوا و مصداق با مطالعات دهه ۱۹۷۰ قابل مقایسه نیست. از این رو، گفتمان جدید به نام گفتمان ایجابی امنیت یاد می‌شود که در آن، ابعاد نرم افزاری تهدید بر ابعاد سخت افزاری آن کاملاً تفوق دارد. تهدید وضعیتی است که در آن مجموع‌های از ادراکات و تصورات انسان نسبت به پدیده‌ها و رابطه آنها به بقا، کمیت یا کیفیت ارزش مورد احترام، احساس خطر جدی یا نابودی را القاء میکنند. تهدیدات معاصر بسیار متفاوت از گونه‌های سنتی آن بوده و صرف اتکاء به نظریات و الگوهای تحلیلی - برآوردی «سنتی دیگر جوابگوی ارزیابی تهدیدات نوین نیست. متناسب با تحول رخ داده در ماهیت، ابعاد و روش‌های عملیاتی شدن تهدیدات، لازم است چارچوب‌های تحلیلی و الگوهای ارزیابی پیشرفته‌تری در حوزه تهدیدات طراحی و عرضه شود. این جستار تحت عنوان **ماهیت تهدید برای امنیت افغانستان مد نظر گرفته شده** که در بحث ارزیابی تهدیدات فراروی امنیت افغانستان، افق‌های تازه‌ی را مورد توجه قرار داده و در نخستین گام، "مطالعات کالبد شکافانه را در خصوص تبیین و توصیف ماهیت تهدید برای امنیت افغانستان را با دید آینده‌نگرانه" و با عطف توجه به مطالعات دفاعی-امنیتی و ملاحظات مربوط به «تهدیدشناسی» در دستور کار خود قرار داده است که ماحصل آن ارائه الگویی با عنوان "روش تحلیل کالبد شکافی در خصوص تهدید برای امنیت" است. این کالبد شکافی منجر به درک دنیای می‌شود که ما را با گونه‌های از جهانی بی‌ثبات، غیرقطعی، پیچیده و مبهم مواجه ساخته است. در حالیکه در گذشته نحوه به کارگیری



انواع قدرت (سخت و نرم) بدین گونه بود که کاربرد "قدرت سخت" را منحصر به شرایط جنگی و کاربرد "قدرت نرم" را بیشتر در شرایط صلح و آرامش میدانست. درحالیکه چالش‌ها، تهدیدات و منازعات کنونی و روندهای آن نه تنها ابعاد سخت را شامل می‌شوند، بل ابعاد نرم قدرت را نیز تحت سیطره خود قرار داده است. به کارگیری هم‌زمان این قدرت‌های متنوع و گوناگون، تهدیدات مرکبی را به وجود آورده است که آن را "تهدیدات هوشمند" می‌نامیم. کاربرد هم‌زمان و پویایی انواع قدرت‌ها با ابعاد متنوع آن را می‌توان از نوعی هوشمند نامید. فرآیند ایجاد این نوع هوشمندی، تلفیقی از "قدرت سخت"^۸ یا "قدرت اجباری و قهری" و «قدرت نرم» می‌باشد که منشأ پیدایش مفهوم نوینی از قدرت به نام "قدرت هوشمند"^۹ به شمار می‌رود. در چنین وضعیتی که حتی درک درست‌تر از تهدید هوشمند برای امنیت در افغانستان وجود ندارد، درحالیکه ارزیابی تهدیدات منبث از چنین قدرتی، یکی از دغدغه‌های بنیادین سازمان‌های دفاعی و امنیتی کشورها می‌باشد، ضرورت ملزم حساب می‌شود تا به گونه‌ی مسلکی و با دید عقلایی به کالبد شکافی ماهیت تهدید برای امنیت افغانستان، تعمق بیشتر صورت گیرد و حاصل آن سلسله پیشنهاد‌های برای تلاش جهت بهبود وضعیت امنیتی و تقابل با بحران امنیتی باشد. با مدنظرداشت این مهم می‌توان گفت که در افغانستان تا اکنون کالبد شکافی درستی از تهدید و ماهیت آن صورت نگرفته

^۸ **قدرت نرم (soft power)** توانایی تأثیرگذاری بر دیگران برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به جای اجبار یا تطمیع است

^۹ **قدرت هوشمند (Smart power)** در مطالعات روابط بین‌الملل، به استفاده ترکیبی از راهبردهای قدرت سخت و قدرت نرم گفته می‌شود. سوزان ناسل، مدیر اجرایی انجمن قلم آمریکا می‌گوید «قدرت هوشمند» به معنای ترکیب هوشمندانه قدرت سخت و نرم در مقابله با تهدیدات علیه امنیت ملی می‌باشد.



است. اگرچه تهدید یک امر روزمرگی در زندگی ما حساب می شود، اما تصویر درستی از آن در نزد ما وجود ندارد. تهدید در دنیای امروز نه تنها ماهیت برنده و تیز دارد و فوری امنیت را محدود می کند، بل گونه ای مدرن آن هوشمند و در بعضی مواقع غیر قابل پیشگیری است. تهدید در افغانستان ماهیت سخت افزاری و نرم افزاری قابل لمس داشته که می توان آن را بعد از کالبد شکافی مورد تبیین و چستی شناختی قرار داد. نوعیت تهدید در افغانستان، همزمان با بحران نا امنی، دارای ماهیت روبه تزایدی است که با چالش ها، تنش ها و بحران های هوشمند متعاقب آن، نه تنها در حوزه های نظامی و سخت افزاری بل در حوزه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، امنیت افغانستان را با چالش های جدی و فرسایشی ای مواجه ساخته است. در این صورت تنها نمی توان، ماهیت تهدید را در افغانستان، به سخت افزاری تقلیل داد و با به کاری روش ها و رویکرد های تک بعدی، تک حوزه ای، سهل و ساده از پس آن بر آمد. این مفهوم به عبارت دیگر می رساند که برای تشخیص ماهیت تهدید، باید چند کار اساسی صورت گیرد:

اول مرجع امنیت به عنوان منبع مهم امنیتی بررسی شود. در واقع تشخیص مرجع امنیت برای درک بحران امنیتی در افغانستان، می تواند به عنوان عامل مهم درک ابعاد تهدید در برابر امنیت افغانستان مطرح باشد. این کار با انجام سنجش تاثیر هر یک از تهدیداتی که چهار نوع مرجع امنیت " دولت، جامعه، رژیم و فرد " در مکاتب مختلف به آن اشاره شده است را مورد بازبینی قرار می دهد. ماهیت تهدید در افغانستان به لحاظ مرجع امنیت باید دولت باشد که نه تنها بقای آن در تحولات امنیتی و پویش های امنیتی منطقه ای زیر سؤال قرار می گیرد بل این تهدید با ماهیت خاص آن، در برابر



امنیت ملی افغانستان قرار خواهد داشت. هرگاه قرار باشد امنیت ملی افغانستان مورد تهدید قرار بگیرد، بقای آن به عنوان کشور مستقل شدیداً آسیب پذیر بوده و تحول ایجاد شده در آن، فحوای ماهیت واقع گرایانه خواهد چرخید. در ضمن، مشخص شدن مرجع امنیت در افغانستان که همانا دولت است باید با ارزیابی تهدید در افغانستان، از طریق طراحی سناریوهای محتمل مورد بازبینی قرار گیرد. بعد از طراحی مراحل ایجاد سناریو، قدم بعدی اولویت بندی تهدیدات در برابر امنیت افغانستان می تواند، عامل مهم و اثر گذاری در امر کالبد شکافی تهدید در افغانستان محسوب شود. این جا می توان گفت که اولویت بندی تهدیدات را می توان با تعیین درجه و شدت تهدید، معلوم کرده و میزان آسیب پذیری و پیامدهای آن را برجسته نمود. این کار علی رغم، ایجاد توان بازدارندگی، توان حفاظتی، توان ترمیمی را نیز محک خواهد زد. میزان آسیب پذیری تهدیدات را می توان در چهار سطح بسیار بالا، بالا، متوسط و آسیب پذیری کم مورد مذاقه و بازبینی قرار داد. در حوزه سنجش پیامدها، می توان شدت تهدید، گستره تهدید و عمق تهدید را واضح ساخت. بر آورد حوزه تهدید، عامل تهدید، مدل سازی و ایجاد تهدید و ارزیابی تهدید، مهم ترین قدم ها، در جهت درک بحران و ماهیت تهدید در برابر آن دانست. در واقع، برای کالبد شکافی تهدید باید با چهار روش معمول و موثر، به دنبال چیستی آن رفت تا تهدیدات دارای ابعاد فاجعه آمیز، تهدیدات حیاتی، تهدیدات ناچیز و تهدیدات بی اهمیت را مشخص ساخته که می توان آن را مهم ترین اقدام در جهت شناسایی و درک ماهیت تهدید در برابر امنیت در کشور ما افغانستان دانست. این تهدیدها که به گونه های معلومی چون، وقوع مکرر، وقوع موردی، وقوع اندک و وقوع بعید تقسیم و جدا می شوند، ماهیت تهدید



در کشور ما را نشان می دهند. حملات انتحاری و انفجاری، حمله های گسترده و هجومی دشمن بر مواضع دولتی، گونه ای از تهدید مکرر است. ایجاد سد قابل لمس در برابر گونه های مختلفی از تهدید که در تمام سطوح تحلیل امنیت و کالبد شکافی ایجاد می شوند را می توان تهدید از نوع وقوع موردی دانست. تصرف ولایت ها و ایجاد حکومت موازی با حکومت مرکزی، از نوع تهدید وقوع اندک و وقوع بعید هم استفاده از سلاح های غیر متعارف و کشنده است که با احتمال کم مورد وقوع دارد. در بحث شاخص های کلان تهدید می توان از نوع تهدید "گونه شناسی تهدید از لحاظ ابعاد، جنس، سطح جغرافیا" نام برد. اندازه تهدید "توان و ظرفیت عامل مستقیم قدرت در مقیاس پنج گانه"، گستره تهدید "میزان پهنای تهدید"، زمان تهدید "اثر گذاری تهدید و مدت بازیابی آن"، عمق تهدید "میزان و موقعیت منافع تهدید کننده و تهدید شونده"، تکرار تهدید "میزان احتمال تکرر و مداومت آن"، دامنه تهدید "تعداد بازیگران تهدید شونده و تهدید کننده"، مکان تهدید "دوری و نزدیکی عامل تهدید" می باشد که زمینه را برای درک خوب تر تهدید مساعد می سازد. اما در افغانستان شناخت کامل از هیچ از مولفه های ذیل وجود ندارد. زمان، عمق، دامنه، گستره، مکان، تکرار تهدید وجود ندارد. یعنی اگر وجود داشته هم باشد، ارزیابی دقیق از آن صورت نگرفته است. حتی در نحوه انتخاب واژگان موضوع امنیتی، مسئله امنیتی، مشکل امنیتی، معضل امنیتی، خطر امنیتی، بحث امنیتی، بحران امنیتی، دستگاه های مسئول و نهاد های پالیسی ساز امنیت، دچار ابهام و غلط اندیشی شده اند. حتی نمی توان از ورای اظهارات آنها، معلوم کرد که امنیت در افغانستان، دچار چه نوع تکلیفی است؟ موضوع امنیتی، مسئله امنیتی، مشکل امنیتی، معضل امنیتی،



خطر امنیتی، بحث امنیتی و یا بلاخره بحران امنیتی؟ پس بهتر است تا به هر کدام این ها به گونه ای مجرد پرداخت تا ماهیت تکلیف کنونی امنیتی افغانستان مشخص شود؛ چون تا اکنون نمی دانیم افغانستان با کدام نوع آن مواجه است؟ **موضوع امنیتی:** وقایعی که ارتباط آشکار و مستقیمی با ملاحظات امنیتی بازیگر نداشته و به مثابه نخستین تجلی عینی یک پدیده (در مرحله تکوین) هستند. **مسئله امنیتی:** مواردی که با هزینه ای اندک مدیریت شده و وضعیت به صورت عادی وضعیتی که از آن به موضوع یاد شد بازگشت مینمایند. **مشکل امنیتی:** مواردی که جهت بازگشت به وضعت عادی نیاز به هزینه بالا دارند. **معضل امنیتی:** رخدادهایی که با تمهیدات متعارف قابل مدیریت نبوده و متضمن اصلاح در چارچوب قانونی و یا سیاست های متعارف بازیگر هستند. **خطر امنیتی:** پدیده هایی که دارای شیوع گفتاری با علائم رفتاری و میزان تعارض اندک هستند. **بحث امنیتی:** پدیده هایی که دارای شیوع گفتاری با علائم رفتاری زیاد و تولید تعارض اندک هستند. **بحران امنیتی:** پدیده هایی که دارای شیوع گفتاری، علائم رفتاری و تولید تعارض زیاد هستند. پس با مدنظر داشت ضریب شدت تهدید و قوت بالقوه ای که متوجه امنیت افغانستان ساخته است می توانیم بگوییم که تکلیف کنونی امنیت در افغانستان بحران امنیتی است که ماهیت آن طوری است که که نحوه مواجهه بازیگر تهدید شونده در هر کدام از وضعیت ها، متناسب با راهبرد آن بازیگر برنامه ریزی می شود. یعنی ابعاد و دامنه این برنامه ریزی در بحران امنیتی در افغانستان طوری است که بازیگران متعدد با منافع متضاد و ایجاد چالش های متعدد و بوجود آوردن ابهام در فضای امنیتی، تلاش دارند



بواسطه این بحران عمق و دامنه بحران را در کشور مستقیم تر و عملگرا تر مدیریت کنند. چالش های منطقه ای، ایجاد شکل های جدیدی از انواع تهدید به انتقام گیری و تامین منافع خود می پردازند. از ماهیت این تهدید امنیتی همچنان می توان درک کرد که سطوح گوناگونی از بازی های امنیتی در قالب پویش های مختلف و سطح بازی گران مختلف از همسایه ها تا کشور های منطقه و جهان در این بازی سهم اند. پس چگونه می توان بر حل این بحران امنیتی بدون توجه به عامل جغرافیایی پرداخت و پویش های امنیتی و تعاملات امنیت در سطح منطقه را با خوش بینی تحلیل کرد و استنتاج آن را، راهی برون از وضعیت کنونی دانست؟



فصل پنجم

عوامل داخلی بحران امنیت در افغانستان

علت ناامنی ها در کشور به دو بعد برمی گردد. بعد خارجی و بعد داخلی. در بعد خارجی، کشورهای ابرقدرت از لحاظ سیاسی و اقتصادی قصد سلطه در اینجا را دارند، به همین دلیل ناامنی را ایجاد می کنند تا به راحتی به این هدف برسند. از دور زمانی است که افغانستان در بحران امنیتی به سر برده و ناامنی ها روز به روز بیشتر می شوند. می‌خواهم با این قلم دلایل عمده ای جنگ و بحران امنیتی در افغانستان را مورد ارزیابی قرار داده و راه های رسیدن به صلح را مطرح نمایم.

ناامنی در افغانستان متأسفانه عوامل زیادی دارد که در قدم اول این عوامل را به دو عامل خارجی و داخلی باید تقسیم کرد. عوامل تاثیر گزار آن می تواند؛ دخالت کشورهای منطقه و جهان، نبود اقتصاد خود کفا، نبود روحیه وحدت ملی، خصومت های بین منطقه ای، ضعف کاری و فساد حاکم در دولت، اجرا نشدن قانون، بیکاری و بی شغلی مردم، نبود اراده سیاسی برای ختم بحران از عوامل عمده ای بحران و جنگ به حساب می آید. در این فصل به متغیرهای داخلی و خارجی طی دو مبحث جداگانه پرداخته خواهد شد. که در قدم نخست می پردازیم به مبحث متغیرهای داخلی بحران



امنیت در افغانستان و در مبحث دوم می پردازیم به متغیرهای خارجی آن: در بعد داخلی نبود یک حکومت واقعاً کارا، سؤاستفاده های بزرگ از دارایی های ملت، عدم حسابدهی صادقانه و شفاف از سوی زمامداران دولتی و فقدان یک حکومت که عاری از فساد باشد، از ویژگی های بعد داخلی بحران امنیت در کشور ما می باشد. موجودیت فساد در ادارات دولتی - آنهم به شکل گسترده ای آن، یکی از عوامل عمده ی بحران امنیت در افغانستان است. کشت وسیع کوکنار در افغانستان یکی دیگر از عواملی می باشد که به استمرار ناامنی کمک کرده است. پول که از این طریق بدست می آید، مستقیماً به جیب های تروریستان و دهشت افگنان می رود؛ چرا که کشت، قاچاق و ترافیک مواد مخدر، غذای مقوی مخالفان مسلح دولت افغانستان است و هم چنان یک نوع ایجاد کار کاذب برای افرادی بیکار، بشمار می رود. تا آن جایی که در بعضی مناطق، مردم بخاطر نبود کار و برای بدست آوردن پول با مخالفان مسلح دولت می پیوندند. اگرچه مقامات دولتی مدعی اند که در بیست ولایت افغانستان کشت کوکنار به درجه صفر تقلیل یافته، اما بنا بر گزارش رسانه های بین المللی و داخلی، هنوز افغانستان در صدر کشورهای تولید کننده مواد مخدر قرار دارد و بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در جهان شناخته شده است. چهار میلیون نفر در افغانستان در حال حاضر بیکاراند که تعداد زیادی آنها را جوانان و نوجوانان تشکیل می دهد. این تعداد ممکن است برای بقای زندگی خود و خانواده ی شان دست به هر کاری بزنند. این نیروی سرگردان برای سرباز گیری طالبان و دهشت افگنان، افراد مناسبی بشمار می روند. نبود افراد مجرب، متخصص که لیاقت و کفایت کاری داشته باشد در بسیاری از ادارات دولتی مزید بر علت شده و سبب رشد فساد اداری (و به طبع آن) سبب



دلسردی مردم از نظام حاکم گردیده است. در طول بیست سال گذشته بیشتر بالای بلند بردن کمیت تاکید شده نه بالای کیفیت، که این خود باعث ضعیف شدن هر چه بیشتر دولت شده است. کورس های سه ماهه، شش ماهه و نه ماهه چگونه می تواند در وضع امنیتی کشور موثریت ایجاد کند، در حالیکه نظام افغانستان به اشخاص صادق، کارا، مستعد و دلسوز نیاز دارد. استفاده نکردن از کادر های نظامی بصورت درست، نبود یک ستراتیژی مشخص و معین بخاطر تجهیز و تقویه نیروهای امنیتی کشور، نبود یک تعریف معین و مشخص از منافع ملی کشور، عدم اعتماد بین مردم و ارگان های امنیتی، از دیگر عواملی می باشد که به ناامنی بیشتر در کشور کمک می کند. در طول بیست سال گذشته تغییر و تبدیل مهره های بازی در تخته سیاست افغانستان نتوانسته است امنیت را در کشور بوجود آورد؛ خاصتاً مقرری چهار وزیر در سمت وزارت داخله کشور که هر کدام از ریفورم و تغییرات در صفوف پولیس صحبت کردند، اما برعکس بسیاری از سیاستمداران و دولتمداران داخلی و خارجی از تشدید روزافزون ناامنی در افغانستان سخن می گویند. در قسمت عوامل داخلی که باعث تداوم ناامنی در کشور شده چند عامل مهم، نقش بسیار برجسته ای داشته اند:

اول: تضاد و کشمکش های قومی

کنار زدن افراد تاثیر گذار با ملیت های مختلف از مسئولیت های نظامی و امنیتی و جایگزین نمودن آن با یک گروه مخصوص و قومی با نگرشهای قومی و برجسته شدن حس قوم گرایی و قبیله گرایی، از جمله عوامل مهم بحران ناامنی در کشور محسوب می شود. موجودیت عناصر مختلف با تفکر قوم مدارانه منجر به عدم کارایی نیروهای



مسلح کشور شده و درز عمیقی را در خطوط دفاع از ارزش های بنیادین کشور خلق کرده است. در افغانستان اقوام مختلف پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک با فرهنگ و ایدئولوژی های متفاوت ساختار قدرت نامتوازی تشکیل می دهند. تنوع و وجود اقوام مختلف همراه با ایدئولوژی های متضاد به صورت فزاینده ای بر عدم یکپارچگی و اتحاد جامعه برای پیشرفت، توسعه اقتصادی و امنیت تاثیر گذاشته است. ایدئولوژی های متضاد در بین اقوام جامعه به ایجاد شکاف قومی و بروز اختلافات شدید در نحوه حکومت داری منجر گردید. دیدگاه های متعارض با حمایت از تاسیس جامعه اسلامی، تغییر ساختار کنونی از طریق واگذاری قدرت به رهبران و نهادهای مذهبی، استقرار جامعه سنتی، قواعد و احکام سخت گیرانه، شکل گیری حکومت شریعت پایه و سیستم قضایی دور از فساد در سراسر افغانستان از میزان مشروعیت نهادهای مدنی حکومت و قانون اساسی به نفع نهادهای سنتی - شرعی کاسته است. استقرار صلح و ثبات بلندمدت در افغانستان نیازمند تفاهم سیاسی حکومت با همه اقوام، گروه های سیاسی، جنگ سالاران سابق و یکپارچگی در درون حکومت است. صلح پایدار نه تنها مستلزم تفاهم با اکثریت مخالف، بلکه مشارکت اقلیت های بانفوذ به صورت متوازن در فرایند صلح ضروری خواهد بود. اقلیت های شمال افغانستان همواره با سلطه اکثریت پشتون جنوب بر نهادهای قدرت مخالف بوده اند. خطر از بین رفتن دستاوردهای توسعه سیاسی و فرهنگی بیش از یک دهه گذشته و تحمیل سیاست های بیگانه گان بر جامعه چند قومیتی افغانستان را، دلیل اصلی بحران امنیتی در کشور می توان دانست. فرایند دولت - ملت سازی بزرگترین مشکل در برابر حکومت های افغانستان در برقراری وحدت و



یکپارچگی میان اقوام قلمداد می شود. ساختار قومی و قبیله ای جامعه افغانستان و ناکارآمدی نهادهای دموکراتیک در ادغام همه اقوام در قالب کشوری واحد، خطری بزرگ برای تداوم دموکراسی افغانستان است. شکاف فزاینده میان اقوام مختلف و فقدان اتحاد ملی در برابر امنیت افغانستان است. تبعیض در ترکیب اعضای نهادهای سیاسی برای پیشبرد همگرایی قومی و دستیابی به آشتی ملی به فاصله و شکاف میان اقوام حتی اقلیت ها شدت بخشیده است. تشکیل شورای عالی مصالحه ملی برای دستیابی به اجماع داخلی بین رهبران اقوام مختلف به منظور رسیدن به مصالحه با رهبران طالبان ناکام بوده است، زیرا عدم تعادل و موازنه در ترکیب اعضای شورا مانع اصلی اتحاد و یکپارچگی داخلی و موفقیت در پیشبرد فرایند صلح حساب می شود. این شکست حاصل فقدان تنوع قومی است. پایداری اختلافات قومی داخل شورا به گسترش تضادهای منطقه ای و جغرافیایی شمال و جنوب شتاب بخشیده است، و در مقابل حمایت گسترده ای از عملکرد شورا در مناطق شمال و غرب فقدان مشروعیت شورا برای جنوب را دامن زده است.

سال ۲۰۱۴ سال سرنوشت ساز برای آینده افغانستان به دلیل خروج گسترده نیروهای بین الملل و انتخابات ریاست جمهوری بود. پس از انتخابات جنجالی و روی کار آمدن اشرف محمد غنی خوش بینی ها نسبت به پیشبرد مذاکرات صلح با طالبان به دلیل نزدیکی حکومت جدید با پاکستان افزایش یافت، اما انتشار خبر مرگ ملا محمد عمر رهبر طالبان در سال ۲۰۱۳ انشعاب و پراکندگی گسترده ای را میان رهبران ارشد طالبان در ادامه مبارزه با حکومت تا دستیابی به اهداف اساسی و



برقراری امارت اسلامی طالبان بوجود آورد. حمایت و پشتیبانی القاعده، تحریک طالبان پاکستان و رهبر شبکه حقانی از اختر محمد منصور و شکل گیری قطب مخالف آن در غرب افغانستان به رهبری محمد رسول موازنه قدرت را به نفع حکومت افغانستان تغییر داده بود اما این تغییر موازنه قدرت به نفع حکومت که حاصل رهبری دوگانه و انشعاب درونی و عدم یکپارچگی جنبش طالبان و فرصتی خوبی برای تامین امنیت در کشور مساعد ساخته بود، هدر رفت. در این میان چالش بزرگ حکومت، طرحی برای مصالحه با دو رهبر شورشی با خواسته ها و تقاضاهای متفاوت بود. با این حال پیشرفت مذاکرات جدید صلح با میانجی گری پاکستان تنها حامی طالبان را از جنگ مسلحانه با دولت در طول مذاکرت باز نداشت. ناتوانی حکومت در دولت - ملت سازی و تامین نیازهای اقتصادی همپای رشد تدریجی جامعه مدنی به کاهش مشروعیت حکومت و افزایش مشروعیت و اقتدار نیانجامید. اقتصاد ضعیف افغانستان و وابستگی به کمک های مالی بین المللی برای تامین حداقل امکانات زندگی مردم و در مقابل سلطه معارض بر درآمد نامشروع و غیرقانونی تجارت مواد مخدر، عملا شکاف میان جامعه شهری و مناطق روستایی تحت کنترل تروریستان عمیق تر ساخته است.

دوم: نبود اقتصاد با ثبات نسبی در کشور

هر پلان استراتژیک چه در بخش زیربنایی، سیاسی و نظامی نیاز به اقتصاد و پول دارد. وقتی ماشین جنگی ای در حرکت می شود باید هزینه ای مصارف آن تامین باشد. وقتی زیربنایی تاسیس می شود باید پول آن موجود باشد وقتی کارخانه ای ایجاد



شود، سرمایه نیز باید وجود داشته باشد والا هر پلان استراتژیکی که ساخته شود و پشتوانه ای اقتصادی نداشته باشد پلان پا در هوا و استراتژی ناکام خواهد بود. مثلا وقتی که پلان گرفته شود که دشمنان و مخالفین مسلح نابود شود و پلان و تصمیم دولت همین باشد، باید هزینه ای جنگی و سرکوب در جیب دولت موجود باشد والا با پول کشور های کمک دهنده این پلان عملی نخواهد شد زیرا اختیار جنگ به دست کسانی است که هزینه جنگ را می پردازند. مشکل افغانستان در این زمینه اینست که تمام هزینه ای جنگی معاش سربازان، اعاشه و اباته، ادوات جنگی شان را دیگران اكمال می کنند در این صورت می توانیم بگویم که نیروهای امنیتی که کرایه شده برای جنگ نیابتی دیگران می باشند. نه اختیار پلان را دارند و نه اختیار جنگ را. از طرف دیگر اکثریت سربازانی که در قالب نظام وظیفه اجرا می کنند به هدف گرفتن معاش در این چوکات کار می کنند و تعدادی کمی اگر باشد که به معنای واقعی دفاع از کشور خاک وطن و ناموس را وظیفه و واجبی خود داند. مشکلات دیگر در نظام رقابت های قومی، مذهبی، سمتی و زبانی اختلاص ها از قرار دادی های خوراک و پوشاک سربازان حمایت نشدن آنان در میدان جنگ باعث ضعف بیشتر این نیروها شده است که نه تنها مورال آنان را به پایین ترین سطح رسانیده، بلکه مورال برای جنگ و دفاع را از آنان گرفته است.

سوم: نبود روحیه وحدت ملی در میان اقوام کشور

وحدت ملی در یک کشور یکی از اصولی ترین پایه های حکومت داری خوب و تداوم آن میباشد با تاسف گفت که در افغانستان به علت که روی این گزینه اصلا کار نشده



و در سطح بالا اختلافات قومی قبیله ای زبانی سمتی مذهبی وجود داشته و روحیه وحدت ملی را به کلی نابود ساخته است. من باب مثال بحث بالای چگونگی تزکره های الکترونیک که آیا نام اقوام و یا نام افغان زکر شود و نیز اختلافهای که بالای نام جاده ها پوهنتون ها به زبان پشتو و دری در پارلمان بین نماینده گان اختلاف باشد پس این باور به وجود می آید که روحیه وحدت ملی وهم پذیری در این کشور وجود ندارد. وهمچنین گماشتن وزرا به نمایندگی از اقوام و عزل و نصب ها بر اساس قومیت نشاندهنده اینست که در این کشور همه رفتارها بر اساس قوم و قبیله پیش می رود نه به اساس شایسته سالاری شما من باب نمونه یکی از وزارت های افغانستان را مورد ارزیابی قرار دهید که وزیرش یکی از اقوام افغانستان باشد آن وقت به این نتیجه میرسید که بالای بر ۸۰ فیصد کارمندان مرکزی و ولایات هم از همان قوم است.

چهارم: فساد گسترده و اجرانشدن قانون

ضعف کاری و فساد حاکم در ادارات مختلف دولتی باعث شده است که مردم از حکومت دلسرد شوند و برای تامین عدالت دروازه ای دیگری را بکوبند و یا حد اقل از دولت مایوس شوند. در ادارات عدلی و قضای پرونده های دعاوی حتی تا پانزده سال به دوران می ماند و حل نمی گردد و این دعاوی برای این طولانی می شوند که از طرف های دعوا پول و رشوت مطالبه می شود. حتی مواردی را رسانه ها گزارش دادند که در ادارات عدلی و قضای کار بجای رسیده که از زنان برای انجام کارش تقاضای نامشروع و غیر اخلاقی کرده اند. تطبیق قانون متاسفانه به هیچ وجه یکسان قابل مشاهده نیست و هر که پول و واسطه داشته باشد به همان اندازه دوسیه هارا به نفع خود رقم میزنند.



فقط بعضی موارد که زیر زره بین رسانه ها فعالین مدنی و افکار عامه قرار می گیرند، خوبتر رسیدگی میگردد. درگزینش افراد به پست های دولتی برای کسانی که در آن اداره شناس و یا معرفت نداشته باشد حتی فورمه داده نمی شود. استخدام ها فقط و فقط بر اساس قومیت زبان، حزب، دادن رشوه و یا شناس صورت می گیرد. بعضی ادارات دولتی اجاره شده در قید یک قوم و یا حتی یک خانواده قرار دارد، که هیچ بررسی در این مورد انجام نمی شود. اختلاص ها به حدی پیشرفته و اسناد سازی شده به پیش میروند که حتی بازرس ها توان استنباط آن خلای را ندارند. در بخش نظام نیز بها ندادن به خون سربازان که اجساد شان روزها در دست دشمن قرار داشته به آنان توهین و تحقیر می شود و در میدان های جنگ پشت جبهه ای نیست که آنان را حمایت کنند؛ از قرار دادی های قوای مسلح از قبیل آب و نان، توسط بلند رتبه ها دزدیده می شود. این ها عواملی اند که ضعف دولت نشان می دهد و سیستمی وجود ندارد که جلو فساد را گرفته و فساد گسترده را به حد اقل برساند.

پنجم: بی کاری و فقر اقتصادی در جامعه

مواردی زیادی وجود دارد که شهروندان افغانستان بخاطر پولی که گروپ های مسلح به آنان می دهند، در کنار آنان قرار می گیرند. از این قبیل شهروندان کم نیست که عملا به صفوف مخالفین مسلح قرار گرفته اند. این شهروندان نه بخاطر عقیده نه بخاطر ترجیح گروه های مسلح و نه بخاطر مرام آنان با آنها، همدست شده اند، بلکه برای سپری کردن زندگی و تهیه نان و غذای برای فامیل خود این کار را می کنند. شما فکر کنید وقتی اشتغال نباشد، در آمد نباشد در ادارات دولتی هم استخدام ها بر اساس شناس



ورشوه باشد، حق دهید که شهروندان به صفوف مخالفین مسلح در آیند، زیرا نمی توانند خود وفامیلش گرسنه باشند. اگر سرقت و کارهای خلاف را انجام دهند که خطراتش بیشتر از آنست که در صفوف مخالفان پیوندند، این خود نتیجه مستقیم فقر و بیکاری در جامعه است. طبق یکی از گزارش های کمیسیون حقوق بشر افغانستان، فیصدی زیادی از شهروندان که به مفسده ای اخلاقی رو آورده اند، یکی از عواملش فقر اقتصادی بوده که آنان را مجبور به تن فروشی کرده است. و موضوع بی کاری نیز یکی از عوامل عمده بحران امنیت در کشور بوده و دلایل آن نیز فقر اقتصادی می باشد که شهروندان را به صفوف مخالفان مسلح سوق میدهد.

ششم: نبود اراده ای سیاسی در میان دولت مردان افغانستان

اراده ای سیاسی را به دو نوع می توان تعبیر کرد: یکی مربوط به خارجی ها و یکی هم داخلی ها. داخلی ها ممکن اراده برای آوردن صلح و ختم بحران داشته باشند اما این اراده بدون اراده ای خارجی ها امکان ندارد. اراده داخلی هم مربوط به دولت افغانستان است و هم مربوط به گروه های مسلح طالبان، حزب اسلامی و دیگر گروه های درگیر جنگ. در بخش گروه های طالبان، حزب اسلامی و گروپ های غیر قانونی تمام اراده شان به دست کشورهای بیرونی بخصوص کشور های همسایه و منطقه است. در بخش دولت افغانستان نیز اراده در دست کسانی است که در دوران انتخابات صدها میلیون دالر را از بودیجه دولت، خرچ کمپاین های انتخاباتی خود نموده اند. اراده خارجی ها هم بر مبنای منافع شان، که بعضی شان منافع مشترک داشته و بعضی هم در تقابل یکدیگر قرار دارند، نا هماهنگ میباشد. از این رو می توان گفت که اولاً اراده سیاسی



برای حل بحران امنیت در افغانستان وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد؛ اراده‌ها در بین خارجی‌ها و داخلی‌ها ناهماهنگ و حتی در تقابل هم قرار دارند. اراده سیاسی زمانی می‌تواند، کارساز باشد که طبق یک پلان هماهنگ شده با عوامل بیرونی و داخلی در یک مسیر در حرکت باشند.

هفتم: ساختار ناهمگون و نامنجم نیروهای دفاعی کشور

ساختار تشکیلاتی نامتوازن و قوم‌گرایی در نیروهای نظامی حاصل تطبیق سیاست‌های ناکام و مغرضانه بعضی سیاست‌مداران بوده است. استخدام در صفوف نیروهای مسلح کشور به اساس درصد نیروی انسانی ارتش از میان اقوام مختلف کشور، جلوه بارزی از تبعیض قومی است که پیامد چنین رویکردی نسبت به اقوام کشور، مهم‌ترین عامل ایجاد یک ارتش نامتوازن بوده است. بی‌عدالتی در جذب نیروهای نظامی به عرصه سیاست کشانده شده و انتصاب فرماندهان قول اردوهای کشور باید با تایید احزاب قدرتمند صورت می‌گیرد که ساختار ارتش را بی‌نظم ساخته‌اند. رویکرد قوم‌گرایی و سیاسی‌سازی در این نهادهای ملی، باعث تضعیف و نابودی مهم‌ترین ابزار اجرایی حکومت برای استقرار امنیت و صلح در کشور شده است.

اوج تضاد و کشمکش قومی در نهادهای امنیتی کشور با تشکیل دولت وحدت ملی و جناح بندی خاص قومی در حکومت جلوه آشکاری یافته است. پس از گذشت چندین سال از تشکیل حکومت وحدت ملی، اختلاف دو قطب قدرت در تشکیل کابینه مانع از اجماع بر سر انتخاب مسئولین مهم‌ترین رکن نظامی دولت یعنی



وزارت دفاع، امور داخله و ریاست عمومی امنیت ملی بوده است. ادامه چنین وضعیت نامساعد، مانع پیشرفت و یکپارچگی و افزایش قابلیت های ارتش افغانستان می شود. در مقابل تقویت قوم محوری و جناح بندی های سیاسی در داخل حکومت و جامعه به تقویت ایدئولوژی افراطی در میان اقوام ساکن در افغانستان منجر به نابودی آن می شود. ساختار ارتش افغانستان در کنار ملاحظات قومی - سیاسی پس از خروج نیروهای ائتلاف با محدودیت هایی از قبیل مواردی ذیل مواجه است:

۱. ضعف شرایط آموزش، مشاوره و تسلیحات؛
۲. فقدان انگیزه و یکپارچگی درونی به دلیل تبعیضات قومی؛
۳. سطح بالای ناهماهنگی، فرار، غیبت و سطح پایین سربازگیری؛
۴. فقدان توانایی لجستیک؛
۵. جناح بندی سیاسی؛
۶. قوم محوری؛
۷. استعمال مواد مخدر و بی سوادی؛
۸. اصطکاک و برخورد بین سربازان افغان و مرییان و مشاوران خارجی؛
۹. نفوذ تروریستان به داخل ارتش مواجه است.

نفوذ ایدئولوژی طالبان به درون ارتش به هدف تضعیف و فروپاشی کلی ساختار ارتش و سایر نهاد های امنیتی، پدیده حملات سبز بر آبی و فرار از خدمت و میزان پیوستن به تروریستان را افزایش داد. حملات سربازان ارتش افغان به مشاوران نظامی خارجی بیست درصد کل تلفات نیروهای خارجی را تشکیل می دهد.



استخدام جوانان بی سواد روستایی در ارتش و ناتوانی حکومت در تامین هزینه های مالی ارتش به دلیل وابستگی به کمک های بین المللی و خروج نیروهای خارجی بر کارکرد موثر ارتش در برخورد با تروریستان تاثیرات منفی گذاشته است. سازمان ناتو بزرگترین حامی ارتش افغانستان در اجلاس شیکاگو، این سازمان در سال ۲۰۱۲ بر ضرورت حفظ ۳۷۳۰۰۰ نیرو برای جبران کمبود نیروی های نظامی ارتش و پلیس پس از خروج نیروهای ائتلاف تاکید کرد ولی کشورهای عضو تنها با ۲۲۸۰۰۰ کاهش تعداد موافقت کردند. سربازان بومی در ارتش و پلیس و پیوستن سربازان اخراجی از نیروهای امنیت ملی به صفوف تروریستان بر آسیب پذیری دو رکن نظامی و امنیتی حکومت به منظور ادامه مبارزه با تروریستان می افزاید. ارتش به دلیل عدم برخورداری از نیروی های هوایی مجهز در حمایت از نیروی های زمینی، قدرت تهاجمی موثری برای حفظ مناطق امن و باثبات را نخواهد داشت. فقدان نیروی های هوایی پیشرفته برای حملات هوایی و اجرای عملیات واکنش سریع، گستردگی عرصه فعالیت تروریستان و پراکندگی حملات تروریستی در سراسر افغانستان را تسریع می کند. پیشروی میدانی تروریستان به سوی مناطق شمالی هم مرز با تاجیکستان و عقب نشینی نیروهای ارتش از مناطق جنوبی هلمند، گواه آشکاری از ضعف و ناتوانی نیروی هوایی ارتش افغان در حفظ مناطق تحت کنترل ناتو در یک دهه گذشته است.



هشتم: تأثیر تولید و تجارت مواد مخدر بر کاهش امنیت در افغانستان

افغانستان از جمله بزرگترین تولیدکننده تریاک در جهان است. وابستگی اقتصادی به کشت تریاک و قاچاق مواد مخدر، محدودیت های اجرائی نیروهای نظامی، فقدان امنیت، فساد و فقدان ساختارهای مناسب اجرائی در کشور به پیچیدگی این مشکل افزوده است. بگونه مثال در سال ۲۰۱۱، تولید تریاک خالص کشور نسبت به سال ۲۰۱۰ افزایش قابل ملاحظه ای را نشان می داد و از ۴۸۰۰ تن به ۷۲۰۰ تن رسیده بود که گفته شده بود کاهش تولید در ۲۰۱۰ به دلیل آفات گیاهی بوده است. حدود ۸۳٪ تولید غیرقانونی تریاک جهان در ۲۰۱۱ در افغانستان تولید شده بود. از سوی دیگر درآمد حاصل از مواد مخدر فوق العاده بالاست؛ بنابراین کشت تریاک در افغانستان برای دهقانان یک تصمیم استراتژیک و قطعی است. در سال ۲۰۱۱، کشت هر هکتار تریاک بصورت میانگین ۲۵ برابر کشت هر هکتار گندم درآمد را نشان میداد. در حالیکه در سال ۲۰۰۳، این میزان ۲۷ برابر بود. در سال ۲۰۱۱ هر کیلو تریاک به طور میانگین ۳۰۰ دلار برای دهقانان درآمد داشت، یعنی ۵۰٪ افزایش نسبت به سال ۲۰۱۰. فروش تریاک برای دهقانان در ۲۰۱۱ حدود ۲۱۰۰ میلیون دلار درآمد داشت، یعنی ۱۳٪ درآمد ناخالص ملی افغانستان، که این نشان دهنده افزایش ۱۳۳٪ نسبت به سال قبل است. ارزش اقتصادی تریاک برای آن کشور با در نظر گرفتن سود قاچاقچیان و دیگر افراد مرتبط در سال ۲۰۱۱ حدود ۳۶ میلیون دلار یعنی ۱۵٪ درآمد ناخالص ملی بوده است، که به آسانی با فعالیتهای دیگر اقتصادی قابل جایگزینی نیست و این رقم نسبت به سال ۲۰۱۰ شاهد افزایش ۷۹٪ بوده است. مشکل اساسی فقدان امنیت، بی



۷۰

ثباتی سیاسی، عدم اجرای قانون، ناکارآمدی دولت و فساد برخی مسئولین محلی می باشد. بیستاد و هشت درصد تریاک تولید شده در سال ۲۰۱۱، در ولایات جنوبی هلمند، قندهار، ارزگان و زابل که ناامن ترین ولایات در کشور هستند بوده است. ولایات غربی فراه، نیمروز و بادغیس نیز ۱۷٪ تولید کشور را داشته اند. لذا مناطق جنوبی و غربی مجموعاً ۹۵٪ کل تولید را به خود اختصاص داده بود. در ولایاتی که مسئولین شان اراده نموده اند، که موادمخدر را تخریب کنند، کشت تریاک کاهش چشمگیری داشته است. در ولایات غور و ننگرهار، مسئولین دو ولایت موفق بودند که کشت تریاک را برای دومین سال کاهش دهند. چنانچه این اعمال فشار توسط مسئولین ولایت ادامه نیابد کشاورزان فقیر به دلیل سود بالای تولید تریاک و تشویق قاچاقچیان به کشت تریاک روی خواهند آورد. مشخص نیست بدون سیاستهای هماهنگ در سطح ملی، تا چه زمانی مسئولین این دو ولایت بتوانند این سیاست را ادامه دهند. این مساله با وجود انتقال مسئولیت های امنیتی و کاهش حضور نیروهای خارجی یک معضل جهانی است. تولید و قاچاق مواد مخدر و ناامنی و بی ثباتی سیاسی و تروریسم با هم مرتبطند. فقدان امنیت و بی ثباتی باعث افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر شده و سود حاصل از آن به ناامنی و بی ثباتی می افزاید. برخی ها معتقدند که تروریسم و قاچاق مواد مخدر برادر و یا همزاد همدند. در مبارزه با کشت و قاچاق مواد مخدر در افغانستان به یک سیاست واقع بینانه با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی و امنیتی پیچیده کشور که سخت نیازمند ایجاد حمایت اجتماعی، درآمد، شغل و اجرای قانون نیاز است. تولید غیرقانونی تریاک در افغانستان در سه دهه گذشته ۴۰ برابر شده است. در زمان حضور شوروی در افغانستان و پس از آن در زمان جنگ های داخلی، جامعه



جهانی با تمرکز به مسائل سیاسی توجهی به افزایش سالانه تولید تریاک در افغانستان نکرد. در ابتدای حضور شوروی در افغانستان در سال ۱۹۸۰، تولید تریاک ۲۰۰ تن در سال بود. در سال ۱۹۸۹ همزمان با خروج نیروهای شوروی از افغانستان، تولید تریاک به ۱۲۰۰ تن در سال یعنی ۴۰٪ تولید جهانی رسیده بود. در نتیجه این بی توجهی جامعه جهانی در سایه بی امنی و عدم ثبات سیاسی، تولید و قاچاق تریاک به بخش مهمی از اقتصاد افغانستان تبدیل شده است. وضعیت فعلی نتیجه چشم پوشی سیاسی جامعه جهانی است که در کوتاه مدت قابل حل نمی باشد. آیا افغانستان نقشی در تجارت جهانی مواد مخدر دارد؟ در صورت کاهش تولید مواد مخدر در افغانستان مشکل ترانزیت مواد مخدر و اعتیاد در کشور به اتمام خواهد رسید؟ جواب باین پرسش نیازمند کمی دقت است وقتی تخمین زده می شود که در طول این ۱۵ سال حدود بیش از ۶۰ هزار تن تریاک ذخیره شده است و شبکه های جنائی سازمان یافته بین المللی نیز با نزع گرفتن در سال ۲۰۰۹ برای فعالیتهای خود در تمامی زمینه ها حدود ۸۷۰ میلیارد دالر یعنی یک و نیم درصد تولید ناخالص جهان و ۷٪ صادرات جهانی کالا درآمد داشته اند که ۳۲۰ میلیارد دالر آن از محل قاچاق مواد مخدر بوده که حدود ۷۰ میلیارد دالر آن مربوط به قاچاق هروئین می باشد. ارزش صادرات هروئین برای قاچاقچیان افغانستان به مرزهای آن کشور با همسایگان حدود کیلوئی ۳۸۰۰ دالر می باشد. این رقم مربوط به هروئین خالص است و در اروپا با خلوص حدود ۳۰٪ به میزان گرمی ۷۰ دالر بفروش میرسد. یعنی سودی بیش از ۵۰ برابر از مرز افغانستان تا اروپا. در مسیر کشورهای ترانزیت نیز سود سرشاری به این شبکه های بین المللی می رسد و مشکلات بسیاری برای کشورهای ترانزیت ایجاد می نماید. بنابراین



حتی با فرض کاهش تولید تریاک در افغانستان در کوتاه مدت، معضل اعتیاد در جهان و افغانستان حل نخواهد شد و باید در سطح جهانی هماهنگی و همفکری نموده و با اتخاذ سیاستهای هدفمند و آزمون شده از ضررهای آن بکاهیم. همچنین در امر مبارزه با مواد مخدر، افغانستان تاکنون کمتر از ظرفیتهای منطقه ای استفاده نموده است.



فصل ششم

عوامل خارجی بحران امنیت در افغانستان

بحران امنیت در افغانستان بیشتر به استراتژی و تصامیم کشور های بزرگ بستگی دارد. چالش های امنیتی که امروز دامن گیر افغانستان شده است، بیشتر زاده افکار جامعه جهانی و همچنان نبود یک ستراتیژی مشخص از سوی آنهاست. امریکا بعد از گذشت بیست سال در افغانستان چیزی بنام (استراتژی جدید) روی کاغذ طرح می کند. عدم تفاهم و اقدام مشترک بین نیروهای داخلی و خارجی در جریان عملیات های نظامی و کشته شدن افراد ملکی در جریان این عملیات ها، خود سبب ایجاد فاصله بین مردم و دولت شده است. هرچند بین وزارت دفاع کشور و نیروهای خارجی تفاهم نامه ی مبنی بر تفاهم داشتن بین نیرو های داخلی و خارجی در جریان عملیات های نظامی به امضا رسیده، اما باز هم عملیات های یک جانبه و بدون هم آهنگی از طرف نیروهای خارجی علت اصلی ناکامی در جنگ افغانستان محسوب شده است. شاید یکی از دلایلی که این عملیات ها به صورت هم آهنگ صورت نمی گرفت، عدم اعتماد نیروهای خارجی بالای نیروهای داخلی بود؛ چیزیکه تا حالا رسماً اعلام نشده است. توجه و تمرکز نکردن بیشتری جامعه جهانی خاصاً امریکا و بریتانیا در از بین بردن و مهار ساختن پایگاه ها، آموزشگاه ها و منابع مالی تروریستان در طول بیست سال گذشته که در آن سوی مرز قرار دارند، از دیگر عواملیست که در رفع ناامنی در افغانستان مؤثر بوده است. موجودیت کشمکش های غیر رسمی بین افغانستان و پاکستان روی خط



دیورند که در زمان امیر عبدالرحمن خان (زامدار وقت افغانستان) کشیده شده، از موارد دیگر است که تمامی این ها دست به دست هم داده و سبب بحران امنیت در افغانستان شده اند. اگر به موارد ذکر شده توجه اساسی و صادقانه صورت گیرد، می شد بدون شك مشکل بی امنی را به مرور زمان حل کرد. چیزی که متأسفانه هیچگاه به آن توجه ی اساسی و صادقانه صورت نگرفت. از آنجای که نیروهای خارجی تا سال ۲۰۱۴ در افغانستان حضور چشم گیر و فعال داشتند و به بهانه تامين امنیت در کشور حضور گسترده ای خود را قوام بخشیده بودند، به علت آن نقش عوامل خارجی نیز در تداوم ناامنی در افغانستان در بسیاری حالات برجسته و مهم بوده است. در ابتدایی شکل گیری نظام جدید و در پی حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان، چون خواستند طالبان را نابود کنند، نابود کردند و چون با طالبان برخورد می کردند در سالهای اول دیگر از طالب خبری نبود و وضع امنیتی هرروز بهتر می شد، ولی به مرور زمان ورق تحولات تاریخی برگشت و نیروهای خارجی بجای این که با طالبان برخورد کنند، نقش احیای مجدد آنها را به عهده گرفتند. خود نیروهای خارجی، طالبان را دوباره احیا کردند، تجهیز کردند و در پشت پرده با آنها مذاکره کردند و حتی به شدت خواستار سهیم ساختن طالبان در دولت شدند. امضای معاهد صلح دوحه میان طالبان و آمریکا و تعهدات دوجانبه مبنی بر خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان، مشروط بر مواردی که میان جانین تعهد شده بود، منجر به قوت گیری بیشتر طالبان شده و در بیشتر از یکسال از عمر توافق نامه دوحه، طالبان با قوت بیشتر و ضربات کوبنده، بر نیروهای امنیتی افغانستان حمله ور شده و سبب خسارات و تلفات سنگین نظامیان و غیرنظامیان شده اند. حال این سؤال مطرح می شود که چه عواملی باعث این چرخش



سیاست های نیروهای خارجی در قبال طالبان گشته و در نتیجه باعث تداوم نا امنی در کشور گردیده اند؟ جواب آن در پنهان سیاست های پنهان امریکا و تداوم سناریوی جنگ در این کشور برای منافع حیاتی امریکا نیست است. این جنگ قرار قراین و انکشاف اوضاع در پنج سال اخیر، نشان از بی انتها بودن دارد و بزودی امیدی برای ختم آن وجود نخواهد داشت. الی اینکه برنامه های امریکا و قدرت های ذیدخل در قضیه افغانستان، از اساس تغییر بخورد و بازی طور دیگری ادامه پیدا کند.

اول: دخالت کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای در امور افغانستان

نه تنها کشورهای منطقه بلکه کشورهای فرامنطقه ای نیز در بحران امنیت افغانستان نقش داشته و هر کشوری به نحوی بر مبنای تعریف منافع اش دخالت بی شرمانه ای در امور افغانستان و ایجاد بحران امنیت دارند. بعضی کشورها در لباس دوست و بعضی هم بصورت غیر مستقیم تلاش دارند، تا طبق استراتژی های مطرح شده ای خود وضعیت را در افغانستان به نفع خودشان رقم بزنند. حالا مهم است تا این عوامل و اهداف بحران سازی را در کشور مورد ارزیابی قرار داده، تا باشد راهی برای بیرون رفت از این وضعیت جستجو گردد و رسیدن به صلح پایدار از راه درست آن دنبال گردد. اینک میپردازیم به متغیر های خارجی در افغانستان و اینکه کدام عوامل باعث شده تا بحران امنیت در افغانستان منشا خارجی قوی تری بیاید و هر روز ابعاد وسیع تری بخود بگیرد؟

مبحث نخست: دخالت کشورهای منطقه ای در امور داخلی افغانستان

در منطقه کشورهای متعددی وجود دارند که برای دست یابی به منافع خویش می کوشند، تا به بحران امنیت در افغانستان دامن زده و همیشه کوشش برای ناامن کردن این



خاک می نمایند. کشور های که به بحران امنیت در افغانستان کمک می کنند را می توانیم به گونه مختصر به معرفی گرفته و اهداف و عمق راهبردی شان را در ترازوی وزن بگذاریم. این کشورها را همسایه شرقی خود آغاز می کنیم.

اول - جمهوری اسلامی پاکستان

پاکستان کشوریست که از بدو تاسیس اش در تلاش است تا از بحران سازی در افغانستان ثبات خود را در یابد. مشکلاتی که میان افغانستان و پاکستان وجود دارد می توانند در قدم اول مسئله دیورند باشد. از نظر پاکستان اگر افغانستان قدرت مند وبا اردوئ منظم قوتهای مسلح با تجهیزات وامکانات مدرن باشد، آن وقت مسئله دیورند نه در سطح ادعا و سر زبان ها، بلکه بصورت عملی به یک مسئله ملی میان این دو کشور، مبدل خواهد شد. از این رو پاکستان بر مبنای همین استراتژی اش نه تنها در مقابل روس ها از مجاهدین افغان حمایت کرد، بل پس از آن گروه طالبان را آموزش و تجهیز نظامی کرد و تا فعلا هم بصورت مستقیم و غیر مستقیم از گروه داعش حمایت نموده و آنرا با تجهیزات مدرن روانه افغانستان می کنند تا به بحران امنیت در افغانستان دامن زده و برای آن ابعاد وسیع تر و غیر قابل حل خلق نماید.

اعلان مرگ ملا عمر و جلا الدین حقانی از رهبران گروه طالبان از طرف پاکستان این پیام را به طالبان داد که دیگر گروه طالبان رهبریت نداشته و دارای یک تشکیلات قوی نخواهد بود. پاکستان با دادن چنین پیام، راه را برای طالبان هموار کرد تا با گروه داعش که از قبل در ولایت های مختلف مستقر شده بودند پیوندند. خلاصه پاکستان چه در گذشته و چه فعلا قصد ندارد که در افغانستان صلح بیاید و در آینده نیز مصمم



است تا به واسطه گروه های تند رو اسلامی، بحران امنیت را در افغانستان حاد بسازد. البته پاکستان مشکلی با کشورهای آسیای میانه ندارد تا آن ها را از طریق افغانستان و بواسطه این گروه ها، نا امن بسازد، بل قصد دارد تا با حمایت از گروه های طالبان و داعش در افغانستان افغانستان را نا امن نگهدارد تا به هر نحوی که شده افغانستان را چه از نگاه اقتصادی و چه از نگاه سیاسی و نظامی تضعیف نماید. از طرف دیگر، رقابت پاکستان با هند سبب شده است که از افغانستان به عنوان میدان رقابت استفاده شده و با هم زور آزمایی نمایند. با توجه به اینکه پاکستان با ایالات متحده آمریکا نیز روابط استراتژیک داشته و آمریکا هم ترجیح میدهد که پاکستان شریک منطقه ای اش را نسبت به افغانستان ترجیح دهد، از این رو، ایالات متحده امریکا نمی تواند فشار بیشتری را روی پاکستان وارد کند تا از تروریست ها حمایت نکنند. حمایت پاکستان از گروه های تروریستی در مرزهای کشورهای آسیای میانه و ایران با توجه به رقابت و اختلافات که آمریکایی ها با روسها و ایران دارند، خیلی نا خوشایند برای آمریکائها نیست؛ از این جهت است که هواپیما های بی سرنشین آمریکایی علاقه ای به هدف قرار دادن تروریست ها را در شمال افغانستان ندارند.

پاکستان اهدافی در سر دارد که می خواهد از این طریق عمق استراتژیک خود را استحکام بیشتر ببخشد. شکی وجود ندارد که پاکستان از سال ها بدین سو به دنبال تعمیق استراتژی خود در منطقه است و تا کنون برای این کار هزینه های بسیاری نیز کرده است. اگرچه وزیر خارجه این کشور دیروز در هنگام افتتاح این کنفرانس اظهار داشت که پاکستان به دنبال تیوری عمق استراتژیک نیست. اما همه می دانند که این کشور و مسولان آن متأسفانه سال های متمادی است که در برابر افغانستان هرگز صادق



نبوده اند و هیچ گاه لحظه‌ای از تعقیب عمق استراتژیک خود در افغانستان صرف نظر نکرده اند.

عمق استراتژیک^{۱۰} پاکستان تا کنون به گونه های مختلف از سوی سیاستمداران و تصمیم‌سازان این کشور تعریف شده است. ولی آنچه مسلم است این است که مشکل این کشور با هندوستان در محور هر گونه تصمیم سازی در پاکستان قرار داشته است و نگاه پاکستان به افغانستان را از همین زاویه باید دید. پاکستان نزدیک به چهار دهه است که به دنبال بحران سازی در افغانستان بوده است و نمی‌توان این بحران سازی را تنها به مساله خط دیورند تقلیل داد و یا یک شبه برای آن تغییر استراتژیک تصور کرد. دیورند تنها ظاهر قضیه را پوشش می‌دهد. آنچه در عمق استراتژی ارتش و دستگاه امنیتی این کشور قرار دارد، مساله تقابل با هندوستان، تولید بحران در کشمیر و در نهایت افغانستان است. در دستگاه دیپلماسی امنیتی پاکستان این مسایل مانند زنجیر به همدیگر ارتباط دارد. هنوز کسی باور نمی‌کند که پاکستان مشکل خود را با هندوستان حل کرده باشد و دیگر به دنبال تولید بحران در ماحول خود نباشد. بنابراین تیوری عمق استراتژیک هم‌چنان به قوت خود باقی است و در محور تصمیمات سیاسی پاکستان قرار دارد.

^{۱۰} عمق استراتژیک (Strategic depth) یک واژه در ادبیات نظامی است که به طور گسترده به فاصله بین خط مقدم یا بخش‌های نبرد رزمندگان و مناطق اصلی صنعتی، پایتخت‌ها، قلب کشور، و دیگر مراکز اصلی جمعیت و تولید نظامی اطلاق می‌شود. اصول کلیدی که هر فرمانده نظامی در مورد عمق استراتژیک باید در نظر بگیرد همانا میزان آسیب پذیری هر یک از این مواضع خودی در صورت یک حمله پیشدستانه سریع یا تک‌روشمند است. و اینکه آیا یک کشور می‌تواند به درون قلمرو خود عقب نشینی کند، رانش را جذب نماید و در عوض بتواند مانع از به ثمر رسیدن حمله بعدی بشود.



دوم- جمهوری اسلامی ایران

ایران کشوریست که در تقابل با آمریکا قرار دارد و تمام های آن در منطقه و جهان نیز علیه آمریکا است. هر پایگاهی را که آمریکایی ها در منطقه ایجاد و یا رهبری نماید، مسلم است که حساسیت ایران را با خود دارد. از این رو ایران هم سرمایه گذاری می کند تا سیستم دفاعی خود را به شکل سخت افزاری و نرم افزاری شکل دهد. این سیستم های دفاعی چه از طریق حمایت از ایجاد گروه های مسلح در داخل افغانستان و یا از طریق حمایت از بعضی از گروه های سیاسی موجود در افغانستان باشد؛ به هر حال، ایران بدون دخالت نمی تواند در قضایای افغانستان نقش فعال داشته باشد. مشکل دیگری ایران با افغانستان، مسئله آبهای است که از افغانستان به آن کشور سرازیر می شود. اگر افغانستان به توانی برسد تا بتواند از آبهایش به صورت درست استفاده نماید، آنگاه آبهای افغانستان به صورت مجانی دیگر وارد خاک ایران نخواهد شد. از این رو ایران نمی خواهد افغانستان تبدیل به یک کشوری گردد که دارای اقتصاد خود کفا باشد و بتواند از سرمایه های آبی خود، به صورت موثر استفاده کند. لذا حمایت از بی ثباتی افغانستان به نفع ایران است و تمام سیاست های این کشور در قبال افغانستان، حول منافع راهبردی اش می چرخد.

از آغاز انقلاب اسلامی در ایران تقریباً تمامی امکانات و سرمایه های ملی به خدمت مقابله با تهدیداتی است که ایران را به گونه ای هدف قرار میدهند و به طبع آن تلاش ایران، ایجاد کانون های استراتژیکی است که دولت ایران، ایجاد بحران های امنیتی در منطقه است که جهت دستیابی به منافع حیاتی آن، سهل پنداشته می شود. لذا تمامی



ارگانها و در رأس آنها سپاه پاسداران به عنوان بازوی اصلی نظام ایران بر پایه همین مسئله شکل گرفته و تمام فعالیت های آن، حول این مهم می چرخند. در این مسیر بدون استثنا هیچ ارگانی چه دولتی و چه به ظاهر غیردولتی شکل نگرفته مگر اینکه برای پیشبرد همین اهداف استفاده نشده باشد. یکی از این ارگان ها که میلیاردها دلار راصرف تامین منافع حیاتی ایران در منطقه می کند، تلاش های پیشگیرانه این کشور در نقاط مختلف منطقه از جمله لبنان، عراق، غزه، سوریه و افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی است که در جهت منافع ایدئولوژیک و مذهبی آن در این کشورها حضور قوی دارد.

میدان افغانستان همواره یکی از عرصه های ناهموار در سیاست خارجی تهران بوده است؛ دو کشوری که دارای پیوندهای فرهنگی، مذهبی و زبانی با یکدیگر هستند، از این رو سیاست ایران طی دهه های گذشته همواره ایجاد ثبات و تقویت آن در این کشور بوده است چراکه از نظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک نیز آرامش در مرزهای شرقی با افغانها برای تهران بسیار حائز اهمیت است. به زعم نگارنده، ایران پس از چند دهه دشمنی با طالبان، پس از بازتعریف استراتژی خود در افغانستان و اولویت بندی منافعش، اکنون بنا دارد بی توجه به سیاستها و اقدامات واشنگتن، در توافق با طالبان بر سر حضور در آینده سیاسی افغانستان، این دشمن «سابق» را نزدیک به خود نگه دارد تا دشمنان بزرگتر را از خود دور کند. به علاوه نگرانی دیگر تهران آن است که عربستان سعودی تلاش کند با ترویج بی ثباتی در صحنه داخلی افغانستان، نیروهای شبه نظامی را به سوی مرزهای شرقی ایران گسیل دهد. اگرچه تهران و واشنگتن در بسیاری از عرصه های دیگر در برابر یکدیگر قرار دارند اما در موضوع افغانستان



تاحدودی شرایط متفاوت است. ایران خواستار تبدیل همسایه شرقی خود به صحنه درگیری‌ها نیست و از همین رو پایگاه‌ها و افراد نظامی آمریکا را در افغانستان هدف قرار نمی‌دهد حتی در دوره‌ای که تنش‌ها بین دو طرف در خلیج فارس به اوج خود رسید؛ چرا که بی‌ثباتی در افغانستان ممکن است مرزهای شرق ایران را تا سال‌ها درگیر نابسامانی کند. با این حال سیاستمداران ایرانی خواستار آن هستند تا نیروهای آمریکایی از افغانستان خارج شوند، چرا که معتقدند حل و فصل شرایط کنونی در افغانستان می‌تواند با یک راهکار دیپلماتیک انجام شود. هرچه ایران استراتژی احیای ثبات در افغانستان را پررنگ‌تر می‌سازد، روابط خود را با گروه طالبان، دشمن سابق خود بهبود می‌دهد. درست مانند آمریکا ایران نیز به این نتیجه رسیده است که تنها راه برای ایجاد صلح در همسایه شرقی خود، کنار آمدن با طالبان است. لازم بذکر است که بدلائیل مختلف و از جمله بافت اجتماعی / فرهنگی افغانستان هدف درازمدت رژیم ایران نمی‌تواند بقدرت رساندن طالبان باشد چرا که این رژیم بطور استراتژیک در صدد ایجاد حکومت‌هایی وابسته بخود در منطقه است. این کشور در تلاش ناامن کردن و به اغتشاش کشاندن افغانستان به هر وسیله ممکن، برای آمریکا و غربیهاست تا بدینوسیله کارت فشاری علیه آنها در مسئله اتمی اش در دست داشته باشد. این کشور تلاش می‌کند تا هژمونی خود را ازین طریق بتدریج در منطقه اعمال کند وبالطبع سپس در حل مسایل امنیتی کشور های مورد دخالت خواهان سهمی از مذاکرات با آمریکا ودول غربی گردد. همین تاکتیک را در عراق مو به مو پیش برده است. مرز مشترک دو کشور ایران وافغانستان حدود ۹۴۰ کیلومتر است. دولت ایران از این وضعیت استفاده کرده و دخالت های خود را گسترش داده است. تلاش برای یافتن موازنه‌ی



استراتژیک مشابه، جمهوری اسلامی را اگر نگوئیم تقسیم شده به سمت یک دولت ناهمگون، در افغانستان پساامریکا متمایل می‌کند. به نظر می‌رسد که رهبران ایران معتقدند که چنین توازن عملی می‌تواند کنترل آن‌ها را بر همسایه‌ی شرقی ایران به حداکثر برساند و از تبدیل شدن آن به یک پایگاه ضد شیعه از یک سو و سنگر نظامی - سیاسی ایالات متحده از سوی دیگر، جلوگیری کند.

سوم - جمهوری فدراتیف روسیه

روسیه کشوری است که سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی‌اش منبث از اندیشه‌ها و اقداماتی برخاسته از حمایت از منافع حیاتی آن، دو منطقه راهبردی خاورمیانه و اوراسیای^{۱۱} مرکزی میباشد. ابعاد فعالیت‌های تروریستی نیروهای تحت حمایت طالبان از افغانستان به سایر کشورهای منطقه گسترش یافته که این مسئله روسیه را که سخت درگیر مسائل و معضلات پیچیده سیاسی و اقتصادی بود متوجه خود ساخت. گسترش فعالیت گروه‌های اسلام‌گرای نزدیک به طالبان در کشورهای آسیای مرکزی و حتی درون مرزهای فدراسیون روسیه در چین، داغستان و اینگوش، زنگ خطر افزایش ناامنی در مرزهای روسیه و منطقه خارج نزدیک را برای دولتمردان روس به صدا درآورد.

اوج فعالیت گروه‌های تروریستی مستقر در افغانستان از حمله به برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. این حادثه، سرآغاز تحولات گسترده‌ای بود که با

^{۱۱} اورآسیا (Euroasia) در دانش جغرافیا و علوم سیاسی، به سرزمین ادامه‌داری که دو قاره اروپا و آسیا را دربر می‌گیرد، اصطلاحاً اوراسیا گفته می‌شود. از آنجا که دو قاره آسیا و اروپا مرز طبیعی ویژه‌ای ندارند و مرزبندی کنونی میان این دو قاره بیشتر تاریخی و فرهنگی است این اصطلاح نیز به کار رفته است.



هدف مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی از جانب آمریکا و متحدان آن صورت گرفت. پس از این حملات، پوتین در پیامی به جرج بوش ضمن ابراز همدردی، بر حق این کشور برای مجازات و تنبیه تروریست‌ها تأکید و در نخستین سخنرانی خود از آن یاد کرد. همچنین اعلام کرد که روسیه و متحدان آن در آسیای مرکزی با ائتلاف ضدتروریسم به رهبری آمریکا همکاری خواهند کرد. در حقیقت پوتین پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شاهراه تنفسی راهبردی و حوزه امنیتی روسیه در آسیای مرکزی را جهت مبارزه با تروریسم در افغانستان به روی آمریکا و ناتو که تا پیش از آن به عنوان رقبای آشتی‌ناپذیر روسیه قلمداد می‌شدند، گشود. از سوی دیگر تدابیر مشترکی با کشورهای چین و منطقه آسیای مرکزی جهت کنترل ناامنی‌های افغانستان اتخاذ نمود.

امروز پس از گذشت ربع قرن از خروج ارتش اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان، زمزمه خروج نیروهای غربی از این کشور مطرح شده و افغانستان در موقعیت تاریخی دیگری قرار گرفته است. خطر بالقوه تهدیدهای افغانستان پس‌ائتلاف به عنوان موضوع نگرانی جامعه جهانی و به ویژه همسایگان این کشور مطرح است. کاهش حضور آمریکا و نیز منافع آن در افغانستان، امکان بازیگری سایر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی از جمله چین، روسیه، هند و ایران را افزایش می‌دهد. در این میان روس‌ها امکان بیشتری برای بازیگری در افغانستان دارند. روس‌ها تهدیدهای متنوعی را از سوی افغانستان متوجه خود می‌بینند و البته منافع قابل توجهی نیز در افغانستان دارند؛ بنابراین می‌بایست راهبردی را اتخاذ نماید که ضمن تأمین منافع و امنیت خود و منطقه به کمترین میزان در مسائل داخلی افغانستان نیز



درگیر شود. آنچه برای روسیه در وهله اول اهمیت دارد، کاهش تهدیدها به طور عام و تهدیدهای امنیتی افغانستان به طور خاص است. در این راستا روسیه طی دوره مورد بررسی، سیاست‌هایی اعمال کرده است، همواره متناقض بوده و در این شب و روز کنفرانس ترویکا در روسیه که قرار است در ماه مارچ سال ۲۰۲۱ به اشتراک سیاست‌گران، دولت مردان و گروه طالبان در مسکو برگزار گردد، از یک سو به حفظ دستاورد های بیست گذشته افغانستان تاکید دارد و وعده همکاری با مردم و دولت آن را می‌دهد و از سوی دیگر، از طالبان حمایت کرده، آنها را چندین مرتبه به مسکو دعوت کرده و طرح حکومت موقت را پشتیبانی می‌کند. پرسش کانونی این است که کدام عوامل سبب تحول سیاست خارجی روسیه نسبت به افغانستان شده است؟ فرضیه قابل طرح این است که با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی و ساختار سیاسی افغانستان، چند پارچه‌گی قدرت، منازعات تاریخی میان قومی، ناپایداری قدرت مرکزی، حضور بازی‌گران بین‌المللی و منطقه‌ای در میدان بازی افغانستان به هدف تولید، حفظ و تداوم منافع، روسیه گروه طالبان را چالشی می‌داند که ظرفیت و پتانسیل فرصت‌زایی را دارد. بنابراین، روسیه به جای پیش‌گیری استراتژی تقابل، با هم‌سوی و تعامل با گروه طالبان، نه تنها حضور قدرتمند غرب در افغانستان را با چالش مواجه ساخته است، بلکه می‌خواهد به طور غیرمستقیم بر چالش نوظهور داعش تأثیرگذار باشد.

به صورت فشرده می‌توان اذعان داشت که روسیه برای تنظیم سیاست خارجی خود در قبال افغانستان مطابق فرضیات استراتژیک خود عمل می‌کند و براساس آن دستورالعمل، عملیاتی سیاست خارجی خود را می‌سازد. براساس این دستورالعمل، منافع و علایق خود را در افغانستان تعریف می‌کند و در برابر تهدیدهای بالقوه و بالفعلی



که از افغانستان متوجه آن کشور می‌شود، اقدام می‌کند. براساس یک بررسی اجمالی، چالش‌ها و فرصت‌های افغانستان در سه طبقه امنیتی، سیاسی و اقتصادی برای روس‌ها قابل تبیین است. در رویکرد سیاسی، روسیه ناظر بر عملکرد غرب به رهبری امریکا و سایر قدرت‌های منطقه‌ای مثل چین، هند، پاکستان و ایران در افغانستان است. در بُعد امنیتی، اوضاع بی‌ثبات افغانستان تهدید جدی برای روسیه به شمار می‌رود. ناکامی افغانستان در فرایند دولت - ملت‌سازی زمینه‌ساز برای این تهدید به شمار می‌رود. افزون بر آن، ظهور داعش در افغانستان تهدید بزرگ‌تر از طالبان برای روسیه و منطقه به شما می‌ورد و روسیه به دنبال بهره‌برداری از تاکتیک شر علیه شر است. حمایت از یک گروه تروریستی، یعنی طالبان در مقابل گروه تروریستی دیگر، یعنی داعش در صدر برنامه راهبردی روسیه در افغانستان قرار دارد. در بُعد اقتصادی، روسیه خواهان حضور و فعالیت بیش‌تر در بازار اقتصادی افغانستان است. برای رسیدن به این غایت، مسکو در عرصه بازسازی و نوسازی افغانستان نقش ملموس داشته است.

چهارم: جمهوری خلق چین

در حالی که در طی بیست سال اخیر، چین اقدامات بسیار کمی را در قبال تأمین امنیت افغانستان انجام داده و تمام بار مسئولیت این امر را بر دوش آمریکا، سایر کشورها و نیروهای بین‌المللی قرار داده است، این کشور در این مدت صرفاً به عنوان یک همسایه کاملاً منفعل در قبال افغانستان عمل کرده و کمک‌های چین به این کشور نیز بسیار کم و ناچیز بوده است. از طرفی نیز در این مدت چین به منظور پیشبرد اهداف خود و مقابله با تهدید گروه‌های شبه‌نظامی ایغور، روابط خود را با گروه‌هایی همچون طالبان در افغانستان حفظ و به تقویت بیشتر این گروه‌ها کمک کرده است. این امر باعث شده



تا رویکرد و سیاست‌های چین در تقابل با سیاست‌های آمریکا و سایر کشورهای درگیر در این رابطه قرار بگیرد و همین امر می‌تواند در آینده تنش‌هایی را میان چین و آمریکا به وجود آورد.

سیاست چین در قبال افغانستان بر تحلیل آن کشور از عواقب توافق صلح امریکا و طالبان بنا یافته است. از دید بیجینگ، وضعیت مثبت به نظر نمی‌رسد. روند مصالحه‌ی داخلی میان طالبان و حکومت افغانستان به مراتب دشوارتر از مذاکرات واشنگتن و طالبان خواهد بود. نشانه‌های نخستین پس از ۲۹ فبروری این برداشت را تقویت می‌کند. اختلاف میان طالبان و حکومت افغانستان روی رهایی زندانیان وضع را بدتر می‌کند و -هرچند در تناقض با توافق‌شان با امریکا نیست، طالبان به عملیات نظامی در برابر نیروهای حکومت افغانستان ادامه می‌دهند. از آنچه که چین هراس دارد و بیش‌بینی می‌کند این است که معادله‌ی نازک قدرت در افغانستان با خروج نیروهای امریکایی بشکند. در آن صورت، شاید طالبان گفت‌وگوی مستقیم با حکومت افغانستان را رد کنند. در بدترین شرایط، یک جنگ داخلی میان طالبان و بازماندگان حکومت مرکزی به راه خواهد افتاد. اگرچه هر یک از این سیاست‌های اتخاذی چین مزایای خاصی را با خود به همراه دارند، اما قطعاً محدودیت‌هایی را نیز برای این کشور به وجود می‌آورند. اگرچه ملاحظات عملی و واقع‌گرایانه، چین را به سوی مشارکت بیشتر در افغانستان سوق می‌دهد، اما از سوی دیگر محدودیت‌های مشخصی در مورد آنچه پکن مایل به انجام آن است و یا قادر به دستیابی به آن‌هاست، در زمینه وجود دارد. بدون شک چین برای پر کردن خلأ امنیتی ناشی از خروج نیروهای امریکایی از افغانستان تلاشی نخواهد کرد و از سوی دیگر، نیز بعید است که این کشور پروژه‌ها و طرح‌های



توسعه اقتصادی و کمکی خود را افزایش چشمگیری دهد. علاوه بر این، سیاست‌های چین در قبال افغانستان پس از ۲۰۱۴ میلادی شامل رویکرد جلوگیری از تجدید حیات گروه تروریستی طالبان نیست، بل حصول اطمینان از عدم شکل‌گیری هسته‌های جنگی ایغورهای ناراضی چین در خاک افغانستان است که می‌خواهد به واسطه تقویت روابط خود با گروه طالبان، از میزان تهدیدات ناشی از حضور این گروه‌ها در افغانستان، اطمینان حاصل کند و این کشور تاکنون تمایل بسیاری را برای همکاری و ارتباط با این گروه از خود نشان داده است. به رغم تلاش‌ها و اقدامات ناچیز چین در افغانستان، آمریکا سیاست‌های پکن در قبال این کشور و در طول بیست سال اخیر را مفید و سازنده می‌داند، اما رویکرد ناهمگون و ناسازگار چین در قبال بازیگران غیردولتی و گروه‌های افراطی در افغانستان به احتمال بسیار زیاد در آینده تنش‌های بسیاری را میان چین و آمریکا، هند و شاید سایر کشورها به همراه داشته باشد. علاوه بر این، در شرایط کنونی به نظر می‌رسد که کشور چین مجموعه مقدماتی سیاست‌های خود را در مورد افغانستان و پس از خروج نیروهای آمریکایی به طور کامل انتخاب و اتخاذ نموده است، اما از سویی اگر سیاست‌های چین نتواند اهداف و خواسته‌های این کشور را فراهم آورد، پکن در آینده با مسائل و مشکلات دشواری روبرو خواهد شد. یکی از این مسائل مهم این است که در صورتی که این سیاست‌ها با شکست روبرو شوند چین چگونه در سیاست‌های خود تغییر ایجاد کند.

با وجود سرمایه‌گذاری‌های چین در افغانستان و نگرانی‌های امنیتی چین، تاکنون پکن تلاش‌های امنیتی بسیار اندک و محدودی را در افغانستان صورت داده است اما در بخش‌های بعدی این گزارش راهبردی اشاره شده است که این روند در حال حاضر



در حال تغییر است. تاکنون چین بیشتر ترجیح داده تا آمریکا و «نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت» (آیساف^{۱۲}) بخش عمده بار مسئولیت‌ها را به دوش گیرند. در این میان چین تنها مسئولیت‌های بسیار کمی را در زمینه آموزش و کمک به نیروهای امنیت ملی افغانستان بر عهده گرفته است و وعده کمک‌های اقتصادی این کشور به افغانستان نیز بسیار کم و ناچیز بوده است. تمامی این سیاست‌های اتخاذی از سوی چین ما را به یاد جمله یکی از مفسران در این زمینه می‌اندازد که «بیش از یک دهه حضور چین به عنوان همسایه افغانستان تنها در حد و اندازه یک اسم بوده است».

اگرچه هر یک از این سیاست‌های اتخاذی چین مزایای خاصی را با خود به همراه دارند، اما قطعاً محدودیت‌هایی را نیز برای این کشور به وجود می‌آورند و آنچه در ادامه می‌آید نشانه‌ای از رویکرد کلی چین در قبال افغانستان است: اگرچه ملاحظات عملی و واقع‌گرایانه چین را به سوی مشارکت بیشتر در افغانستان سوق می‌دهد (به عنوان مثال بازدید «ژو یونگ کانگ»، رئیس سابق سازمان امنیت داخلی چین از افغانستان اولین بازدید رسمی اعضاء کمیته اجرایی حزب کمونیست چین از سال ۱۹۶۶ میلادی تاکنون است) اما از سوی دیگر چهار محدودیت عمده و مشخص در مورد آنچه پکن مایل به انجام است و یا قادر به دستیابی به آنهاست وجود دارد. بدون شک چین برای پر کردن خلأ امنیتی ناشی از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان تلاشی

^{۱۲} یا **International Security Assistance forces** قوت‌های بین‌المللی کمک برای امنیت که برای اولین در چهارچوب یک پیمان نظامی و تحت رهبری ناتو در افغانستان پس از طالبان، مستقر شدند و مسئولیت تامین امنیت افغانستان اعم از هوایی و زمینی را عهده دار شده و روند آموزش و شکل‌گیری نیروهای مسلح افغانستان را سرپرستی می‌کردند. این تعامل در سال ۲۰۱۴ با ختم ماموریت آن، به حمایت قاطع تحت رهبری مستقیم آمریکا، تغییر نام داد.



نخواهد کرد و از سوی دیگر اگرچه طرح‌ها و پروژه‌های تجاری چین می‌تواند به اقتصاد افغانستان کمک شایانی کند اما بعید به نظر می‌رسد که این کشور میزان پروژه‌ها و طرح‌های توسعه اقتصادی و کمکی خود را افزایش چشمگیری دهد.

علاوه بر این، واکنش چین به تهدیدات ناشی از گروه‌های نظامی ایغور چینی و ناراض از دولت این کشور، در حال حاضر در افغانستان می‌تواند سابقه جدیدی را در موضوع استراتژی مبارزه با تروریسم برای چین فراهم آورد. اگرچه پکن تاکنون هیچ‌گونه عملیات ضد تروریسمی را در خارج از مرزهای خود انجام نداده است، اما در صورتی که گروه‌های شبه‌نظامی ازبک پناهگاه و پایگاه امنی را در افغانستان ایجاد نمایند، ممکن است چین رویکرد تهاجمی‌تری را در قبال این موضوع اتخاذ نماید و از سوی دیگر نیز هیچ‌یک از شرکای محلی چین نیز نه از توانایی لازم برای مقابله با این گروه‌ها برخوردارند و نه تمایلی برای به چالش کشیدن ایغور چینی دارند.

مبحث دوم: دخالت کشورهای فرامنطقه‌ای در امور داخلی افغانستان

در این جا می‌پردازیم به بررسی نقش کشورهای فرامنطقه‌ای که نقش مهمی در نا امن ساختن امنیت در افغانستان داشته‌اند:

اول: پادشاهی عربستان سعودی

کشورهای عرب تبار بعضاً بر مبنای عقیدتی دینی و مذهبی و بعضی هم بر اساس رقابت های منطوقی و سیاسی بحران را در افغانستان حمایت میکنند و آنچه را که آنان با پالیسی



های مشخص خود طراحی و حمایت میکنند مشکلات جدی امنیتی را در افغانستان به بار می آورد و این میتواند در قالب حمایت از طالبان باشد و یا فرستادن و حمایت از نیروهای داعش به افغانستان عربستان سعودی بیشتر حمایت شان از طالبان و داعش در افغانستان بصورت سری و از طریق پاکستان و گهگاهی به صورت مستقیم به علنی میباشد که میخواهد تحرکات رقیب منطقه ای خود ایران را مهار کند ایران در کشورهای خاورمیانه مانند سوریه، عراق، بحرین، یمن، لبنان نسبت به عربستان دست باز بیشتری پیدا کرده و ترس عربستان اینست که ایران در افغانستان نسبت به عربستان پیشی نگیرد، از این رو حمایت از گروههای تروریستی در افغانستان بخصوص گروه تند رو داعش تنها گزینه ای برای عربستان خواهد بود که در افغانستان آنان را حمایت مالی و تسلیحاتی مابین عربستان میداند که گروه تند رو داعش که اغلبا علیه شیعه مذهب میباشد گزینه ای خوبی برای حلقه زدن ایران و محدود کردن سیاست های منطقه ای ایران خواهد بود و برای آنان باید سنگر ایجاد کرد و این سنگر مناسب فقط و فقط میتواند افغانستان باشد که هیچ گونه نه اقتدار سیاسی در این کشور وجود دارد و نه ممانعت کاری کشورهای دیگر عربی و شیخ نشین ها علاوه بر پیروی از عربستان برای حمایت از طالبان و داعش در افغانستان و کشورهای سوریه و عراق مسئله دینی و عقیدتی مذهبی را نیز دنبال نموده چنین برداشت دارند که این گروه ها گویا حکم شریعت را به کشورهای اسلامی تطبیق می کنند، از این ملحوظ است که پولهای زیادی را برای ماشین های جنگی آنان ارسال می کنند. رابطه عربستان و افغانستان از گذشته تا کنون بسیار پیچیده بوده است. در حال حاضر نیز عربستان مدعی است که دولت مرکزی در کابل را تحت حمایت و پشتیبانی قرار می دهد، اما نفوذ رهبران سعودی بر طالبان بر



کسی پوشیده نیست، ضمن آنکه ریاض یکی از مدافعان منطقه‌ای دخالت و حضور نظامی آمریکا در افغانستان نیز به شمار می‌رود. با این حال عربستان همواره حمایت از طالبان را به شدت انکار می‌کند، اما همزمان اظهارات مقامات سابق حکومت طالبان، پشتیبانی ریاض از این گروه را تأیید می‌کند. در همین ارتباط وزیر مالیه اسبق طالبان در گفتگو با نیویورک تایمز اعلام کرد که عربستان سعودی به طالبان کمک مالی کرده است. این مقام سابق طالبان همچنین گفته است که برای سال‌ها به بهانه سفر زیارتی به عربستان سفر کرده، ولی در واقع از سعودی‌ها پول دریافت می‌کرده است. اظهار حمایت عربستان از طالبان موضوع تازه‌ای نیست چرا که بطور معمول این مسئله یکی از دلایل بی‌اعتمادی همیشگی سیاستمداران افغان به سعودی‌ها عنوان می‌شود، اما با این حال آن‌چه این روزها در فضای سیاسی و اجتماعی افغانستان به نگرانی‌های بیشتری دامن زده است، اوضاع افغانستان در دوران ترامپ و همزمان امکان دخالت بیشتر سعودی‌ها در تحولات افغانستان متأثر از روی کارآمدن ترامپ در آمریکاست. در این صورت باید انتظار داشت حتی تحرکات طالبان در افغانستان بسیار بیشتر از آن‌چه امروز در جریان است، این کشور جنگ زده را بی‌ثبات‌تر سازد.

در ارتباط با دخالت عربستان در افغانستان و حمایت از طالبان، ولی نصر یکی از مشاوران سابق وزارت خارجه آمریکا نیز گفته است که دولت عربستان در زمان حکومت طالبان، به رهبران محلی طالبان اجازه داده بود تا از طریق تهدید به اخراج هزاران شهروند پشتون افغان که در عربستان کار می‌کردند، به خانواده‌های آنان در افغانستان برای اخذ مالیات فشار وارد کند. شواهد روابط عربستان و طالبان، پس از سال ۲۰۰۱ و شکل‌گیری دولت مرکزی در کابل، حتی بسیار بیش‌تر از این است. بنا به



گفته وزیر مالیه سابق افغانستان، اعضای حکومت طالبان پس از حملات امریکا هریک به نوعی خود را به شهر کویته پاکستان رساندند و در آن جا دولت در تبعید طالبان را تشکیل دادند. این عضو طالبان همچنین به سفرهایی اشاره می کند که پس از استقرار در شهر کویته پاکستان به عربستان سعودی داشته و اضافه می کند تا سال ۲۰۰۷ حداقل در هر سال چندین سفر را به عربستان هم با اهداف مذهبی و هم رایزنی برای جلب حمایت مالی عربستان از طالبان دنبال کرده است. حتی فراتر از اعترافاتی که وزیر سابق طالبان در گفتگو با نیویورک تایمز داشته است، اخباری نیز که از طرف مقامات امنیتی افغانستان اعلام می شود، این حمایت ها را نشان می دهد. از جمله سال های گذشته، رحمت الله نبیل رئیس سابق اداره امنیت ملی افغانستان اعلام کرد که برخی اعضای طالبان و القاعده همراه با شمش و قطعات طلا از پاکستان وارد افغانستان می شوند که احتمالاً این طلاها برای تامین هزینه در افغانستان به مصرف می رسیده است.

همچنین در ایمیل هایی که از کلیتون در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، به رقابت قطر و عربستان برای تامین مالی طالبان اشاره شده است. آمار مدارس دینی در افغانستان نیز چنین موضوعی را تأیید می کند. پایگاه تحلیلی رصد نیوز افغانستان مدعی است که در سال ۲۰۰۱ تنها، یک هزار مدرسه دینی در افغانستان وجود داشت، ولی در حاضر این تعداد به چهار هزار مدرسه دینی غیردولتی که با کمک به اصطلاح موسسات خیریه اسلامی تاسیس و اداره می شود، رسیده است. این مسئله باعث شده تا همواره نوعی بی اعتمادی در نگاه رهبران افغان به ریاض وجود داشته باشد. مواضع حنیف اتمر، مشاور سابق شورای عالی امنیت ملی افغانستان، نیز آن جا که می گوید این حمایت های مالی (منظور عربستان)، ماشین جنگی تروریست ها را در افغانستان تقویت کرده و باید متوقف



شود؛ به روشنی بازتاب دهنده نگاه بدبینانه به ریاض در کابل است. با این شرایط خیلی طبیعی به نظر می‌رسد که با وجود سوابق قبلی حمایت گسترده ریاض از طالبان، در صورت ایجاد شرایط بهتر برای آزادی عمل ریاض در افغانستان، این حمایت‌ها نیز بیش از پیش دنبال شود. این شرایط به احتمال زیادی در صورت تغییر سیاست‌های مداخله جویانه واشنگتن در کابل متاثر از روی کار آمدن ترامپ فراهم خواهد شد، اما شانس احتمالی افزایش حضور ریاض در کابل، تنها روی کار آمدن ترامپ در امریکا نخواهد بود. در واقع این شرایط در خوش‌بینانه‌ترین و در واقع آرمان‌گرا ترین نگاه ایجاد خواهد شد و دلایل نفی این وضعیت بسیار بیشتر و قوی‌تر از تائید آن خواهد بود. هیچ دلیل قابل اعتمادی برای تغییر سیاست‌ها و استراتژی‌های ایالات متحده در افغانستان در دوره ترامپ وجود ندارد. هرچند که ترامپ سیاست‌های اواما را در افغانستان به شدت مورد نقد و نکوهش قرار می‌داد، اما بدلیل مواضع هردو حزب دموکرات و جمهوری خواه در ارتباط با افغانستان، که مبتنی بر حضور حداکثری در این کشور است، بعید به نظر می‌رسد بایدن توانایی اجرای استراتژی کاهش حضور در افغانستان را داشته باشد، که در این صورت این مسئله در عمل به معنای تداوم همان سیاست‌های پیشین واشنگتن در مورد کابل است و این مسئله به نوبه خود به معنای فراغ بال بیشتر برای عربستان در محیط امنیتی افغانستان نیست. علاوه بر این علی‌رغم روابط گرم رهبران سعودی با طالبان طی چند سال اخیر، اما در حال حاضر این کشور با هزینه‌های ناشی از جنگ مستقیم در یمن و حضور نیابتی در سوریه و عراق روبروست، که این مسئله به نوبه خود، حضور در افغانستان را برای ریاض با محدودیت ناشی از تامین هزینه‌های مالی روبرو می‌سازد.



همچنین عربستان در دوره پس از ملک عبدالله و دوره فعلی ملک سلمان با رقابت داخلی شدید ناشی از جایگزینی پس از ملک سلمان ۸۰ ساله روبروست و اجماع هماهنگ و یکدستی پیرامون ماجراجویی عربستان در رابطه با بحران‌هایی همچون یمن و سوریه وجود ندارد و هیچ دور از انتظار نیست که در ارتباط با ماجراجویی در افغانستان نیز میان رهبران سیاسی عربستان اختلاف نظر اساسی وجود داشته باشد. با وجود همین شرایط است که حتی با وجود روی کار آمدن ترامپ در آمریکا؛ اما احتمال افزایش حضور و دخالت‌های رهبران سعودی در تحولات افغانستان تا اندازه زیادی غیر عملی به نظر می‌رسد. دخالت‌هایی که تا کنون در قالب حمایت و تقویت طالبان صورت گرفته است و در نهایت می‌تواند به ایجاد فضای بی‌اعتمادی بیشتر نسبت به عربستان در میان سیاستمداران افغان منجر شود.

دوم: ایالات متحده آمریکا

طرح برقراری صلح در افغانستان در نخستین سال‌های برپایی دموکراسی و با حمایت آمریکا آغاز شد. حمایت ایالات متحده از استقرار صلح بدون هیچ نقش و جایگاهی برای رهبران اکثریت پشتون مخالف در حکومت جدید بود. در کنفرانس بن نمایندگان طالبان در طراحی نقشه راه به منظور بازسازی و تشکیل حکومت جدید هیچ نقشی نداشتند. در سال‌های ابتدایی تشکیل دولت جدید، هدف ایالات متحده و حکومت افغانستان ادغام تروریستان طالبان در درون حکومت بدون هیچ گونه پیش شرط از سوی آنها بود. در واقع، ترس از قدرت یابی مجدد تروریستان و ناتوانی در تامین امنیت و حفظ وضع موجود برای افغانستان، پیشنه‌اد عفو عمومی همه



تروریستان به غیر از عناصر جنایتکار درون جنبش با هدف خلع سلاح آنها صورت گرفت. عدم ادغام جنگ سالاران پشتون در نهادهای دولت در دوران ثبات و آرامش نسبی به اتحاد و یکپارچگی آنها برای مقابله با نیروهای بین‌المللی و حکومت افغانستان کمک کرد و دامنه ناامنی به تدریج گسترش یافت. در این سال‌ها انعطاف آمریکا نسبت به طالبان نشان از ناتوانی در حفظ وضع موجود و تضعیف مشروعیت دولت افغانستان برای اداره کشور در آینده بود. این تحول انگیزه تروریستان برای رسیدن به اهداف جنبش نظیر؛ فروپاشی و از بین بردن نهادهای مدنی، جدایی و شکاف نیروهای امنیتی افغان از حکومت و برپایی نهادهای شرعی برای افزایش حضور در سراسر افغانستان را افزایش داد. پیگیری سیاست سرکوب مصالحه با هدف حفظ و اولویت منافع آمریکا در افغانستان و بی‌توجهی به پیامدهای ناگوار جنگ بلندمدت برای نیروهای بین‌المللی بود. جنبه سرکوب این استراتژی دوگانه با گذشت زمان در مقابل تروریستان برخوردار از پایگاه وسیع در جامعه قومی قبیله‌ای افغانستان ناکارآمد شد و باعث گسترش دامنه جنگ و تغییر شکل مبارزه با سربازان خارجی گردید. پیامد ناتوانی نیروهای نظامی ائتلاف در مقابله با گسترش تحرکات تروریستان در جنوب به تقویت مواضع تروریستان و افزایش تلفات سربازان خارجی و در نهایت طراحی استراتژی جدید از سوی ایالات متحده برای پشتیبانی از سربازان خارجی اجتناب‌ناپذیر شد. گسترش حملات تروریستان به پایگاه‌ها و نیروهای ائتلاف بین‌المللی ژنرال استنلی مک کریستال فرمانده سابق آمریکایی نیروهای آیساف را بر آن داشت تا نسبت به رشد پیشروی‌های طالبان در سراسر افغانستان با وجود اقدامات ضد تروریستی نیروهای بین‌المللی ابراز نگرانی کند. حمایت کاخ سفید از طرح مک



کریستال برای افزایش نظامیان آمریکا، منجر به اعزام ۳۳۰۰۰ سرباز ذخیره آمریکایی با هدف مقابله با شورش طالبان، تامین امنیت شهرهای بزرگ، تقویت ظرفیت حکومت و نیروهای امنیتی افغان و زمینه سازی برای انتقال مسئولیت تامین امنیت. به افغان ها در آینده گردید. استراتژی جدید بدون هیچ گونه درک صحیح نسبت به ریشه های ناامنی و بی ثباتی تنها به اعزام نظامیان بیشتر برای سرکوب تروریستان کمک کرد که هدف تغییر موازنه قدرت به نفع حکومت و سرکوب تروریستان مورد حمایت پاکستان در مناطق جنوب را دنبال می کرد. امواج گسترده سرکوب شدید تروریستان پشتون در جنوب افغانستان در چارچوب استراتژی افزایش نیرو با پشتیبانی سربازان تازه نفس آمریکا خوش بینی نسبت به نابودی کامل تروریسم در افغانستان را دو چندان کرد. پیامد استراتژی جدید تضعیف نسبی شالوده جنبش و اجبار رهبران ارشد طالبان برای تماس با آمریکا با هدف گریز از نابودی کامل جنبش بود. کامیابی آمریکا در تضعیف تروریستان و تماس مستقیم آنها با آمریکا موازنه قدرت را به ضرر پاکستان که بزرگترین حامی مالی و نظامی تروریستان افغان است، تغییر داد از طرفی، پذیرفتن تقاضای حکومت کرزی از سوی آمریکا مبنی بر قطع حمایت ارتش پاکستان از شبکه های تروریستی وابسته به تجدید قوا و تامین نیروهای تازه نفس برای طالبان کمک کرد. هدف راهبردی آمریکا در این زمان آغاز فرایند خروج نیروهای بین المللی در سایه امنیت نسبی موجود و عدم تحریک پاکستان به منظور حفظ ثبات و اطمینان از پایداری ضروریات پشتیبانی بدون توجه به منافع ملی افغانستان بود. این رویکرد آمریکا نسبت به پاکستان پس از مرگ اسامه بن لادن، ضرورت انعطاف پذیری برای جلوگیری از بحرانی تر شدن اوضاع امنیتی در سال های خروج نیروهای ائتلاف را بدون توجه به



برقراری ثبات بلندمدت در افغانستان دنبال می‌کرد. اجرای گسترده استراتژی جدید در جنوب افغانستان و ثبات کوتاه مدت حاصل آن با ضعف‌های بزرگ محدودیت دسترسی به نیروهای نظامی کافی برای تمام مناطق و ناهماهنگی در اجرای عملیات میان نیروهای ائتلاف، تنها باعث جابه‌جایی تحرکات تروریست‌ها شد، و کانون فعالیت آنها را از است. نه‌ای جنوبی قندهار و هلمند به استان‌های شرقی پکتیا ۲، پکتیکا ۳ و خوست ۴ کشاند که امنیت نسبی مناطق نزدیک به پایتخت را شکننده کرد. اجرای استراتژی سرکوب تروریستان در جنوب، تلفات انسانی زیادی به جامعه افغانستان و نیروهای بیگانه در تلافی خشونت آمریکا با پشتون‌های جنوب به بار آورد. گسترش حملات تلافی جویانه و انتحاری در سراسر افغانستان، تلفات غیرنظامیان را از ۶۰۰ نفر در سال ۲۰۰۹ به ۱۲۰۰ نفر در سال ۲۰۱۴ رساند. پیامد راهبرد واقع‌گرایانه توام با خشونت آمریکا، حملات تروریستان را ۱۴ درصد افزایش داد که در نتیجه ۸۶۱۵ افغان و ۹۸۸ سرباز آمریکایی کشته و زخمی شدند. افزایش تلفات نظامیان و شهروندان افغان در سال‌های پس از اجرای استراتژی افزایش نیرو (موج ۱)، خروج از باتلاق افغانستان را تنها در سایه انعطاف‌پذیری و تفاهم سیاسی با طالبان فراهم می‌کرد. هدف از این مصالحه نه برقراری صلح پایدار، بلکه دستیابی به یک پیروزی دیپلماتیک به دلیل ناکارآمدی رویکرد نظامی در نابودی تروریسم و برقراری امنیت نسبی برای ادامه خروج آرام نظامیان خارجی بود. ایالات متحده تماس مستقیم با طالبان را به دلیل نگرانی از دستیابی حکومت به مصالحه سیاسی بدون نقش و پیشبرد م‌نافع آمریکا برقرار کرد. از این رو برای ایجاد شکاف و شکست طرح آشتی ملی بر خطوط قرمز زیاده‌خواهانه‌ی، اطمینان از تاثیرناپذیری و جدایی کامل از القاعده و اصرار بر تصویب



توافق امنیتی دوجانبه ۲ با حکومت افغانستان برای تداوم حضور نظامی پس از سال ۲۰۱۴ تاکید گردید. آگاهی حکومت حامد کرزی از مقاصد آمریکا در مدیریت ناامنی ها و تشدید تنش ها برای تصویب پیمان نظامی، عدم اعتماد حکومت به طرح آمریکا در برقراری صلح را افزایش داد و عرصه را برای مذاکرات مستقیم طالبان با آمریکا بدون حضور نماینده ای از حکومت افغانستان مهیا کرد. پیامد تماس های مستقیم دوطرفه در آلمان، مذاکرات بن ۲ و قطر به تاسیس دفتر سیاسی امارت اسلامی در دوحه منجر شد. در این مدت دستور کار دفتر سیاسی طالبان بر مذاکره حول محور چگونگی مبادله گروگان آمریکایی گروهان بوو برگدال ۳ با پنج عضو ارشد سابق طالبان به نام های محمد فاضل، نورالله نوری، محمد نبی عمری، عبدالحق وثیق و خیرالله خیرخواه محبوس در زندان گوانتانامو متمرکز بود. در واقع، اولین معامله آمریکا و طالبان بدون هیچ چشم انداز مثبتی برای برقراری صلح در افغانستان پایان یافت. آزادی ۵ گروگان کلیدی طالبان در برابر گروگان آمریکایی تاثیر زیادی بر تقویت مواضع تروریستان در آینده، مشروعیت و برتری طالبان به علت تسلیم آمریکا در برابر تقاضای آنها، تلاش برای دستیابی به اهداف اساسی و نادیده گرفتن خطوط قرمز آمریکا خواهد داشت. عدم تعهد قطر به حبس بلندمدت این اعضای کلیدی و ورود به افغانستان برای پیوستن به شاخه های رهبری، موازنه قدرت گروه های مخالف حکومت را به نفع شبکه حقانی وابسته به ارتش پاکستان که در دستگیری و آزادی بوو برگدال در شرق افغانستان نقش اصلی را بازی کرد، تغییر خواهد داد. سابقه پیوند عمیق این رهبران ارشد با رهبر القاعده، همکاری بیشتر با شبکه حقانی به منظور پیشبرد سیاست های پاکستان در برابر آمریکا و هند، کشورهای، صاحب نفوذ در افغانستان را



در پی خواهد داشت. پایان ماموریت نیروهای خارجی و کاهش فزاینده نیروهای نظامی میدان عمل برای تحرکات تروریست ها را گسترش داد. حضور ۱۰۵۰۰ مشاور نظامی خارجی پس از سال ۲۰۱۴ در پایگاه های نظامی تغییر اساسی در نحوه مبارزه آمریکا با تروریستان ایجاد کرد. اجرای استراتژی ضد تروریسم با کاربرد هواپیماهای بدون سرنشین علیه القاع ده و طالبان در مناطق شرق و جنوب به گسترش عضویت جوانان در جبهه تروریستان افغان در تلافی کشتار خانواده های بی گناه انجامیده است. گستردگی حملات هوایی و واگذاری نقش سربازان خارجی به این هواپیماها با میزان خطای بالا به کاهش مشروعیت حکومت افغانستان در تامین امنیت، برخورد مسلحانه نزدیکان قربانیان با نیروهای امنیت ملی افغان را تداوم می بخشد. پرواز هواپیماهای جاسوسی با اهداف شناسایی و نظارت بر مراکز هسته ای و حمله به اعضای القاعده از پایگاه های نظامی افغانستان به پشتیبانی بیشتر از تروریستان وابسته برای حمله به نظامیان خارجی در افغانستان انجامیده که حاصل خصومت و جنگ پنهان آمریکا و پاکستان در منطقه است. تیرگی روابط آمریکا و پاکستان پس از کشتن اسامه بن لادن و تداوم حملات هوایی تجاوزکارانه به مناطق شمال پاکستان، عرصه نبرد تلافی جویانه علیه نظامیان خارجی با حملات ان تحراری به کاروان سربازان آمریکا در استان خوست، حمله به کاروان سربازان ناتو، سفارت آمریکا در کابل و ستاد فرماندهی ناتو در سال ۲۰۱۱ توسط شبکه حقانی جلوه ای از جنگ مستقیم دو قدرت منطقه ای و فرمانطقه ای در افغانستان است. حمایت پاکستان از طالبان و اوج گرفتن رویا رویی مستقیم پاکستان و آمریکا در افغانستان با هدف حفظ منافع بلندمدت بر مذاکرات صلح شبه نظامیان طالبان با



حکومت تاثیر مخرب بیگانه از پایگاه های نظامی به عنوان پیش شرط دستیابی به هرگونه مصالحه و آشتی ملی تعیین شد که در مقابل هدف استراتژیک آمریکا برای تصویب پیمان امنیتی دوجانبه قرار داشت. اهمیت اساسی تصمیم گیری در مورد تصویب این پیمان برای آینده صلح، حامد کرزی را مجبور به ارجاع توافق به لویی جرگه ۱ متشکل از ۳۰۰۰ ریش سفید افغان کرد. کرزی با آگاهی نسبت به مقاصد پنهانی آمریکا و به دلیل مخالفت با مسائل تنش زایی نظیر؛ مصونیت نظامی و قضایی برای نیروهای دائمی، معافیت از پرداخت مالیات پیمان کاران آمریکا برای حمایت از نیروهای نظامی، حق دستیابی و استفاده از تسهیلات ضروری، آزادی در جابه جایی، واردات - صادرات، ورود و خروج بدون نظارت دولت افغانستان، ورود نیروهای آمریکایی به خانه های مردم، هدایت عملیات شبانه و آزادی ۵ عضو ارشد زندانی طالبان بدون رضایت حکومت از زندان گوانتانامو از تایید پیمان امنیتی با آمریکا پس از تصویب آن توسط لویی جرگه خودداری کرد. از طرف دیگر مقاومت آمریکا در پذیرش خواسته حکومت افغانستان مبنی بر تعهد به جلوگیری از دخالت های سازمان اطلاعات ارتش پاکستان ۲ در حمایت از تروریسم، فقدان شفافیت در اهداف کلیدی آمریکا در مبارزه با شبکه تروریستی القاعده و نه طالبان بعد از سال ۲۰۱۴، آزادی ۶۵ زندانی شبکه حقانی از زندان های تحت کنترل حکومت توسط آمریکا، ادامه حملات هواپیماهای بدون سرنشین به مردم بی گناه و در نتیجه گسترش فعالیت های تروریستی، باعث ناامیدی حکومت حامد کرزی از آمریکا برای برقراری صلح در آینده شد رویارویی حکومت افغانستان با سیاست های مبهم و دوگانه آمریکا در مبارزه با تروریسم و مقاومت در برابر تقاضای



آن رویکرد طالبان به حکومت را به دلیل عدم پذیرش تصویب پیمان امنیتی با آمریکا تغییر داد. شکل گیری شکاف فزاینده بین حکومت افغانستان و آمریکا به خاطر نپذیرفتن حضور بلند مدت نیروهای آمریکایی و اصرار بر آزادی مبارزان طالبان از زندان بگرام بر خلاف تعهدات به آمریکا تا حدودی مشروعیت حکومت کرزی برای طالبان افزایش یافت. در مذاکرات فوریه ۲۰۱۴ در امارات متحده بین طالبان و حکومت، طالبان بر مهم ترین تقاضا از حکومت افغانستان مبنی بر نپذیرفتن پیمان امنیتی با آمریکا برای دست یابی به یک تفاهم سیاسی بلندمدت و استقرار صلح در افغانستان تاکید کردند. پیش شرط مهم تروریستان از آغاز گفتگوهای صلح از سال ۲۰۰۹، خروج کامل بیگانگان از خاک افغانستان و برچیدن پایگاه های نظامی آنها بوده است که با هدف استراتژیک آمریکا در افغانستان برای یافتن جای پا در مرکز آسیا و توازن قدرت با مهم ترین چالشگران هژمونی در تضاد بود. (۱۷۷/۱۵)

رابرت گیتس وزیر دفاع سابق آمریکا، ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان را برای هژمونی آمریکا حیاتی دانست. بنابراین گسترش ناامنی ها در سال های خروج نیروهای خارجی و رد تقاضاهای حکومت کرزی در برخورد قاطع با پدیده تروریسم در راستای حفظ پایگاه های نظامی بعد از سال ۲۰۱۴ و تثبیت موقعیت در مرکز آسیا برای تعادل و موازنه با قدرت های منطقه ای است. مخالفت کرزی با تصویب این پیمان ناشی از بی اعتمادی نسبت به برخورد قاطع آمریکا با تروریسم و نقش آن در شکل دهی به ناامنی های هدایت شده بود. ناامیدی آمریکا از امضاء پیمان نظامی با حکومت کرزی تایید پیمان را منوط به تشکیل حکومت جدید افغانستان



کرد. برگزاری انتخابات و بروز درگیری میان د و جناح رقیب در سال ۲۰۱۴ و نقش آمریکا در حل بحران سیاسی، دولت وحدت ملی را تشویق به امضاء پیمان امنیتی دوجانبه بدون توجه به تقاضای اصلی شبه نظامیان مخالف حکومت کرد. تصویب پیمان نظامی دوجانبه، آینده دستیابی به توافق صلح با طالبان را تاریک نموده؛ و بی ثباتی ها و ناامنی های ناشی از حملات تروریستی علیه شهروندان، نهادهای قدرت و پایگاه های آمریکا را افزایش داده است. واگذاری پایگاه مهم به ۱۰۵۰۰ مشاور نظامی آمریکا و ناتو در بگرام، ننگرهار، مزارشریف، شیندند و قندهار انگیزه تروریستان پس از خروج گسترده نیروهای بین المللی برای مبارزه جدی با نیروهای بیگانه و نهادهای امنیت ملی افغان را افزایش داد. قطب بندی رهبران طالبان در شرق و غرب افغانستان پس از مرگ ملا محمد عمر، برپایه جدیت برای نابودی پایگاه های نظامی و اخراج بیگانگان با هدف کسب مشروعیت میان پشتون ها و بس یج نیروهای شورشی بیشتر، قرار گرفته است. محمد رسول، رهبر تروریستان در غرب افغانستان با اعلام عدم پشتیبانی و وابستگی به قدرت های منطقه بر ادامه مبارزه و جهاد علیه نظامیان و پایگاه های آمریکا تا زمان برچیدن آنها تاکید کرد و هرگونه مصالحه باحکومت، قبل از خروج ب یگانگان را عمل نامشروع دانست. موضع گیری آشکار رهبر شاخه جدید طالبان پیام روشنی به آمریکا بود، مبنی بر اینکه حتی در صورت کشاندن تروریستان به مذاکرات صلح با میانجیگری پاکستان، پایگاه های نظامی مکان امن برای پیگیری سیاست های تعادلی در برابر قدرت های مخالف هژمون ی آمریکا نخواهد بود. مواضع جدی رهبر جدید تروریستان دورنمای رسیدن به صلح در افغانستان را حداقل تا زمان حضور نظامیان



خارجی تحت هر عنوانی به تعویق می اندازد. اهداف درازمدت حضور نظامی امریکا در افغانستان که عبارت اند از تهدید روسیه، چین و ایران، محاصره هارتلند انرژی، نفوذ و کنترل هر چه بیش تر آسیایی مرکزی و قفقاز، گسترش ناتو به شرق، کنترل هند و پاکستان دو قدرت نو پای اتمی، کنترل و نظارت هر چه بیش تر بر آب های هند، تنگه هرمز و خلیج فارس و جلوگیری از افراطیت در جهان به موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک افغانستان نیاز دارد

سوم: کشور پادشاهی انگلستان

از جمله پیامدهای دخالت انگلیس در افغانستان بعد از امضای معاهده فوق الذکر که از طریق حمایت از مهره مورد اعتماد خود یعنی شاه شجاع خارج نشین صورت می گرفت، وقوع جنگ های مختلف داخلی بخصوص بین سالهای ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۵ در افغانستان بود که باعث شد این کشور به سردارنشین هایی تقسیم شود که هر کدام ساز خود را می زدند. استعمار پیر برای پایان دادن به این جنگ ها و اعمال حاکمیت خود بر سرزمین افغانستان مجددا در تاریخ ۲۶ جولای سال ۱۸۳۸ معاهده ای ۱۷ ماده ای را با شاه شجاع و "رنجیت سینگ" حکمران وقت ایالت پنجاب امضا کرد و زمینه را برای لشکرکشی به افغانستان فراهم ساخت و در نتیجه جنگ اول میان افغانستان و انگلیس از سال ۱۸۳۸ آغاز و تا سال ۱۸۴۲ ادامه یافت. از مهمترین وقایع این جنگ می توان به ورود شاه شجاع در معیت قوای انگلیس به کابل در تاریخ ششم اگوست سال ۱۸۳۹ و هجوم سربازان انگلیسی به روستاهای شمال کابل و آتش زدن آن ها اشاره کرد.



با ادامه فشارهای قوای انگلیس سرانجام "امیر دوست محمد" پادشاه وقت افغانستان در پنجم نوامبر سال ۱۸۴۰ میلادی خود را تسلیم انگلیسی ها کرد، ولی در سال بعد یعنی ۱۸۴۱ میلادی طی دو اقدام تهاجمی افغانها توانستند ضربات سختی را به انگلیسی ها وارد کنند. در اولین ضربه در تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۴۱ مجاهدین افغان با یک حمله غافلگیرانه به نیروهای انگلیس در منطقه "بالاحصار" کابل شیبخون زدند و خسارات زیادی به آن ها وارد ساختند و در ضربه ی بعدی که در ۲۳ دسامبر همان سال روی داد، سفیر وقت انگلیس، "ویلیام مکناتن" در نشست مشترک رهبران افغان و انگلیس در کابل، توسط وزیر اکبر خان از سران افغان، کشته شد.

بعد از این دو ضربه معاهده ای ۱۸ ماده ای بین رهبران افغان و انگلیس در اول ژانویه سال ۱۸۴۲ به امضا رسید و در روز ۱۴ جنوری همان سال هنگام خروج قوای انگلیس بازم درگیری بین آن ها و مجاهدین افغان روی داد و تلفات سنگینی به انگلیسی ها وارد شد. تنش در روابط دو کشور تا سال ۱۸۵۵ میلادی ادامه داشت تا اینکه در ۳۰ مارس همان سال قرارداد دوستی بین دو کشور در سه ماده در شهر پشاور امضا شد. این وضعیت تا سال ۱۸۷۸ ادامه پیدا کرد، اما با توجه به این که انگلیسی ها در راستای سیاست استعماری خود در طول این مدت بیکار ننشسته و حاکمیت خود را به دو منطقه سوق الجیشی اطراف افغانستان یعنی سیستان و کویته تحمیل کرده بودند، در این سال جنگ دوم انگلیس و افغانستان آغاز شد.

نیروهای انگلیسی با تصرف شهر قندهار در هشتم ژانویه ۱۸۷۹ میلادی زمینه انعقاد معاهده ننگین "گندمک" را که در ۲۸ ماه می همان سال بین یعقوب خان پادشاه



افغانستان و "لوئیس کیوناری" سفیر وقت انگلیس امضا شد، فراهم ساختند. چهار ماه بعد از انعقاد این معاهده یعنی در سوم سپتامبر همان سال اهالی شهر کابل علیه انگلیسی ها قیام کردند و "لوئیس کیوناری" را به قتل رساندند. به دنبال این رویداد نیروهای انگلیس در بیستم اکتبر همان سال وارد کابل شدند و امیر محمد یعقوب پادشاه افغانستان پنج روز بعد استعفایش را به نماینده انگلیس تسلیم کرد. وی پس از خلع شدن از سلطنت توسط انگلیسی ها به هند فرستاده شد. در روابط انگلیس و افغانستان تا ۲۵ سال بعد اتفاق خاصی پیش نیامد تا اینکه در ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ میلادی معاهده صلحی تحت عنوان "خال" در کابل بین این دو دولت امضا شد. این وضعیت بین دو کشور ادامه یافت تا این که در چهارم ماه مه سال ۱۹۱۹ سومین جنگ افغانستان و انگلیس مشهور به "جنگ استقلال" آغاز شد که سه ماه طول کشید. در هشتم اگوست همان سال معاهده صلح دیگری بین دو کشور در شهر راولپندی پاکستان به امضای طرفین رسید. بعد از این تاریخ ظاهرا جای پای انگلیس در مسایل داخلی افغانستان حداقل در منابع مکتوب به چشم نمی خورد و با روی کار آمدن محمد ظاهر شاه در هشتم نوامبر ۱۹۳۳ و کودتای محمد داوود در ۱۷ جولای ۱۹۷۲ علیه او کودتای افسران وفادار به حزب دمکراتیک خلق افغانستان طرفدار شوروی سابق علیه محمد داوود خان در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ و مقاومت مردم مسلمان افغانستان در مقابل رژیم کمونیستی، سرانجام ارتش سرخ در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹ وارد افغانستان شد و بعد از ۹ سال اشغالگری در ۱۵ ماه مه ۱۹۸۸ این کشور را ترک کرد. بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان حکومت مجاهدین کابینه خود را در دوم ماه مه ۱۹۹۲ رسماً اعلام کرد ولی این حکومت بیش از چهار سال دوام نیاورد و با ورود نیروهای طالبان در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ به کابل اداره



این کشور به دست طالبان افتاد. طالبان نیز نزدیک به پنج سال در افغانستان حکومت کردند و پس از تهاجم همه جانبه آمریکا به این کشور جای خود را به دولت موقت به رهبری حامد کرزی دادند که در پنجم دسامبر ۲۰۰۱ به ریاست دولت موقت افغانستان انتخاب شد. اولین دسته از سربازان انگلیسی در قالب نیروهای ائتلاف غرب به رهبری آمریکا در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۱ در "بگرام" افغانستان پیاده شدند و حضور علنی و عملی انگلیس در افغانستان بار دیگر آغاز شد.

انگلستان کشوریست که پاکستان به عنوان فرزند متولد شده ای آن است و پاکستان را همین انگلیسی ها بود که با گرفتن خاک هند و افغانستان به نام پاکستان به عنوان کشور مستقل طراحی تاسیس و از آن حمایت کرد. حتی برای بقای پاکستان که از یک حکومت ملی و با ثبات در افغانستان متضرر میگردید طالبان را طراحی نمود که با پول عربستان به نفع پاکستان بجنگند و حکومت تحت امر پاکستان را در افغانستان ایجاد کند. هنوز هم شک وجود ندارد که سازمان استخبارات انگلستان با طالبان همکاری داشته و در سطح رهبری شان نقش دارند.

جغرافیای سیاسی موجود افغانستان نتیجه چانه زنی ها و کشمکش های یکصد ساله دو قدرت رقیب یعنی انگلیس و روسیه در منطقه است، اما پس از جنگ جهانی دوم که جهان دو قطبی شد و انگلیس از نقطه نظر نظامی و اقتصادی از امریکا عقب افتاده بود، حاضر شد جایش را برای امریکا در منطقه خالی کند. انگلیس پس از آن، تصمیم گرفت منطقه را ظاهراً ترک کند اما شبه قاره را به دو کشور هند و پاکستان تقسیم کرد و کشمیر را برای ادامه تنش میان این دو کشور بعنوان کانون بحران گذاشت و همچنین



خط دیورند را برای کانون تنش دیگری بین کابل - اسلام‌آباد که سالها پیش بین «عبدالرحمان» پادشاه سابق افغانستان و «مارتیمر دیورند» نماینده انگلیس در هند امضا شده بود نیز همچنان باقی گذاشت. جامعه جهانی می‌داند که خط دیورند بهترین کانون بحران برای افغان‌ها و پاکستانی‌ها توسط استخبارات انگلیس در طول تاریخ بوده است. می‌شود گفت که خط دیورند آینه تمام‌نمای بازی انگلیس در منطقه است و مردم افغانستان و پاکستان نیز قربانی سیاست‌های استخباراتی انگلیس در دو کشور هستند. حتی به نظر کارشناسان «پشتونیزم» عامل اصلی انگلیس برای تجزیه پاکستان و افغانستان محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که ردپای انگلیس در روند صلح افغانستان نیز وجود دارد.

همزمان با واکنش‌های محتاطانه برخی چهره‌های داخلی و خارجی در روند صلح افغانستان پس از نشست چهارجانبه کابل، اسلام‌آباد، واشنگتن و پکن، سفیر انگلیس در کابل اعلام کرد که برای همکاری در روند صلح افغانستان کشورش آماده است. در حالی که انگلیس در ظاهر روند صلح افغانستان و به ویژه در نشست چهارجانبه برای تعیین نقشه راه صلح دولت کابل و طالبان حضور نداشته است اما برای همکاری در این روند اعلام آمادگی کرده است. سفرهای مقامات اسلام‌آباد به انگلیس را نیز می‌توان جزئی از مذاکرات روند صلح دانست.

«کارن پیرس» سفیر انگلیس در کابل گفته بود که اگر مقامات کابل تمایل داشته باشند، انگلیس آماده همکاری در روند صلح افغانستان است. وی افزوده بود که انگلیس خواستار روابط حسنه بین افغانستان و پاکستان است و با دولت اسلام‌آباد درباره صلح



افغانستان رایزنی خواهد کرد. سفیر انگلیس در مورد اختلافات طالبان و تاثیر آن در روند صلح افغانستان نیز گفت که دولت کابل آماده گفت و گو با تمام گروه‌های مخالف و مسلح این کشور است و در دنیا نیز گفت و گوهای مشابه با گروه‌های مختلف سابقه دارد. به نظر برخی کارشناسان، روابط نزدیک انگلیس و پاکستان و همچنین با برخی مقامات افغان به طور نامحسوس در تحولات منطقه و به ویژه کابل و اسلام‌آباد تاثیرگذار باشد.

چهارم: جمهوری ترکیه

از جمله کشورهایی که با افغانستان همواره روابط حسنه داشته، کشور ترکیه است. روابط این دو کشور را به لحاظ سابقه تاریخی می‌توان به پایه گذاری دولت افغانستان آدرس داد. با وجود چالش‌ها و مشکلاتی که در روابط منطقه ای و جهانی وجود داشت، این دو کشور، اما توانست روابط خود را در سطح قابل قبولی حفظ کنند. ترکیه دومین کشوری است که در سال ۱۹۱۹ میلادی استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و این دو کشور نخستین تفاهمنامه دوستی را در سال ۱۹۲۱ میلادی و در زمان شاه امان‌الله خان در شهر مسکو امضا کرده‌اند. ترکیه نخستین کشور مسلمان عضو ناتو است. به همین دلیل در سال‌های پس از حضور ناتو در افغانستان، حدود ۴۰۰ نیروی ترکیه ای به رهبری آیساف در افغانستان حضور پیدا کردند. ترکیه در یک و نیم دهه گذشته این کشور را در بخش‌های آموزش نیروهای امنیتی، تلاش برای برقراری صلح و تاسیس مکاتب، توسعه زراعت و... همکاری کرده است.



این کشور پس از سال ۲۰۰۱، نقش برارنده در عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی داشته و طی این سال‌ها روابط افغانستان و ترکیه گسترش چشمگیر داشته است.

ترکیه از سال ۲۰۰۷ میلادی سعی کرد تا نقش خود را در راستای صلح در افغانستان بازی کند. این کشور به همین منظور نشست‌های سه جانبه میان افغانستان، ترکیه و پاکستان را راه اندازی کرد. این کشور تا سال ۲۰۱۳ هشت نشست در ترکیه با حضور مقامات ارشد سه کشور برگزار کرد و هدفش نزدیکی روابط میان افغانستان و پاکستان و افزایش همکاری‌ها میان این دو کشور در راستای صلح، امنیت و مبارزه با تروریسم بود.

ترکیه و افغانستان در این سال‌ها امیدوار بودند که با برگزاری این نشست‌ها موفق به ایجاد صلح پایدار در این کشور شوند؛ اما اختلافاتی که میان پاکستان و افغانستان وجود داشت، دستاورد این مذاکرات را تحت الشعاع قرارداد.

ترکیه کشوری است که از یک طرف به صلح و امنیت افغانستان علاقمند است و از سوی دیگر با پاکستان نیز روابط حسنه دارد؛ بنابراین می‌تواند در کاهش تنش روابط میان افغانستان و پاکستان نقش مثبت و مفید داشته باشد. افغانستان و ترکیه می‌تواند با ایجاد دیدگاه مشترک در عرصه روابط خارجی در راستای مبارزه با تروریسم گام‌های اساسی بردارند. این کشور می‌تواند افغانستان را کمک کند تا افغانستان بار دیگر به میدان رقابت کشورهای منطقه بدل نشود. همچنین این کشور در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی می‌تواند برای افغانستان حایز اهمیت باشد. ترکیه در بخش‌های زراعت، حمل و نقل و ترانزیت دست‌آوردهای خوبی دارد و افغانستان می‌تواند از این



دستاوردها بهره ببرد. انتقال این تجربیات بدون شک در توسعه و تسریع روند بازسازی کشور مفید خواهد بود. به علاوه روابط سیاسی میان دو کشور، پیشینه فرهنگی میان دو کشور نیز از اهمیت ویژه برخوردار است. ترکیه در بخش تحصیلات برای محصلین و نیز افسران پولیس تاکنون کمک‌های قابل توجه داشته است. دوام این کمک‌ها سبب می‌شود تا افغانستان در بخش منابع بشری دست‌آوردهای خوبی داشته باشد. دیدارهای دیروز نخست وزیر ترکیه با مقامات بلند پایه کشور، روی دوام و توسعه همکاری‌ها بحث و گفتگو صورت گرفت. نخست وزیر ترکیه در این گفتگوها از همکاری دوامدار ترکیه با افغانستان اطمینان داد و از پروسه صلح به رهبری افغانستان اعلام حمایت کرد و بر توسعه همکاری میان افغانستان و پاکستان تأکید نمود. سفر نخست وزیر ترکیه می‌تواند روابط و همکاری‌ها میان دو کشور را گسترش داده و زمینه تلاش‌های بیشتر آن کشور را در راستای صلح و امنیت افغانستان فراهم سازد. این سفر چند روز بعد از سفر نخست وزیر پاکستان به افغانستان صورت می‌گیرد. گفتگوها میان مقامات کشورهای افغانستان و پاکستان چندان نتیجه بخش نبوده و ترکیه می‌تواند در بهبود این روابط و کاهش اختلافات و رفع سوء تفاهات میان دو کشور تلاش کند.

اما از سوی دیگر، روابط میان افغانستان و امپراطوری عثمانی و بعد کشور ترکیه ریشه تاریخی و دیرینه دارد و ترکها از زمان حکومت عبدالرحمان خان همواره به دولت ما کمک کرده اند، گذشته از این افغانستان هم در واقع پس از اتحاد شوروی سابق، دومین کشوری بود که جمهوری جدید و نوپای ترکیه را در سال ۱۹۲۱ مورد شناسایی رسمی قرارداد.



در این بین ترکیه با توجه به پیشینه عثمانی خود در جهان اسلام و نفوذ معنوی در افغانستان دارای موقعیت و اعتبار مناسبی بود و دو طرف بویژه کابل همواره می کوشید تا با ترکیه نوین روابط خوبی داشته باشد. در این حال باید گفت که مولفه ها و اشتراکات بسیاری در بین دو کشور موجود بود که روابط را تقویت میکرد.

در این راستا افغانستان و ترکیه مرزهای مشترکی و همچنین منازعه مرزی وجود نداشته و در عین حال برخلاف بسیاری از کشورهای عربی افغانستان هیچ گاه تحت تصرف عثمانی ها نبوده است. در این بین حتی ترکیه به عنوان وامدار عثمانی تا حد زیادی مورد احترام بخش هایی از جامعه افغانستان بوده است و دو کشور نیز در طول قرن بیستم تقریباً روابط خوبی با هم داشتند.

در این بین دو عنصر اکثریت مذهبی سنی در افغانستان و بعد ها ترک زبانان و ترک تباران کشور شامل ازبک ها و ترکمن و هزاره ها و قزلباش ها از علقه های مهم دیگری بود که مورد نظر افغانستان بود و این کشور میکوشید تا با افغانستان روابط مطلوبی داشته باشد. بعد از این ترکیه هر چند در بستر جهاد افغانستان را تنها گذاشت و از این گیر و دار کناره گیری کرد لیکن در دو دهه گذشته ترکیه کوشیده است تا روابط و جایگاه نفوذ خود را در افغانستان حفظ و بسط دهد.

در این راستا در این اواخر ترکیه هر چند با گروه طالبان در افغانستان گفت و گو هایی انجام داد اما رژیم طالبان را به رسمیت نشناخت و دولت برهان الدین ربانی را به عنوان دولت مرکزی افغانستان قبول داشت و همچنان نیز به پیگیری سیاست خویش در حمایت و پشتیبانی پنهان و آشکار از ترک زبانان این کشور بویژه شخص دوستم و



رهبران که با این جنرال ترک زبان همسویی داشتند ادامه میداد. ترکیه پس از نابودی طالبان، دولت حامد کرزی را به رسمیت شناخت و مشارکت فعالی در مسائل افغانستان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر انجام داد و به عنوان یکی از اعضای ناتو با توجه به منافع ملی، تعهداتی که در قبال این سازمان و همکاری و پیوند با سیاست های امریکا داشت، نیروهایی را به افغانستان اعزام نمود و کوشید تا با در نظر داشتن ملاحظات گوناگون سیاسی اقتصادی امنیتی و فرهنگی نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد و از پتانسیل های همکاری با افغانستان نوین بهره گیرد. در این حال با روی کار آمدن تئورسین و پدر سیاست خارجی ترکیه در مقام وزارت خارجه " داوود اوغلو " و سیاست نگاه به شرق ترکیه توجه بیش از پیشی به افغانستان لحاظ شد. و این کشور جدا از در نظر داشتن سیاست های قبلی خود در افغانستان می کوشد تا نقش و نفوذ خود را در افغانستان گسترده کند.

در این میان در سال های اخیر این کشور میزبان چندین کنفرانس راجع به افغانستان بوده و اعلام کرده است از هیچ اقدامی که به تأمین صلح و ثبات در افغانستان کمک کند، دریغ نخواهد کرد. گذشته از این با برگزاری اجلاس های سه جانبه بین پاکستان و افغانستان و ترکیه کوشیده تا در جهت حل مسائل منطقه ای گام بردارد و مهمتر از همه اینک می خواهد در قامت میزبان و میانجی برگزاری مذاکرات صلح دولت افغانستان با گروه طالبان عمل کند و حتی عبدالله گل رئیس جمهور ترکیه تصریح کرده است در صورتی که دولت افغانستان با این طرح مخالفت نکند به درخواست گروه طالبان مبنی بر گشایش دفتر طالبان برای پیشرفت مذاکرات جواب مثبت خواهد داد.



درواقع اگر به یکی از اهرم ها و پتانسیل ها مهم گسترش روابط ترکیه با افغانستان نگاه کنیم باید به حضور اقوام ترک زبان و ترک تبار این کشور شامل ازبک ها و ترکمنها و هزاره ها و قزلباش ها نگریم. در این بین باید گفت ترکیه در طول قرن بیستم همواره نگاهی مهم به استفاده از این پتانسیل برای نفوذ در افغانستان داشته است.

در این حال طرفداران تیوری پان ترکیسم در محافل رسمی و غیر رسمی ترکیه به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سعی کرده اند با استفاده از ویژگی های نژادی و زبانی مشترک در افغانستان حضور بیشتری یابند که البته این سیاست در راستای منافع ترکیه و برای قدرت بخشیدن هرچه بیشتر به ترکیه بوده است. اکنون نیز در سایه سیاست های دولت اسلام گرای اردوغان چنانچه که دیروز تذکار دادیم هر چند این مساله به تنها اهرم نفوذ سیاسی اقتصادی و فرهنگی ترکیه در افغانستان محدود نشده است؛ اما بدون شک از اهرم های پایدار در نفوذ منطقه ای ترکیه محسوب میگردد.

در این حال مقامات آنکارا میگویند که ترکیه در امور داخلی افغانستان مداخله نمی کند و در این بین نیز تلاش میکنند تا نقش چند بعدی ترکیه باعث افزایش واکنش ها بر علیه این کشور در دولت و یا میان مردم افغانستان نگردد. در این حال اگر به نقش های متعدد ترکیه در افغانستان در سالهای گذشته نیک بنگریم میتوانیم چند گانگی نقش این کشور و روند رو به رشد حضور و نفوذ ترکیه را در افغانستان شاهد باشیم.

در بعد فرهنگی - ترکیه بعد از سقوط طالبان در افغانستان شدیداً فعال شده، لیسه های افغان ترک افغانستان که از سوی ترکیه حمایت میشوند، تعداد بورس های تحصیلی ترکیه برای افغانستان در حال افزایش است و سالانه دانشجویان افغانی بویژه از ترک



تباران به تعداد بیشتر از پیش روانه ترکیه میشوند ، بنیاد فرهنگی ترکیه هم برای ترویج روابط فرهنگی فعالیت دارد.

در بعد رسانه ای - ترکیه در افغانستان بیشتر از دو استیشن رادیو و دو استیشن تلویزیون را در کابل مستقیم و غیر مستقیم تمویل می کند و از انجائیکه رسانه ها در برهم زدن تعاملات سیاسی در یک بستر جمعی نقش به سزایی دارد این پروژه مجاری دراز مدت را می پیماید . در بعد اقتصادی - ترکیه در سالهای گذشته جدا از برنامه وسیع کمک های اقتصادی برای افغانستان با هزینه دویست میلیون دالر به طور گسترده ای در ساخت و ساز مدارس بیمارستان ها سرمایه گذاری و صادرات به بازار نوپای افغانستان و ... فعال بوده است. در بعد نظامی هم در واقع در میان اعضای ناتو این فقط ترکیه بود که پتانسیل ها و اشتراکات متعددی را با افغانستان داشت و در طول سالهای گذشته نیز کوشید جدا از کمک به آموزش نیرو های افغان عملا نقش قابل احترامی را در این کشور این کشور به دست آورد . علاوه بر این نیز در سطح سیاسی آنکارا کوشیده است تا مدل سیاسی حکومت خود را که تا حد زیادی نیز مورد حمایت امریکا و اروپا هست به عنوان الگویی برای حکومتداری در افغانستان مطرح کند. در این حال نیز افغانستان کوشیده است تا با استفاده از دیپلماسی و توان خود در کاهش دو مشکل عمده افغانستان یکی نوع نگاه پاکستان به افغانستان و مساله جدید تر یعنی مذاکره با طالبان نقش قابل توجهی بازی نماید . در واقع اکنون میتوان شرایط را برای حضور و نفوذ ترکیه در افغانستان مناسب ترین زمان ممکن در چند دهه گذشته دید. در این بین قدرت اقتصادی و سرمایه گذاری ترکیه و دیپلماسی رو به جلو این کشور در سایه نگاه مثبت محافل سیاسی کابل به نقش ترکیه در افغانستان بویژه در دو سال اخیر و



حتی در بین برخی اسلام‌گرایان تندرو اینک این شرایط را برای ترکیه فراهم کرده است تا حضور و نفوذ چند بعدی خود را در افغانستان گسترش دهد.

در این حال اگر بخواهیم دورنمایی از این روابط را متصور شویم باید به دو نوع نگاه موافق و مخالف افغانها به نقش ترکیه در افغانستان نیز پردازیم. در این راستا مدافعان حضور و افزایش نقش ترکیه در افغانستان با تاکید بر اشتراکات مذهبی و حتی زبانی با ترک‌زبانان معتقدند که حضور ترکیه خواه نظامی یا غیرنظامی براساس احترام کامل به ملت افغانستان پی‌ریزی شده است و ترکیه از موضع سلطه و به عنوان اشغالگر به افغانستان نگاه نمی‌کند. در این حال موافقان با توجه به سرمایه‌گذاری‌های ترکیه معتقدند که میتوان از توان این کشور در بهبود شرایط اقتصادی آموزشی و.. افغانستان بهره گرفت. از سوی دیگر آنان بر این نظرند که ترکیه به عنوان کشور بی طرف متهم به دخالت در امور داخلی کشور و یا حمایت مستقیم از جناح خاص نیست و در صورتی که ترکیه بخواهد طرح مذاکره با طالبان را میزبانی کند گام مثبتی برای حل مشکلات امنیتی افغانستان است. گذشته از این نیز نقش ترکیه در ناتو به عنوان حلقه اتصال افغانسان با غرب نیز مد نظر است و جدا از آن نیز الگوگیری از نوع نظام سیاسی در ترکیه از نگاه سکولارهای افغانستان و حتی برخی اسلام‌گرایان و حتی استفاده از نقش ترکیه به عنوان وزنه تعادل در برابر نقش ایران و پاکستان در افغانستان نیز مدنظر است. در این راستا در جهت نقش میانجیگری بین دولت افغانستان و گروه طالبان اکنون چشم امید به ترکیه دوخته شده است. در سوی دیگر مخالفان حضور فزاینده ترکیه در افغانستان و گسترش آن در آینده بر این عقیده اند که ترکیه برای پشتیبانی همه جانبه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از گروه‌های پان‌ترکیست در افغانستان تلاش میکند



از این نگاه افزایش فعالیت مکاتب افغان ترک و پخش سریالهای ترکی و... از ابعاد دیپلماسی عمومی ترکیه به شمار می آید که در جستجوی سکولاریزه کردن و کاهش نقش مذهب در جامعه است. لذا در این نگاه حضور و نقش بیشتر ترکیه در افغانستان با بدبینی نگریسته میشود. آنچه مشخص است حضور و نقش آفرینی بیشتر ترکیه در افغانستان بسته به متغیرهای متعددی از جمله نگاه دولت کابل و مذهب، زبان، اقتصاد و... است. در این حال اکنون به نظر میرسد دولت افغانستان از تلاش های ترکیه در امر بازسازی اقتصادی و فرایند بازگرداندن صلح و ثبات استقبال میکند؛ لذا میتوان متصور شد که ترکیه در آینده نقش بیشتر اقتصادی، دیپلماتیک و سیاسی را در افغانستان بر عهده خواهد گرفت

پنجم: اتحادیه اروپا

موفقیت های اتحادیه اروپا در حوزه صلح و همگرایی در چند دهه اخیر باعث شده تا برخی این نهاد را به عنوان یک الگوی مناسب برای دستیابی به صلح و امنیت در مناطق دچار منازعه در جهان معرفی کنند. اتحادیه اروپا این فرصت را پیدا کرد تا پس از جنگ سرد نقش بیشتری در موضوعات بین المللی ایفا نماید. این نهاد با تکیه بر تجارب تاریخی خود و بر اساس رویکردهای لیبرالی سعی نموده تا به شمار زیادی از جوامع دچار منازعه برای مبارزه با افراطی گری و در جهت دستیابی به صلح کمک نماید. افغانستان به عنوان یک نمونه کامل از جوامع دچار بحران، منازعه و برخوردار از دولت ورشکسته، یکی از مهم ترین موضوعات امنیتی را طی پانزده سال گذشته پیش روی جامعه جهانی قرار داده است. اتحادیه اروپا به همراه دیگر بازیگران بین المللی، پس از سقوط حکومت طالبان با حضور خود در افغانستان تلاش نمودند تا با بهره گیری از



اصول و مفاهیم نظریه صلح لیبرال و ارائه کمک‌های مختلف مالی، نظامی، فنی و... این کشور را به سمت صلح هدایت کنند و ریشه‌های منازعه را در این کشور محو نمایند.



فصل هفتم

تروریسم به عنوان مهم ترین عامل بحران امنیت در افغانستان

در این گفتار ما به بررسی نقش تروریسم^{۱۳} و با تمرکز روی طالبان، داعش، القاعده و سایر گروه های تروریستی که ریشه خارجی دارند اما به گونه مستقیم امنیت افغانستان را تهدید می کنند، می پردازیم. در ضمن، نقش این متغیرها را نیز در امنیت افغانستان به بررسی می گیریم.

بدین ملحوظ گفته می توانیم که تروریسم یک معضل فرامنطقوی است و کماکان گروهک های تروریستی متعددی در سراسر جهان وجود دارند که هم از منابع مالی قوی و لوجستیکی برخوردارند تا برای منافع امریکا و غرب در منطقه خدمت کنند و هم توانایی ایجاد مشکلات جدی امنیتی را برای کشور های رقیب امریکا و ناتو مثل پیمان شانگهای دارند. در این گیر و دار، پاکستان بعنوان متحد نزدیک و استراتژیک امریکا، انگلیس و ناتو برای تروریستان منابع تمویل جستجو نموده و برای آنها پناهگاه

^{۱۳} تروریسم به فرانسوی (Terrorisme) که در زبان فارسی عنوان وحشت افکنی، هراس افکنی و اذعاب گری نیز نام برده شده است، به استفاده از خشونت یا تهدید برای دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی، یا ایدئولوژیک گفته می شود، تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا اذعاب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است. البته، در جهان امروزی، تعریف دقیقی از واژه «تروریسم» در دست نیست. به عبارت دیگر، به مکتبی گفته می شود که اساس روش تحمیل عقاید به دیگران را صرفاً با زور آزمایی، ترور، جنگ، اعمال خشونت آمیز، رعب و وحشت، آشوب آفرینی، عملیات های چریکی، کشتار جمعی، نسل کشی، شکنجه و کودتا می داند. به فرد، گروه یا دولتی که مکتب تروریسم را پذیرفته باشد و آن را جهت رسیدن به اهداف و آرمان هایش به مرحله اعمال رسانده باشد، تروریست گفته می شود.



های امن را مساعد ساخته است. در این میان، کشور های حوزه شانگهای از اینکه در سرحدات جنوبی شان با خطر روبه رشد تروریزم و افراط گرایی بین المللی مواجه هستند و امریکا برای ایجاد و ازدیاد این مشکل بیشتر تلاش می کند تا برای رقبای خود (پیمان شانگهای) درد سر امنیتی ایجاد کند باید بیشتر تلاش کنند تا به اسرع وقت به راهکار های جهت پیشگیری و جلوگیری از این مشکل پردازند. زیرا بعد از شکست داعش، و دیگر گروه های تروریستی در سوریه و عراق، این امکان وجود دارد که تمام این تروریستان به دستور امریکا و متحدانش، به مناطق شمال و شمال شرقی افغانستان جهت ایجاد معضلات بزرگ امنیتی برای کشور های آسیای میانه و فدراسیون روسیه و هم ایالت های هم مرز چین با افغانستان ایجاد کنند. در حال حاضر بیش از ۲۶۰۰ تروریست خارجی در افغانستان تمویل شده و برای گرم نگهداشتن شعله های آتش جنگ و ایجاد نا امنی در منطقه، از طرف کشور های مختلف منطقه ای و فرا منطقه ای تمویل می شوند. این امکان هم وجود دارد که ۲۵۰۰۰ تروریست خارجی ای که در صفوف داعش و القاعده می جنگند به میدان های نبرد افغانستان آورده شوند و زمینه را برای ایجاد هسته های تروریستی در داخل خاک افغانستان مساعد سازند تا کشور های همجوار افغانستان را مورد تهدید قرار دهند.

دولت افغانستان به خوبی می داند که تروریسم ریشه فرا مرزی دارد و منابع اصلی تروریسم در منطقه است. به زعم دولت افغانستان، پاکستان، ایران و روسیه برای گروه های مخالف تروریستی مثل طالبان پول، اسلحه و منابع را فراهم میکنند تا به شدت درگیری ها افزوده شود. البته منبع اصلی این کمک ها بر میگردد به ذهنیت های ایجاد شده در مورد حضور قدرت های غربی بخصوص ایالات متحده امریکا که نقش



کلیدی را در سیاست افغانستان ایفا کرده و در این کشور حضور چشمگیری دارد. انتقاد عمده روی کشور های همسایه بعنوان امن ترین پناهگاه تروریستان در منطقه است. در حال حاضر، چندین گروه تروریستی بشمول طالبان، شبکه حقانی، لشکر طیبه، جیش محمد، جندالله، داعش، گروه های تروریستی مثل لشکر جنگوی با تروریستان پنجابی، تاجکستانی، ازبکستانی، ایغوری، چیچنی، عربی و سایر گروه های تروریستی هستند که در منطقه حضور فعال دارند. و اگر کمک چشمگیر کشور های همسایه و منطقه بخصوص دستگاه استخباراتی این کشور ها نباشد، امکان ادامه فعالیت این گروه ها در منطقه ای که از چهار طرف (دولت افغانستان، کشور های آسیای میانه، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین) در محاصره است وجود ندارد. به نظر نویسنده این تنها کشور های همسایه و منطقه نیست که شامل این تیوری توطئه است. بل کشور های بزرگ و قدرت مند نیز برای نیل به اهداف شان، عمدا به معضل تروریسم در منطقه و جهان دامن میزنند. دیدگاه های هم در این خصوص در میان دولتمردان افغان (انهاییکه با غرب ارتباط شبکه یی ندارند) وجود دارد که کشور های همسایه و منطقه به تنهایی قادر به حمایت از گروه های تروریستی برای ادامه نبرد های تروریستی نیستند و کشور های بزرگ که خود نقش مهم و حضور نظامی در این کشور دارند، بیشتر از دیگران به این معضل آتش افروزی می کنند. در حال حاضر، بر علاوه گروه های تروریستی ذکر شده، داعش بعنوان تهدید جدی روی امنیت نه تنها افغانستان مطرح است بل کشور های جنوب آسیا، جنوب شرق آسیا، آسیای میانه و چین را نیز در درازمدت تهدید می کند. داعش یک پروژه بین المللی برای ایجاد مشکل به رقبای امریکا و انگلیس مثل (چین ، روسیه و ایران است) یعنی یگانه راه



ممکن که جز سیاست بازدارندگی نیز می شود، گسترش، تقویت و افزایش ظرفیت گروه های تروریستی از جانب غرب و امریکا در افغانستان است تا از یکطرف حضور خود را به بهانه نبرد یک تروریزم حفظ کنند و سیستم سایه امنیتی را برای مقابله با رشد روز افزون اقتصادی، نظامی و سیاسی چین و روسیه و نفوذ سیاسی این کشور به علت حالت موجود در منطقه و گسترش روز افزون افراط گرایی در منطقه است و از دیگر ایجاد مشکل و طولانی ساختن خطوط جنگی به اصطلاح علیه تروریزم تا مرزهای کشور های چین و روسیه است. اگر یکبار داعش و دیگر گروه های تروریستی به آسیای میانه و مرزی های چین راه پیدا کنند، جنگ و نا امنی بر درون فدراسیون روسیه و چین اجتناب نا پذیر است و مطمئنا که هر دو کشور متوجه این خطر بوده و برای جلوگیری از آن تدابیر را اتخاذ کرده اند. اما کمک به یک گروه تروریستی برای سرکوب دیگر آن تجربه ناکام اشتباه آمیز و خطرناک است. زیرا تمام گروه های تروریستی با وجود اختلافات روی تقسیم منافع و خدمت برای منافع امریکا، در اصل از دیدگاه پیروی می کنند، دیدگاه افراط گرایانه و تندروه شامل ویرانی و ترور شده و رعب و وحشت بار می آورد. چین بارها اعلان کرده که با طالبان میانه خوب دارد و میتواند این گروه را برای انجام گفتگوهای صلح ترغیب کند. روسیه برای مهار خطر روز افزون گسترش داعش به شمال افغانستان، به طالبان کمک تسلیحاتی می کند و این گروه را در مقابل داعش منعی مانع استفاده میکند. غرب هم سیاست های دوپهلوی خود را کنار نمی گذارد و وضعیت هرروز متشنج تر شده و شرایط بدتر می شود. این برداشت کلی دولت و مردم افغانستان است که رخ ناکام سیاست های غرب، روند دموکراسی گرایی و ایجاد یک دولت را در افغانستان نشان میدهد. در اوایل



تاسال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ که اجماع بین المللی روی ایجاد یک دولت با قاعده وسیع و تسریع روند دموکراسی در افغانستان وجود داشت وضعیت خیلی ها مطلوب و صلح آمیز بود اما رفته رفته بعد از ۲۰۰۷ هر سال وضعیت متشنج شده و شکننده گی اوضاع مشهودتر می شود. دولت افغانستان تصور می کند که غرب باید نیروهای امنیتی افغانستان را از لحاظ تسلیحات و آموزش های نظامی کمک کرده ، کشور های حامی تروریسم بخصوص همسایگی افغانستان را تحت فشار قرار داده و از این کشور به علت قرار داشتن آن در خط مقدم نبرد علیه تروریسم بین المللی حمایت کند. اما گذشت زمان و روشن شدن پهلوهای خفته سیاست های غیر صادقانه غرب در راس امریکا این نکته را واضح ساخته است که امریکا و همپیمانانش نه برای مهار تروریسم و افراط گرایی و ایجاد یک افغانستان صلح آمیز آمده اند بل هدف نهایی و پنهان آنها حضور درازمدت نظامی و تقویت هر چه بیشتر تروریسم بعنوان کم هزینه ترین حربه برای مقابله با رقبای بین المللی شان مثل روسیه و چین است که شدیداً در منطقه و جهان در حال تسلط بر بازار های اقتصادی بوده و غرب را هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ نظامی به چالش میکشد. ما هرروز شاهد رشد روز افزون گروه های تروریستی در افغانستان هستیم. گروه های تروریستی مثل داعش، گروه طالبان، شبکه حقانی، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، لشکر طیبه، لشکر جنگوی در همکاری با تروریستان پنجابی، تاجیکستانی، ازبیکستانی، اویغوری، چیچنی و عربی، گروه هایی اند که در افغانستان فعالیت های تروریستی و دهشت افگنی را انجام می دهند. به گفته مسوولان در وزارت دفاع افغانستان و آگاهان نظامی، گروه های دیگری نیز هستند که از لحاظ فکری در هم سوئی با گروه های دهشت افکن فعالیت دارند. در ادامه مایلم تا فهرستی



از گروه های را که در پاکستان پناهگاه دارند و برای انجام فعالیت های تروریستی در افغانستان و منطقه از خاک پاکستان استفاده میکنند را به گونه مختصر ذکر نمایم:

اول: گروه دولت اسلامی موسوم به داعش

هسته اولیه داعش به سال ۲۰۰۴ و زمان زرقاوی برمی گردد. ابومصعب الزرقاوی اردنی الاصل که سابقه حضور در افغانستان و نبرد با نیروهای شوروی را هم داشت، پس از حمله آمریکا به عراق یک گروه نظامی به نام جماعت توحید و جهاد در این کشور را تشکیل داد. دیری نگذشت که اقدامات سخت گیرانه زرقاوی در مناطق سنی نشین و کشتار غیرنظامیان موجب اختلاف میان گروه های سنی و القاعده شد. این اختلافات از سال ۲۰۰۵ آشکار شد، اما زرقاوی توانست با تشکیل شورای مجاهدین به عنوان سازمانی فراگیر و متشکل از القاعده و پنج گروه شورشی دیگر، در آوریل ۲۰۰۶ بر این اختلافات فائق آید.

وی اندک مدتی بعد، این شورا را شعبه القاعده در عراق معرفی کرد و پیام هایی با عنوان امیر القاعده در عراق صادر می کرد. از اینجا به بعد، تقریباً تمام جهادی های عراق تکفیری شدند و آن هایی را که اعتقادی به گرایش سنی تندرو نداشتند، کافر خواندند. به همین ترتیب، الزرقاوی در سال ۲۰۰۶ در پیامی صوتی به تمام شیعیان عراق اعلام جهاد کرد. بعد از مرگ زرقاوی، شورای مجاهدین ابو حمزه المهاجر را به ریاست این گروه انتخاب کرد. در سال ۲۰۱۰ نیروهای آمریکایی به منطقه ی الثرثار حمله کردند و ابو عمر بغدادی و ابو حمزه المهاجر را کشتند. بعد از این ماجرا، ابوبکر بغدادی به ریاست دولت اسلامی عراق رسید. ابوبکر بغدادی با انتشار فایل صوتی، جبهه النصره را امتداد دولت اسلامی در عراق معرفی کرد و نام سازمان خود را به دولت



اسلامی در عراق و شام (داعش) تغییر داد. به این ترتیب، دولت اسلامی عراق در سال ۲۰۱۳ نام خود را به دولت اسلامی عراق و سوریه داعش تغییر داد تا بتواند عملیات در دو کشور را پوشش بدهد. این گروه تروریستی از ۵ هزار تروریست تشکیل شده است که به دلیل ارتباط قوی با عشایر حامی خود در خاک عراق و به طور دقیق‌تر در استان الانبار، در مناطق مشترک سوریه و عراق مانند ادلب، دیرالزور و الرقه فعالیت دارد. این گروه کنترل کامل شهر مرزی الرقه در مرز با سوریه و ترکیه را در اختیار داشته و به ادعای خود «دولت اسلامی» در آن تأسیس کرده است. فتوای تکفیری از سوی سرکرده‌های این گروه روزانه باعث قتل ده‌ها نفر در استان الرقه و حومه استان حلب می‌شود. در سال ۲۰۱۳ و در پی حمله این گروه به مواضع گردان «احرار شام» و گردان «طوفان شمال» در منطقه مرزی «باب الهوی» در مرز ترکیه، درگیری داخلی میان گروه‌های مسلح سوری آغاز شد.

دوم: گروه جیش العدل

یک گروه شبه نظامی تروریستی تندروی سلفی مذهب و بلوچ است که نظام جمهوری اسلامی ایران به مبارزه مسلحانه پرداخته است. این گروه بعد از نابودی جندالله با سازمان‌دهی برخی از اعضای آن، شروع به فعالیت و اعلام موجودی کرد. رهبری این گروه را صلاح‌الدین فاروقی بر عهده دارد. این گروه تروریستی تاکنون مسئولیت چند قتل و ترور در نواحی شرقی استان سیستان و بلوچستان را بر عهده گرفته است. گروهک جیش العدل، با آموزه‌های سلفی و باورهای وهابی خود از جمله حامیان سلفی‌های معارض در جنگ سوریه هستند و یکی از دلایل اقدامات تروریستی خود



علیه جمهوری اسلامی را حمایت از تکفیری‌های سوری و تروریست‌های معارض دولت سوریه اعلام کرده است.

سوم: شبکه القاعده

سازمان القاعده که به‌نوعی مادر تمام گروه‌های تروریستی مطرح در منطقه است، با حمایت آمریکا در دهه هشتاد میلادی تشکیل شد. این سازمان در ابتدا تحت عنوان دفتر «مکتب الخدمه» و با هدف آموزش، پشتیبانی و تجهیز مجاهدین عرب برای جنگ با شوروی سابق آغاز به کار کرد. مأموریت این گروه البته خیلی زود به ثمر نشست و ارتش شوروی در اوایل دهه هشتاد مجبور به عقب‌نشینی از افغانستان شد، اما این پایان راه القاعده نبود. اسامه بن لادن رهبر القاعده در سال ۲۰۱۱ در عملیات نظامی ارتش آمریکا در پاکستان کشته شد و پس از آن ایمن الظواهری رهبری این شبکه را بر عهده گرفته‌است. شاخه‌های مختلف این شبکه در کشورها و مناطق متفاوتی فعال هستند. جبهه النصره در سوریه و انصار الشریعه در یمن از شاخه‌های القاعده هستند که کنترل بخش‌هایی از این دو کشور را در اختیار دارند. القاعده حملات متعددی را علیه اهداف نظامی و غیرنظامی در کشورهای مختلف انجام داده‌اند. حملات ۱۱ سپتامبر مهم‌ترین آن‌ها بود که آمریکا در پاسخ به افغانستان حمله کرد. در این مدت القاعده با همان ایدئولوژی و دیدگاه در این کشور شکل گرفت که این اتفاق نیز مرحله دیگری از تقویت گروه‌های تکفیری را رقم زد. در واقع در عراق، القاعده با قوی‌ترین ارتش دنیا درگیر شد که این مبارزات موجب شد نگاه چریکی این سازمان دقیق‌تر شود، تاکتیک‌های جنگی آن ارتقا یابد و در کل، آب‌دیده و قدر شود و در نهایت، با استفاده



از مقبولیت خود در بخش‌هایی از جوامع اسلامی، عناصر و نیروهای بیشتری را به خود جذب کند.

چهارم: سپاه صحابه

سپاه صحابه یک سازمان تروریستی مبتنی بر اندیشه‌های مدارس دیوبندی در پاکستان است که در سال ۱۹۸۵ و برای تقابل با اتحاد شیعیان پیوسته و خصوصاً در برابر جنبش جعفریه پاکستان تاسیس شد. این سازمان در ترور بسیاری از شیعیان دست داشته است.

پنجم: طالبان

طالبان به معنای طلبه‌ها نام گروهی از شبه نظامیان روحانی مخالف دولت افغانستان است که دارای عقاید دُگم مذهبی و وابسته به مکاتب حنفی و وهابی در دین اسلام است. رهبری طالبان پس از مرگ ملا عمر، ملا اختر منصور بود که او هم به تازگی کشته شده و هنوز رهبر بعدی معرفی نشده است. حمایت‌های مکرر و پنهان عربستان سعودی از طالبان ادامه داشت و آنها با شعار جهاد با شرک و کفر و اینکه هر کس کشته شود به بهشت خواهد رفت به زودی پیروان زیادی از افغانستان و پاکستان پیدا کردند. طالبان پاکستان در سال ۲۰۰۷ میلادی با هدف استقرار حکومت اسلامی و جاری کردن قوانین شرع در پاکستان، وارد مبارزه مسلحانه شد. از طالبان پاکستان به عنوان شبکه‌ای متشکل از تعدادی گروه‌های تندرو محلی نام برده می‌شود. در بدو امر مردم افغانستان به این گروه خوشبین بودند و گمان می‌کردند، آنها می‌توانند به جنگ‌های داخلی افغانستان پایان دهند.



ششم: شبکه حقانی

شبکه حقانی یک گروه شبه‌نظامی در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان است که عملیات‌هایی را علیه نیروهای امریکا، ناتو و دولت افغانستان سازمان‌دهی می‌کند. رهبری این گروه که ارتباط بسیار نزدیکی با طالبان دارد، بر عهده جلال‌الدین حقانی از رهبران مجاهدین افغان در دوران جنگ با شوروی است. مولوی جلال‌الدین حقانی در سال ۱۳۷۰ موفقی شد شهر خوست مرکز ولایت خوست را از چنگ حکومت نجیب‌الله درآورد. وی در اولین کابینه مجاهدین پس از سقوط کابل در سال ۱۳۷۱ پست وزارت عدلیه را بر عهده داشت. چند سال بعد متحد طالبان شد و در حکومت طالبان پست‌هایی همچون فرماندهی طالبان در شمال کابل، وزیر مناطق مرزی و امور قبایلی را بر عهده داشت.

مقر اصلی این شبکه دقیقاً معلوم نیست اما به نظر می‌رسد وزیرستان واقع در مناطق قبیله‌ای فدرال پاکستان مهمترین پایگاه این شبکه باشد. هر چند این گروه در مناطق مختلف مرزی افغانستان بیشتر فعالیت دارد. آمریکا گفته‌است که شبکه حقانی از جولانگاه‌های امن خود در پاکستان دست به عملیات می‌زند و بارها از پاکستان خواسته‌است ارتباط خود با شبکه حقانی را قطع کند.

دولت افغانستان در رابطه به خنثی سازی حملات تروریستی و مهار حملات تروریستان خارجی تلاش می‌کند. در نهاد های کشفی و استخباراتی افغانستان هم روحیه بلند مبارزه بر ضد تروریزم وجود دارد. اکثریت قاطع مردم روحیه ضد تروریستی دارند. حتی افغان امید دارند کشور های همسایه هم از شر این سرطان در امان باشند. اما طوریکه قبلا تذکر یافت تروریزم تحفه امریکا و غرب برای کشور ما بوده تا حضور



سربازان و پایگاه های نظامی امریکایی و شرکای غربی الزامی باشد. نهاد های کشفی افغانستان از ظرفیت خود کشف حملات تخریبی و پلان های تروریستی که در بیرون کشور سازماندهی می شود، برخوردار هستند. اما اراده غرب که حضور قوی در کشور ما دارد مهار و محو تروریزم نیست. بسیاری از اقدامات دولت افغانستان در زمینه با مخالفت امریکایی ها و متحدانش مواجه می شود. البته این مسئله تنها مربوط به جنرالان و افسران میان رتبه و پائین رتبه است. در راس نظام آنها که از بیرون آمده و قدرت سیاسی را در دست دارند، چنین دیدی ندارند. بحث های قومی و تباری و همدردی با طالبان و دیگر حلقهات تروریستی در نزد بعضی از سران حکومت، عقب جبهه را متزلزل ساخته و وضعیت را بحرانی تر نموده است. اراده جنگ برای مهار تروریزم و جلوگیری از گسترش آن به کشورهای همسایه در نزد مسولین میان رتبه وجود دارد اما در راس نظام اراده چنین کاری بنابر دستور امریکا و انگلیس وجود ندارد. دلایل آن در بالا ذکر گردید و نیاز به تکرار آن دیده نمی شود.

در بسیاری موارد دولت افغانستان موفقیت های در امر مبارزه با تروریزم خارجی و داخلی داشته، هسته های فرماندهی، فابریکه های ساخت مواد انفجاریه، مدارس که در آن تروریزم سرباز تربیه می کند، حلقهاتی که زمینه های فعالیت تروریزم را فراهم میکنند را داشته است. اما تمام این دستاورد های در مقایسه با ناکامی ها در برابر تروریزم قابل مقایسه نیست. زیرا تروریزم از منابع مختلف تغذیه می شود. کمک کشور های عرب نشین خلیج فارس، قاچاق مواد مخدر، جمع آوری جبری پول از مردم، کمک سازمان های استخباراتی منطقه مثل آی اس آی و غیره منجر به قوت گیری گروه های تروریستی شده و زمینه های فعالیت آنها را گسترده تر می سازد. عدم



حاکمیت قانون، بی عدالتی، بی کاری و فقر و غیره در مناطق تحت کنترل دولت باعث می شود تا طالبان زمینه نفوذ پیدا کنند. در درون دولت حلقه‌های مفسد مافیایی و اجیران مزد بگیر حلقه‌های استخباراتی که برای منافع غریبان کار میکنند زمینه را برای گسترش دامنه نفوذ در مناطق بیشتر مساعد می سازد. در نتیجه دستاورد های دولت به اساس دلایل بالا ضرب در صفر شده و قابل لمس نمی باشد. در ضمن، بسیاری مواقع حلقه‌های درون نظام و ارگان های امنیتی به اساس دستور مستقیم امریکا زمینه نفوذ یابی تروریستان خارجی را در مناطق شمال و غرب افغانستان مساعد می سازند. شورای امنیت ملی افغانستان و بعضی از ارگان های دولتی مستقیماً در امر تسهیل و انتقال تروریستان خارجی به شمال افغانستان نقش مهمی را بازی میکنند. نشست هلیکوپتر های ناشناس در مناطق شمال افغانستان و انتقال سلاح و مهمات و تجهیزات جنگی برای تروریستان انتقال داده شده زمینه را برای گرم شدن بیشتر میدان های جنگ در شمال این کشور و بعداً جهت گسترش دامنه های نا امنی به کشورهای آسیای میانه و مناطق از چین مساعد می سازد. طرح امریکا در واقع چنین است تا با صدور تروریستان و ایجاد درد سر های تازه برای کشورهای آسیای میانه و فدراسیون روسیه و ایجاد نا امنی در ایالت سنکیانگ در چین زمینه را برای به چالش کشیدن رقبای خود (چین و روسیه) مساعد بسازند. میدان جنگ در افغانستان و ایجاد زمینه های قوت گیری و ایجاد حلقه‌های قوی تروریستی بخصوص بعد از شکست داعش در سوریه و عراق و حتی به اساس بعضی از گفته ها و شواهد انتقال داعشیان و تروریستان چند ملیتی به شمال افغانستان جهت ایجاد جبهه جدید در شمال از هدف های بعدی امریکا و انگلیس می



باشد. در کل دولت افغانستان توانایی و قدرت مهار تروریسم را ندارد و قدرت اصلی در نزد امریکاییان است که به هیچ شکل خواستار مهار خطر تروریسم در منطقه نیستند. در بسیاری مواقع تروریسم خارج از افغانستان می شود که داخل افغانستان می شوند به چنگ دولت افغانستان می افتند. تروریسم پاکستانی و چینی، تروریسمی از کشورهای تاجکستان و ازبکستان و ایغورهای که از چین به پاکستان فرار کرده و به افغانستان جهت انجام فعالیت های تخریبی می آیند توسط دولت افغانستان گرفتار می شوند. در حال حاضر صد ها تروریست خارجی در نزد دولت افغانستان زندانی است. بسیاری از تروریست های خارجی از اینکه جغرافیای افغانستان را بلد نیستند به چنگ دولت افغانستان می افتند. و حتی بسیاری از مواقع از اینکه به محیط و فرهنگ مردم افغان بیگانه هستند، با مخالفت مردم مواجه می شوند. این عامل باعث می شود تا تروریسم خارجی کمتر مجال تشکیل هسته های تروریستی را در داخل افغانستان داشته باشند. ولی بر هر حال هدف از تقویت این تروریسم نا آرام نگهداشتن منطقه است تا دولت های همجوار درگیر معضل تروریسم شده و از رقابت در سطح بین المللی و انکشاف اقتصادی باز مانند و هم از داشتن هر نوع نقش در تحولات سیاسی منطقه به اساس تهدیدات منطقه ای برخوردار نباشند. تروریسم و رویدست گیری پروژه های اقتصادی در منطقه و بخصوص افغانستان که محور این تعاملات اقتصادی در آینده می تواند باشند، محروم باشند.

تروریسم عمدتاً از مسیرهای شرقی و جنوبی وارد افغانستان می شوند. مرز طویل ۲۲۰۰ کیلومتری میان افغانستان و پاکستان و موجودیت راه های غیر قابل کنترل در امتداد مرز، هر دو دولت را از جلوگیری از ورود تروریسم به داخل افغانستان محروم



ساخته است. اگرچه دولت پاکستان به عمد زمینه ورود تروریستان را به داخل افغانستان جهت انجام فعالیت های تروریستی مساعد می سازد اما دولت افغانستان در حقیقت توانایی جلوگیری از ورود این تروریستان را بنا بر نبود اراده سیاسی در نزد دولت مردان، نبود امکانات و صعب العبور بودن راه ها، موجودیت دره های و کوه های زیاد و غیر قابل کنترل بودن این مسیر ندارد. مسیر های کوهستانی در امتداد مرز میان دو کشور افغانستان و پاکستان، و موجودیت پناهگاه های امن تروریستان خارجی در داخل خاک پاکستان زمینه را برای صدور تروریستان خارجی به افغانستان مساعد ساخته است. تروریستان بعد از ورود به افغانستان نه تنها از طریق راه های متعارف بل از طریق ۲۵۰۰۰ راه فرعی که در امتداد مرز میان افغانستان و پاکستان وجود دارد از شیوه های مختلف ارتباطی مانند وسایل مخابراتی و شفر کود غیر قابل دریافت و شناسایی برای تامین ارتباط استفاده میکنند. قسمیکه قبلا تذکر یافت، تروریستان از حمایت قوی بعضی از مقامات دولتی برخوردار هستند و این زمینه را برای تامین آسان ارتباط میان آنها مساعد می سازد. در بسیاری موارد که دولت توانمندی گرفتاری تروریستان خارجی پیدا میکند البته زمانیکه امریکاییان از موضوع اطلاع پیدا نکنند، شنود پیام های تروریستان از طریق وسایل مخابراتی مثل موبایل میباشد که در صورت دستیابی به آن، عمدتاً تروریستان خارجی به دام افتند. نا گفته نماند که شبکه های اجتماعی مثل فیسبوک زمینه خوبی برای تامین ارتباط است و تروریستان از طریق استفاده کود و شفر مخصوص حتی در کمنت های فیسبوکی قادر به تامین ارتباط هستند بدون اینکه نهاد های امنیتی افغانستان از موضوع اطلاع یابند.



دولت افغانستان در صورت توانایی شبکه های تروریستی که نظر به فهرستی که از قبل دارد زیر نظر دارد و شناسایی و ضربه وارد کردن به آنها کار چندان مشکلی نیست در صورتیکه همکاری کشورها در زمینه موجود باشد. از اینکه دولت افغانستان عملکردش استقلالیت ندارد و در بسیاری موارد پلان های خنثی سازی تروریستان خارجی از طرف امریکایی ها مورد بررسی جدی قرار می گیرد، و تمام عملیات های استخباراتی، در صورتیکه حمایت های مالی و لوجستیکی از جانب امریکایی از طریق یک بودیجه غیر محدود استخباراتی از جانب سی آی ای تمویل می گردد، بنا در بعضی اوقات دولت افغانستان مجال ضربه وارد کردن به این هسته های تروریستی خارجی را می یابد ولی در بسیاری موارد، چون دست باز در طراحی و اجرای عملیات های ضد تروریستی ندارد، به ناچار منتظر اشاره امریکایی ها در زمینه است. امریکایی ها تروریستانی را که برای اهداف امریکا کار میکنند و موثر واقع می شوند را مجال آسیب رسانیدن نمی دهد. نمونه های آن در ولایت شمالی بغلان دیده می شود. از دیر زمان بدینسو، طالبان و شبکه های تروریستی خارجی مثل جنبش اسلامی ازبکستان و تاجکستان، چیچنی ها و ایغورهای فراری از ایالت سنکیانگ، حضور گسترده داشتند. در بسیاری موارد این گروه های تروریستی در یک عمل منسجم برای منافع دولتی و نیروهای دفاعی افغانستان مزاحمت وارد می کردند. امریکایی از طریق اطلاعات استخباراتی از تمام مسایل اطلاع داشتند و تنها نظاره گر انکشاف اوضاع بودند تا موازنه قدرت جنگی هیچ یک از طرفها (دولت و تروریستان خارجی) از بین نرود. اما همینکه روس ها با طالبان داخل تماس شدند و خواستار مبارزه مشترک بر ضد داعش از طریق تمویل سلاح، تجهیزات و وجوه مالی شدند، با اطلاع از موضوع، امریکایی



ها، عاجل داخل اقدام شده و در یک شبانه روز با بمبارد مناطق تحت کنترل تروریستان خارجی تمام شبکه های تروریستی خارجی را که قبلا در این مناطق حضور گسترده داشتند را نابود کردند و گمان می رود افراد محلی در تبانی با تروریستان خارجی اقدام به ایجاد دوباره هسته های تروریستی در منطقه کرده باشند. زیرا در حال حاضر بغلان و کندز در پهلوی ولایت های تخار و بدخشان از مراکز عمده تروریستان خارجی و داخلی بشمار می رود و گمان می رود که با پیروزی و تصرف مناطق بیشتر در ولایت های شمالی کشور، هسته های قوی و غیر قابل کنترل تروریسم منطقوی و جهانی را ایجاد کنند.

سقوط دادن عمدی ولایت کندز در دو مرتبه و تسلیمی مقادیر سلاح و مهمات دولتی به طالبان در یک عقب نشینی تاکتیکی از مثال های هستند که نشان می دهند تروریسم در منطقه از حمایت قوی برخوردار است. اگر چنین حمایتی وجود نداشت از سال ۲۰۰۱ تا اکنون تمام گروه های تروریستی داخلی نابود گردیده مراکز شان نابود و فعالیت های مجال انجام نمی یافت. در صورتیکه چنین کاری می شد، تروریستان خارجی هیچگاه فرصت هسته سازی و انجام فعالیت را در افغانستان پیدا نمی کردند. پیمان شانگهای با کشور های چون هند، روسیه و چین در حال رشد از لحاظ اقتصادی، بزرگترین تهدید برای اهداف هژمونی خواهانه امریکا در منطقه آسیا بحساب می رود. از اینکه چین با اتخاذ یک سلسله برنامه های انکشاف اقتصادی مثل یک کمربند یک راه توانایی اجرای مانور اقتصادی و سیاسی را بدون جنگ و لشکر کشی را در منطقه داشته و بطور سهل میتواند در منطقه نفوذ آرام داشته باشد. این پروژه هم می تواند



امنیت را در منطقه تامین کند و رشد اقتصادی را تضمین کند و هم میتواند بدیل خوبی برای حضور امریکا در منطقه باشد.

متأسفانه رویکرد قدرت های بزرگ در منطقه (چین و روسیه) رویکرد به سوی طالبان است. این گروه یک دسته ساخته شده توسط امریکا است و برای اهداف استراتژیک این قدرت استعماری طراحی شده بود. طوریکه بی نظیر بوتو باری گفته بود " طرح ایجاد گروه طالبان از طرف انگلیس، مدیریت آن توسط امریکا، تمویل بودیجه آن توسط عربستان و کشورهای دیگر عربی و اجرایی ساختن آن توسط پاکستان بوده است". این مسئله بخوبی ثابت می سازد که طالبان بعنوان یک گروه تروریستی هیچگاه قابل اعتماد نیستند و تکیه روی گزینه ای چون طالبان میتواند عواقب بد را در قبال داشته باشد. اگر این گروه مجال تصرف چند ولایت را یابد و افرادی که در صفوف این گروه بخصوص تروریستان خارجی مثل چیچینی ها، ازبک ها، تاجک ها، ایغور ها و عرب شامل هستند در این موفقیت دست داشته باشند، بصورت فوری تهدید جدی را علیه امنیت کشورهای خود بوجود بیاورند. همانطوریکه اگر داعش مجال چنین کاری را بیابد.

پس گزینه خوب و کم هزینه تکیه روی نیروهای سیاسی افغانی است که هم در بین مردم حضور فعال دارند و متمدن هستند و هم بصورت آرام منافع هردو جانب (کشور های همسایه و افغانستان) را تامین کرده میتوانند. زیرا این نیروهای سیاسی از سیاست



دوگانه غرب (بازی موش و پشک^{۱۴}) خسته شده و رخ اصلی تحولات را بصورت واضح می بینند. آن ها بخوبی درک کرده اند که امریکا در افغانستان خواهان تامین امنیت و صلح نیست و تا حضور نظامی امریکا در منطقه باشد، صلح در این کشور تامین نخواهد شد

گروه های تروریستی عمدتاً به لحاظ حوزه های منافع به مناطق مختلف تقسیم شده اند. مثلاً شورای کوئته که شورای رهبری طالبان است بر ولایت های هلمند، ارزگان و قندهار تمرکز بیشتر دارد. در حالیکه ساحه فعالیت شبکه حقانی بر ولایت های خوست، پکتیکا و پکتیا است. تمام این شبکه های تروریستی از یکطرف از حمایت خارجی مثل غرب، پاکستان و کشورهای ثروتمند عربی مثل قطر و عربستان سعودی برخوردار اند و از طرف دیگر کانون جذب تروریستان خارجی اند. از طرف دیگر استقرار داعش در شرق افغانستان و گسترش حوزه نفوذ آن به شمال و شمال شرق افغانستان، پشتوانه محکم خارجی دارد و به احتمال قوی قدرت های غربی و شیخ های عرب از طریق شبکه های حمایتی شان در پاکستان به جنگجویان داعش در شرق و شمال افغانستان پول، اسلحه و تجهیزات موارد نیاز را می فرستند. این احتمال وجود دارد که جنگجویان مستقر در ولایت های زابل، وردک و غزنی در نهایت به صف داعش بپیوندند. گزارش های استخباراتی نشان میدهد که القاعده منابع تمویل خود را در کشورهای حاشیه خلیج فارس تا حد زیادی از دست داده است و اکنون این منابع

^{۱۴} اصطلاح عامی که زبان زد مردم افغانستان است و دال بر اعمال سیاست های تفرقه بر انگیز و ایجاد فضای غبار آلودی است که در آن قدرت های برتر، برای حصول منافع خود، به ترغیب طرف های منازعه می پردازند و حالت جنگی کماکان ادامه می یابد.



تمویل با داعش کار میکنند و این مسئله احتمال پیوستن گروهی از جنگجویان سراسر جهان را به داعش تقویت می کنند. این مسئله ایجاب میکند تا همکاری های اطلاعاتی میان کشورهای منطقه بیشتر شود تا جلو رشد روز افزون داعش در منطقه گرفته شود. راهبرد جنگاندن گروه های تروریستی در مقابل هم در نهایت امر منجر به تقویت این گروه ها شده و باعث بوجود آمدن مشکلات بیشتر در منطقه خواهد شد. در حال حاضر ولایت های ننگرهار، زابل، فراه، وردک، غزنی، لوگر، ارزگان، پکتیا، پکتیکا، تخار، بدخشان، کندز، سمنگان، فاریاب، خوست از نا آرام ترین ولایت های هستند که در آنها تروریستان فعالیت گسترده دارند و از طرف حلقات بیرونی مورد کمک و تمویل قرار می گیرند.



فصل هشتم

پروژه تاپی روزنه ای امید برای شگوفایی اقتصاد و امنیت افغانستان

کار عملی پروژه ۱۰ میلیارد دلاری انتقال گاز ترکمنستان به جنوب آسیا آغاز در ماه دسمبر سال ۲۰۱۵ آغاز شد. این پروژه که تقریباً دو دهه پیش سند عملی شدن آن میان دولت های افغانستان، پاکستان، ترکمنستان و هند امضا شده بود؛ بالاخره با انتظار های زیاد عملاً آغاز گردید.

انتظار های مردم افغانستان از درک سود برخاسته از این پروژه بزرگ اقتصادی در منطقه و تامین امنیت بخش اعظم کشور به علت تداوم این پروژه بسیار عظیم بوده است. اقتصاد افغانستان که در سیزده سال گذشته به علت خشونت ها و نا امنی ها شدیداً ضربه دیده است، نیاز دارد تا در قدم نخست امنیت در این کشور تامین گردد. حال سئوالی که برای ابراز خوشبینی از آغاز این پروژه مطرح میگردد این است که این پروژه بزرگ اقتصادی منطقه یی نه تنها سود گزاف در حدود ۵۰۰ میلیون دالری را نصیب اقتصاد ورشکسته افغانستان می کند؛ بلکه به علت عبور این خط لوله گاز به



گمان زیاد کشور های همجوار افغانستان برای حفظ و ازدیاد سود برخاسته از این پروژه به بهبود امنیت در افغانستان توجه خواهند کرد.

این پروژه که حدود ده میلیارد دالر امریکایی هزینه بر میدارد بعد از گذشتن از ۱۴۷ کیلومتر از خاک ترکمنستان از حوزه گالکینیش که ذخایر آن تا ۱۶ تریلیون متر مکعب برآورد شده وارد خاک افغانستان شده و از ولایت های هرات هلمند و قندهار در امتداد ۱۸۱۴ کیلومتر رد شده به کوئته و ملتان پاکستان رسیده و بالاخره در منطقه فاضلکا در پنجاب هند به پایان می رسد. سود حاصل این پروژه اقتصادی همان طوری که قبلا تذکر یافت بر علاوه حق ترانزیت ۵۰۰ میلیون دالری به دولت افغانستان داده میشود؛ در سه دهه گاز مورد نیاز افغانستان را تامین می نماید و شرایط کار را برای تقریبا ۱۲ هزار افغان (در هر کیلومتر ۱۰ نفر) ایجاد میکند. دولت افغانستان به اساس قرار داد امضا شده با دولت های ذیدخل در این پروژه؛ در دهه اول ۵۰۰ میلیون متر مکعب گاز، در دهه دوم یک میلیارد متر مکعب گاز و در دهه سوم ۱/۵ میلیارد گاز را از این پروژه نصیب خواهد شد. ظاهرا این پروژه کلید ثبات و صلح در منطقه خواهد بود. زیرا سود برخاسته از آن به مراتب چرب تر از استعمال تروریزم و افراط گرایی و هم قاچاق مواد مخدر در منطقه ازسوی کشور های همسایه خواهد بود. این پروژه تا سال ۲۰۱۹ به بهره برداری سپرده خواهد شد و ۳۳ میلیارد مکعب گاز را از طریق افغانستان به کشور های جنوب آسیا انتقال خواهد داد. اما در این میان نقش کلیدی افغانستان من حیث یک کشور مهم از لحاظ کریدور اقتصادی میان آسیای میانه و جنوب آسیا بسیار مهم است. افغانستان بر علاوه اینکه نقش کلیدی را در اقتصاد منطقه بازی میکند، میتواند از سود برخاسته از پروژه های بزرگ اقتصادی همچون فایبر نوری،



خطوط آهن و انتقال برق که موازی با پروژه تابی است سود ببرد. اقتصاد ورشکسته و بی بنیاد افغانستان چندین راه را برای شگوف شدن در اختیار دارد: افغانستان چون یک کشور مصرفی شده و جنگ تمام زیربناهای آن را از بین برده و چیزی بنام تکیه گاه اقتصادی وجود ندارد، نیاز دارد تا به دو منبع اقتصادی تکیه کند:

اول: منبع کنونی که جهان سالانه خیرات خود را به گونه تحقیر آمیز به گلوی ما می چکاند تا از گرسنگی نمیریم. این استراتژی عمدا و به اساس یک پلان از قبل طرح شده تطبیق می گردد. مجموع مصارف دولت افغانستان در حال کنونی به چیزی در حدود ۱۶ میلیارد دالر در سال میرسد. دولت کنونی تنها قادر به پرداخت ۴ الی ۵ میلیارد آن است. پس مجبوریم از جامعه جهانی کمک خیرات بطلبیم. این منبع اول است که در درازمدت میسر نخواهد بود.

دوم: منابع که افغانستان به صورت طبیعی در اختیار دارد که میتواند شامل چهار چیز باشند و حصول آن ها مشروط بر تامین امنیت و استقرار یک نظام مردمی با پدید آیی یک رهبری سالم ملی است.

۱ - در آمد اقتصادی از منظر موقعیت اکونومیکی افغانستان یعنی راه ترانزیتی که افغانستان میتواند هم کشور های جنوب آسیا را به شمال وصل کند و هم اقتصادی نیمه فلج افغانستان را از حالت اتکای عمدی به اقتصاد و تجارت خارجی برهاند. از این منظر افغانستان با کسب چنین جایگاهی نه تنها قادر به حل مشکلات اقتصادی می شود و از وابستگی اقتصادی به اقتصاد های منطقه نجات پیدا میکند بل منبع در آمد خوبی برای کشور نیز پدید می آید.



۲ - در آمد اقتصادی از منظر انتقال برق و گاز از کشور های آسیای میانه به کشور های جنوب آسیا. این روند مستلزم یک طرح جامع جهت رویدست گیری پروژه های درازمدت، میان مدت و کوتاه مدت است. فراموش نشود که رویدست گیری پروژه های مثل کاسا یکهزار بر علاوه پرداخت حق ترانزیت به منابع دولتی که در حدود ۵۰۰ میلیون دالر در سال می شود، میتواند مشکلات کمبودی برق را هم مرفوع سازد. ما سالانه در حدود ۱۸۵ دالر، برق از کشور های حوزه آسیای میانه خریداری میکنیم که ضربه محکمی بر اقتصادی فلج ما است. در حالیکه منابع آبی ما به گونه وافر توانمندی تولید برق در کشور را دارد.

۳ - منابع آبی ما هم میتواند برای تولید برق و گسترش و رونق دهی زراعت کشور استفاده شود و هم میتوان از این آبها که فعلا بدون هیچگونه استفاده؛ مفت و رایگان به کشور های همسایه میرود استفاده اعظمی نمود. منابع آبی در کشور ما نه تنها توانمندی بالقوه و بالفعل دارد تا در عرصه تولید ضرورت های مورد نیاز، احتیاجات آن را فراهم سازد و هم آب اضافه از نیاز ما را بدون هدر رفتن به فروش برسد

۴ - زراعت ما: افغانستان یک کشور زراعتی است. تقریبا ۸۰ فیصد مردم قبل از شروع خشونت ها در افغانستان به زراعت اشتغال داشتند. در حال حاضر به عوض ترویج فرهنگ دامداری و زراعت در کشور، کشت کوکنار و مواد مخدر جایگزین آن شده است. اگر منابع فعلی ما در صورت تامین امنیت مورد استفاده قرار گیرد، ما توانمندی خود کفایی اقتصادی را از درک زراعت دارا هستیم



۵ - منابع در آمد اقتصادی از درک بندر های تجار تی کشور: به گونه اعجاب انگیز بندر های تجار تی افغانستان به چهار گوشه افغانستان جا گرفته اند که میتوانند منابع خوب در آمد اقتصادی برای کشور محسوب شوند:

۱ - بندر اسلام قلعه در حوزه غرب

۲ - بندر سپین بولدک در حوزه جنوب

۳ - بندر تورخم در حوزه شرق

۴ - بندر حیرتان در حوزه شمال.

این منبع یکی از منابع مهم کشور است. حال تاپی و پروژه های همسان آن نیاز های ضروری برای شگوفایی اقتصادی کشور ما است. اما همان طوری که قبلا تذکر یافت این پروژه فرصت کاری برای هزاران نفر افغان بیکار که چالش عمده در برابر اقتصاد و دولت افغانستان است فراهم میکند، تامین امنیت آن از مسائل عمده و اساسی به شمار می رود. در این خصوص سئوال های نیز مطرح می شوند که آیا دولت قادر به تامین این خط لوله گاز که سود گزافی را نصیب اقتصاد آن میکند خواهد بود؟ آیا کشور های همسایه قادر به قناعت گروه های تروریستی که عمدتا مناطق غرب و جنوب افغانستان را تحت پوشش و کنترل دارند خواهند بود. آیا منابع تاپی چرب تر از استفاده از ابزار تروریزم در منطقه خواهد بود؟ این پرسش ها از مسائل کلیدی هستند که چگونگی تطبیق این پروژه به آن وابستگی مستقیم دارد. کشور های پاکستان و هند دو رقیب دیرینه هر دو منافع مشترک در این پروژه دارند. افغانستان میدان این رقابت ها هم از اهمیت ویژه ای برای این کشور ها برخوردار است. آیا کشور های هند و



پاکستان برای کسب بیشتر حاضر خواهند بود تا برای امنیت منطقه بخصوص افغانستان کمک کنند و دست از رقابت در درون خاک افغانستان بردارند؟ در این میان افغانستان امیدوار است که با گشایش این طرح، کشورهای منطقه، به ویژه پاکستان به دلیل نیازمندی به گاز ترکمنستان، تعهد جدی تری را در قبال مسئله امنیت این طرح و کمک به امنیت در سراسر افغانستان نشان دهد. در کار تامین امنیت افغانستان کمک کنند و تروریست های بین المللی را که برای سالیان متمادی در افغانستان رخنه کرده و از پایگاه های خود از کشور های بیرونی برای بر آورده شدن مقاصد شان استفاده میکنند سرکوب کنند. بر علاوه چنان که نیاز هر دو کشور دخیل در بحران افغانستان (هند و پاکستان) شدیداً به انرژی است بنا هر دو کشور باید در امر تامین امنیت این طرح کمک کنند تا از درک تامین انرژی، نیاز های شان مرفوع شود. همچنان این فرصت بزرگ و طلایی برای افغانستان است تا هم از لحاظ اقتصادی بهبودی را در وضعیت اش شاهد باشد و پروژه های نظیر آن را نصیب شود و هم از لحاظ امنیتی همکاری صادقانه کشور های همسایه بخصوص پاکستان را به لحاظ منافع اقتصادی با خود داشته باشد.



فصل نهم

افغانستان و نظم نوین امنیتی ژئواستراتژیک در قرن ۲۱

افغانستان که در دوره ی از جنگ سرد اهمیت ژئواستراتژیکی برای غرب در راستای مقابله با تهدیدات روز افزون اتحاد جماهیر شوروی سابق یافته بود، در مقطعی پس از جنگ این اهمیت را از دست داد. اما تحولات پس از ۱۱ سپتامبر نقش مهمی در بازخیزی نقش مهم و حیاتی ژئواستراتژیک افغانستان در سطح جهانی داشت. این اهمیت در مسیر تحولات سیاسی در نظام بین الملل در طی چند دهه آینده حفظ خواهد شد؛ چه در سطح هژمونیک جهانی ایالات متحده و چه در سطح سیستم های منطقه ای و حضور هژمون جهانی به رهبری امریکا. زیرا موقعیت استراتژیک افغانستان در کانون چند سیستم منطقه ای مانند شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه بزرگ، خلیج فارس و چین همچنان پا برجا خواهد بود و این امر منجر به قوت گرفتن احتمال افزایش اهمیت افغانستان در کانون این تفکر خواهد شد. جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظم نوین جهانی^{۱۵} مستلزم درک فرایندهایی است که در منطقه

^{۱۵} اصطلاح نظم نوین جهانی به انگلیسی (New World Order) به هر دوره ای از تاریخ که با تغییری چشمگیر در اندیشه سیاسی و توازن قوا در جهان همراه بوده است، اطلاق می گردد. با وجود ارائه تعاریف متعدد از این اصطلاح، نظم نوین



ژئوپلیتیک خاورمیانه به عنوان یکی از مهمترین سیستم های تابعه ژئواستراتژی ایالات متحده رخ میدهد و نیز درک فرایندهایی که در منطقه جنوب آسیا و بخصوص جایی که افغانستان و پاکستان شبه قاره هند در آن به هم متصل میشوند. این دو حوزه ژئوپلیتیک باید مورد توجه جدی قرار بگیرد. در واقع اهمیت و نقش استراتژیک افغانستان اولا تابعی از اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خاورمیانه به عنوان سطح کلان و اولیه در ژئواستراتژی نظام نوین و سپس درک فرایندهای منطقه جنوب آسیا به عنوان یک منطقه ژئواستراتژیکی که منطقه ژئوپلیتیکی شبه قاره هند و جنوب غربی آسیا را با منطقه ژئوپلیتیکی چین متصل مینماید، مورد توجه قرار داد. در واقع افغانستان به لحاظ موقعیت استراتژیکی خود از چند سیستم ژئوپلیتیک متاثر است. سیستم خاورمیانه بزرگ به عنوان اولین و مهمترین سیستم در سطح اول و زیر سیستم منطقه ای خلیج فارس بصورت ویژه و سیستم جنوب غرب آسیا به عنوان سیستم مرکزی و درونی که افغانستان مستقیما تحت تاثیر آن قرار دارد. همچنین سیستم منطقه ای مستقل چین و سیستم منطقه ای آسیای مرکزی نیز بطور موثری بر جایگاه و اهمیت افغانستان تاثیر گذار میباشد.

بنابراین باید با مطالعه وضعیت هریک از چهار سیستم منطقه ای و حوزه ژئوپلیتیکی به تبیین جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین پرداخت. هر چند ایرادی که به این نوع تقسیم بندی وارد است را می توان در این نکته مطرح کرد که سیستم جنوب غربی آسیا نیز تابعی از سیاست های خاورمیانه ای ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمون

جهانی اصولاً به باور ایدئولوژیکی مرتبط است که برقراری حکومت جهانی را فقط و فقط از طریق تلاش همگانی برای شناسایی، فهم، یا رفع مشکلات جهانی که از ظرفیت و گنجایش دولت-ملت های انفرادی خارج است، امکان پذیر می داند.



می باشد، اما به نظر می رسد ویژگی های خاص این منطقه و تاثیرپذیری افغانستان در سطح نخست از تحولات این سیستم جغرافیایی را نیز نباید از نظر دور داشت و تاکید بر اهمیت این سیستم می تواند کمک شایانی در درک صحیح از دورنمای تحولات سیاسی افغانستان داشته باشد. اهمیت جنوب غربی آسیا از آنجا ناشی میشود که مرکزیت تروریسم و بنیادگرایی به جنوب غربی آسیا تغییر یافته است. بنابراین این سیستم منطقه ای در ژئواستراتژی ایالات متحده نقش برجسته ای در تامین امنیت منطقه ای دارد، زیرا مبارزه گسترده و همه جانبه با تروریسم و بنیادگرایی یکی از اهداف بنیادین ایالات متحده در استراتژی های نظام نوین جهانی می باشد. همچنین تمایل ایران برای برقراری و ایجاد هژمونی منطقه ای در سیستم منطقه ای آسیای جنوب غربی نیز بر اهمیت این حوزه در استراتژی ایالات متحده افزوده است.

بررسی جایگاه ژئواستراتژیک افغانستان در نظام نوین جهانی مستلزم شناخت روابط و جایگاه افغانستان در رابطه با مناطق ژئوپلیتیکی هست که به آن اشاره داشتیم در واقع افغانستان که خود از لحاظ منطق جغرافیایی جزو سیستم منطقه ای جنوب و جنوب غرب آسیا قرار گرفته بیشترین تاثیرات را از این سیستم میگیرد. در مرحله بعدی سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه و هم اکنون خاورمیانه بزرگتر دامنه تاثیرات خود را در افغانستان گسترش داده است. اگر تا قبل از ۱۱ سپتامبر جایگاه افغانستان متأثر از نقش رابط بین سیستم جنوب آسیا و خاورمیانه بود اکنون خود افغانستان در مرکز سیستم منطقه ای تعریف میشود با نام خاورمیانه بزرگ که افغانستان را در مرکز جغرافیایی خود قرار میدهد، هرچند ویژگی ها و منطق جغرافیایی منطقه ای برای خاورمیانه بزرگتر کمتر به چشم میخورد.



هم چنین افغانستان در پیوند با سیستم منطقه ای آسیای مرکزی تاثیرات فراوانی را چه از لحاظ نقش رابطه ای و چه از لحاظ نقش همجواری با این سیستم جغرافیایی میپذیرد. همینطور سیستم ژئوپلیتیکی چین نیز هم به لحاظ همجواری و هم به لحاظ نقطه رابط و پیوند این کشور با سیستم منطقهای خلیج فارس و آسیای مرکزی مورد توجه چین است .

بنابراین می توان گفت اهمیت ژئواستراتژیک افغانستان در پیوند با تحولات سیستم های جغرافیایی منطقه و اهمیت آنان در ژئوپلیتیک نظام نوین جهانی باید مورد ارزیابی قرار گیرد. هر چند چنانچه اشاره کردیم پیوستگی اهمیت و جایگاه ژئواستراتژیک افغانستان در سیستم منطقه ای جنوب آسیا و خاورمیانه مهم تر و اساسی تر است. این مناطق نیازمند بررسی و فرایند تحولاتی هست که در چشم انداز سیاست های جهانی و منطقه ای نظام نوین قابل پیشبینی می باشد.

اول: سیستم منطقه ای جنوب آسیا

افغانستان در ساختار فضایی ژئوپلیتیکی که گلدشتین ارائه نموده است جزو منطقه جنوب آسیا قرار گرفته است. هند، پاکستان و افغانستان از جمله مهمترین کشورهای این سیستم محسوب میگردند. هر چند در این سیستم هند موقعیت مرکزی و به نسبت آن پاکستان و افغانستان موقعیت پیرامونی را دارند . اما چنانچه از مدل کانتوری و اشپگل استفاده نمایم کشورهای پیرامون شامل افغانستان و پاکستان و به تبع هند کشور مرکز خواهد بود و ایالات متحده نیز پس از ۱۱ سپتامبر در مقام قدرت مداخله گر اصلی مطرح میباشد. در این سیستم و در پیوند آن با نظام نوین جهانی جایگاه شبه قاره بسیار برجسته و به عنوان یکی از ارکان سیاست خارجی ایالات متحده در آسیا و جهان



مورد نظر است. قدرت هسته ای و رشد اقتصادی و پتانسیل جمعیتی هند این کشور را مورد احترام ایالات متحده قرار داده است و نقش اساسی به آن در جنوب آسیا بخشیده است. از سوی دیگر در بخش پیرامونی روابط افغانستان و پاکستان بسیار درهم پیچیده و شکننده به نظر میرسد. پاکستانیها امنیت و ثبات افغانستان را در نقطه تقابل امنیت ملی خود فرض نموده بر تداوم وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی افغانستان به پاکستان تاکید دارند. تحولات افغانستان در پرتو سیاست های خاورمیانه ای ایالات متحده در جنوب آسیا مورد خواست پاکستان نیست اما امکان مخالفت آن کشور نیز وجود ندارد. بنابراین پروسه تامین امنیت در این منطقه فعلا با بن بست مواجه گردیده است. روابط هند و پاکستان نیز هم پای روابط این کشور با افغانستان حدود نیم قرن است که متشنج و شکننده است. چنین مساله ای این سیستم منطقه ای را با چالش ها و تضادهای چندوجهی مواجه ساخته است. حضور ایالات متحده به عنوان کارگزار سیستم با توجه به قدرت هند و پاکستان اتمی در منطقه میتواند موجب اهمیت یافتن جایگاه افغانستان در جنوب آسیا باشد اما چنانچه ذکر شد روابط مبهم و سرد افغانستان با پاکستان و مناقشه هند و پاکستان کنترل این سیستم را با چالش جدی برای ایالات متحده مواجه ساخته است. همچنین حضور ایالات متحده و مداخله در سیستم باعث نزدیک شدن پاکستان و افغانستان در ادامه تحولات خواهد گردید زیرا هر دو کشور از متحدین استراتژیک ایالات متحده در جنوب آسیا محسوب میگردند. حل منازعات افغانستان و پاکستان در پرتو ادامه سیستم های منطقه ای نظام نوین دور از دسترس نخواهد بود هر چند باید پیچیدگی و ژرفای موانع و مشکلات فراروی بهبودی مناسبات دو کشور را در آینده دراز مدت در نظر داشت. اما مشکلات هند و پاکستان



بسیار پیچیده و حل این مناقشات بسیار سخت می‌باشد. در واقع حل منازعات افغانستان و پاکستان نیز تا حد زیادی تابع حل مناقشات هند و پاکستان می‌باشد. به نظر می‌رسد ایالات متحده ضمن همراهی با سیاست‌های متعادل و هم‌نوی منطقه‌ای هند سعی در کم کردن سطح مناقشات و تنش‌های فی‌ما بین هند و پاکستان خواهد نمود. اما نباید انتظار داشته باشیم ایالات متحده کوشش واقعی در حل قطعی مناقشات این دو کشور اتمی داشته باشد. ایالات متحده می‌کوشد تا ضمن حفظ روابط دوستانه خود با هر یک از دو کشور پاکستان و هند در مورد تداوم رویارویی و تهدیدات دو کشور دخالت نداشته باشد. تهدید هند از جانب پاکستان باعث کنترل حیطه عملیاتی هند در سازماندهی فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی شبه‌قاره بخصوص در سازمان منطقه‌ای سارک خواهد شد که هند، پاکستان و افغانستان به همراه چند کشور جنوب آسیای دیگر عضو آن می‌باشند. مجموع عوامل مذکور دورنمای حل قطعی منازعه افغانستان و پاکستان را مبهم مینماید. بنابراین سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در جنوب آسیا متکی بر موارد ذیل خواهد بود:

۱- حل منازعات تهدید آمیز افغانستان و پاکستان برای همسویی در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در منطقه

۲- تداوم مناقشه پاکستان و هند بصورت کنترل شده به منظور کنترل هند

۳- حضور دراز مدت در منطقه به واسطه نزدیکی با منطقه ژئوپلیتیک چین و هند و اشراف بر موقعیت ارتباطی آسیای مرکزی به شبه‌قاره و شرق آسیا از کانال جنوب آسیا.



بنابراین میتوان انتظار داشت افغانستان در این شرایط بتواند نسبت به حل منازعات خود با پاکستان از این فرصت استفاده کامل بنماید. اما باید تاکید کرد که حمایت ایالات متحده از حل این مناقشات بستگی کاملی به تعهدات و خواسته های رهبران پاکستان و افغانستان دارد. در غیر این صورت حضور ایالات متحده صرفا میتواند پوششی مقطعی برای فراموشی مناقشات افغانستان و پاکستان فراهم نماید.

اهمیت ژئواستراتژیک افغانستان در این منطقه به واسطه عوامل مذکور در بالا و نیز گسترش و تمرکز نیروهای بنیادگرا و تروریسم بین الملل از عراق و خاورمیانه به سمت جنوب آسیا مورد توجه است. پیروزی ایالات متحده در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی میتواند وجهه و پرستیژ ایالات متحده در بین کشورهای جهان را افزایش دهد و چشم انداز نظام نوین را روشن تر نموده و امیدواری بخشد.

دوم: زیرسیستم منطقه ای خلیج فارس

خلیج فارس یکی از مهمترین محورها در ژئواستراتژی ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می گردد. حجم عظیم تولید نفت و وابستگی شدید قدرت های عمده جهانی به انرژی تامینی از خلیج فارس بر اهمیت کنترل و نقش حفاظتی ایالات متحده بر منطقه خلیج فارس افزوده است. ایالات متحده از الگوهای مختلفی در سیستم منطقه ای خلیج فارس در جهت هدایت جریانات سیاسی کشورهای منطقه خلیج در راستای استراتژی مطلوب خود سود میبرد. بطور مثال حمایت از شورای همکاری کشورهای حوزه خلیج فارس بدون ایران که یکی از قدرت های منطقه محسوب میگردد یا حمایت از ادعاهای مرزی امارات در مورد جزایر سه گانه و نیز تعارضات بین کشورهای عربی حاشیه خلیج باعث وابستگی به قدرت مداخله گر در خلیج فارس میشود. ایالات متحده



اهمیت فوق العاده ای به امنیت خلیج فارس می‌دهد. از سویی امنیت خلیج فارس بر امنیت افغانستان تاثیرگذار است.

اهمیت افغانستان در رابطه با سیستم منطقه ای خلیج فارس در استراتژی نظام نوین ناشی از عوامل ذیل می باشد.

۱- کنترل خلیج فارس از خشکی با توجه به در اختیار داشتن خاک افغانستان و امکان لجستیکی مناسب و امکانات عملیاتی وسیع و مناسب

۲- قرار گرفتن ایران در بین عراق و افغانستان و تامین امنیت انتقال انرژی در خلیج فارس

۳- امکان بدیل بودن افغانستان در انتقال انرژی از آسیای مرکزی به دریاهای آزاد از طریق افغانستان

۴- استفاده از پتانسیل مذهبی کشورهای عربی خلیج فارس در افغانستان با توجه به تلاش های ایران برای ارتقا به سطح قدرت منطقه ای

۵- وابستگی متقابل امنیتی بین خلیج فارس و افغانستان و تاثیر امنیت بر ایجاد مسیر تجاری آسیای مرکزی با خلیج فارس از طریق افغانستان که پیوندهای خوبی با کشورهای عرب حاشیه خلیج دارد.

سرانجام آنچه در مورد تاثیرات متقابل زیرسیستم منطقه ای خلیج فارس با افغانستان میتوان در نظر گرفت مبتنی بر این نکته است که افغانستان هم نقش ارتباطی و ژئواکونومیکی به عنوان پل ارتباطی بین آسیای مرکزی و خلیج فارس دارد و هم نقش



ژئوپلیتیکی بواسطه روابط قدرتهای منطقهای همچون، چین، هند و ایران در رابطه با خلیج فارس.

سوم: سیستم منطقه ای چین

چین به عنوان یکی از همسایگان قدرتمند افغانستان با اینکه مرز مشترک کمی تقریباً به طول ۷۳ الی ۹۳ کیلومتر با آن دارد اما به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای اقتصادی دنیا و به عنوان قطب جمعیتی تاثیر فراوانی بر اهمیت یافتن جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی ایالات متحده در قرن فرارو دارد. چین علاقه خاصی دارد تا با تعریف جایگاه مستقل ژئوپلیتیک خود در جهان ضمن داشتن روابط نیک با ایالات متحده نسبت به کنترل اوضاع منطقه ای با مشارکت فعال و عموماً اقتصادی در اتحادیه ها و سازمان های منطقه ای اقدام نماید. اهمیت افغانستان

در زیرسیستم منطقه ای چین بیشتر امنیتی و استراتژیک است و فاقد جنبه های ژئواکونومیکی و اقتصادی میباشد. زیرا مرز مشترک دو کشور عمدتاً کوهستانی و در ارتفاعات بلند و صعب العبور رشته کوه های پامیر قرار دارد که در اواخر قرن ۱۹ جهت جداسازی مرزهای امپراطوری روسیه تزاری و هند بریتانوی در راستای سیاست «دولت حایل» به عنوان قسمتی از خاک افغانستان بصورت دالانی دنباله دار به این کشور اضافه گردید.

علاقمندی چین بیشتر در منطقه آسیای مرکزی و مشارکت در سازمان های منطقه ای با مشارکت کشورهای این حوزه میباشد بنابراین چین حضور قدرتمندی در سازمان همکاری های شانگهای دارد و با توجه به حضور روسیه به عنوان عضو اصلی و هند و



ایران به عنوان عضو ناظر اهمیت منطقه ای این سازمان با گسترش در پذیرش اعضای آن برای ایالات متحده بسیار مهم و حیاتی می باشد. هرچند تراز تجاری و مشارکت چینی ها در پروژه های بازسازی افغانستان بخصوص در چند سال اخیر گسترش خوبی داشته است اما چنانچه ذکر شد اهمیت افغانستان برای چین و نیز رابطه افغانستان با چین در استراتژی نظام نوین صرفا از لحاظ موقعیت سرزمینی و امنیتی قابل توجه است.

ایالات متحده نسبت به چین بسیار با احتیاط عمل نموده و چین از جایگاه بالایی در استراتژی ایالات متحده برخوردار است. در سفر بوش به پکن، چین به عنوان شریک استراتژیک ایالات متحده در منطقه و جهان اعلام گردید.

ایالات متحده سعی دارد با مشغول داشتن چین در مساله تایوان ضمن همکاری با چین از قدرت مانور و تمرکز چین در افغانستان و بخصوص آسیای مرکزی بکاهد. افغانستان بواسطه نفوذپذیری کمتر نسبت به چین در قیاس با کشورهای آسیای مرکزی و نیز تهدید جدی برای پاکستان در صورت نزدیکی این کشور به چین در تقابل با هند نقش برجسته ای در استراتژی ایالات متحده دارد. توازن فعلی و تحولات آینده در مناسبات قدرت بین چین، هند و پاکستان با دخالت ایالات متحده نقش مهمی در جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین دارد.

چهارم: سیستم منطقه ای آسیای مرکزی

هرچند پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کشورهای آسیای مرکزی از سلطه روسیه رهایی یافتند اما با بازپروری روسیه در جهان سیاست، باز هم آسیای مرکزی



عموماً به عنوان منطقه نفوذ روسیه شناخته می‌شود. تشکیل کشورهای مشترک المنافع با محوریت روسیه باعث تثبیت برتری قدرت روسیه در این حوزه گردیده است. اما قدرت گیری اقتصادی چین چنانچه اشاره شد باعث پیوستگی های فراوانی بین چین و آسیای مرکزی خصوصاً با تقویت سازمان شانگهای گردیده است اما خطرات اصلی اقدامات ایالات متحده در آسیای مرکزی و توافقات با این کشورها بخصوص با تشکیل شورای مشارکت برای صلح ناتو در افغانستان و آسیای مرکزی میباشد که حساسیت روسیه را بوجود آورده است.

اهمیت افغانستان برای آسیای مرکزی در تثبیت نقش افغانستان به عنوان کریدور انتقال انرژی از آسیای میانه به کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا میباشد. پیوستگی های فرهنگی و قومی این کشورها با افغانستان نیز میتواند نقشی تاثیرگذار بر همکاری و نزدیکی این کشورها با افغانستان داشته باشد. البته امنیت افغانستان عامل اساسی در برقراری این ارتباطات و استفاده از کریدور افغانستان برای آسیای مرکزی است. از سوی دیگر ایالات متحده به عنوان هژمون با توجه به مشکلاتی که با ایران دارد نیز در تقویت محور آسیای مرکزی - افغانستان و پاکستان تاکید دارد.

تاثیرپذیری و اهمیت جایگاه افغانستان در رابطه با آسیای مرکزی متاثر از چند عامل است:

- ۱- برقراری امنیت برای اعتماد کشورهای آسیای مرکزی جهت استفاده مطمئن از کریدور افغانستان به سمت پاکستان برای اتصال به آبهای آزاد و راهیابی به سمت جنوب و شرق آسیا.



۲- نحوه تعاملات چین و روسیه در رابطه با اقدامات و اهداف استراتژیک ایالات متحده در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی.

۳- حل مناقشات قومی افغانستان که پتانسیل بالایی در درگیر کردن کشورهای آسیای مرکزی در مساله افغانستان دارد.

چنانچه ایالات متحده در استراتژی خود بر حفظ روابط همکاری بخصوص با چین در آسیای مرکزی ادامه دهد و نیز بتواند در مورد نگرانی های امنیتی روسیه نیز اعتماد سازی نماید جایگاه افغانستان در رابطه با آسیای مرکزی برجسته و دارای پتانسیل بالا برای پذیرش در سازمان های منطقه ای مرتبط با کشورهای آسیای مرکزی خواهد بود که نقش مهمی در تثبیت اوضاع سیاسی و بهبود وضعیت اقتصادی افغانستان خواهد داشت. بنابراین می توان گفت اهمیت و نقش افغانستان در رابطه با آسیای مرکزی بیشتر به لحاظ موقعیت ارتباطی و ژئواکونومیکی است که می تواند بین این سیستم منطقه ای با جنوب و شرق آسیا از لحاظ اقتصادی برقرار نماید. آنچه مهم است تامین امنیت است و ثبات هم لازمه و هم پیامد داشتن چنین موقعیت ارزشمند برای افغانستان خواهد بود. زیرا وابستگی اقتصادی و ژئواکونومیک افغانستان با آسیای مرکزی در دراز مدت و تعلق ژئوپلیتیکی وابستگی بین افغانستان و این زیر سیستم منطقه ای بوجود خواهد آورد.



فصل دهم

عامل ژئوپولیتیکی بحران امنیت در افغانستان

افغانستان موقعیت بی بدیلی در آسیا و مشرف بر چهار حوزه ژئوپولیتیکی آسیای مرکزی، شبه قاره، خلیج فارس و جنوب و شرق آسیا را دارا می باشد. این موقعیت بر علاوه علاقمندی بر حضور در این جغرافیا، پویش های امنیتی جدیدی را نیز خلق کرده می توان از آن به عنوان، مهم ترین عامل بحران امنیت در افغانستان یاد کرد. بنابراین می توان انتظار داشت حضور و دسترسی مستقیم به این کشور می تواند ارزش بالایی در ژئواستراتژی های قدرت های بزرگ بخصوص ایالات متحده آمریکا به عنوان هژمون نظم جدید جهانی داشته باشد. تحولات چند قرن گذشته در منطقه نشان می دهد که اهمیت استراتژیک افغانستان همواره حفظ و تحولات قابل پیش بینی آینده نیز نشان از تداوم حفظ ارزش های استراتژیکی و ژئوپولیتیکی^{۱۶} افغانستان در قرن پیش رو را دارد. افغانستان اما هیچ گاه نتوانسته است از این ارزش های بالقوه جغرافیایی خود در راستای حفظ ثبات، امنیت و بهبود وضعیت اقتصادی افغان ها سود ببرد. اما میزان آگاهی دولت

^{۱۶} ژئوپولیتیک علم مطالعه، عوامل مهم و اثر گذار سیاست را بر جغرافیا گویند. این اصطلاح برای اولین بار

توسط هر تسل در سال ۱۷۹۶ بکار برده شد



مردان افغانستان از درک موقعیتی که این کشور دارد و امکاناتی که در دوره کنونی فراروی این کشور موجود است می‌تواند نوید بهره‌مندی این کشور از مزایای موقعیت جغرافیایی اش را در پرتو سیاست بزرگ امنیتی منطقه به این کشور را به دنبال داشته باشد.

برعلاوه، افغانستان یک سرزمین کوهستانی و بن بست در غرب آسیا بدون نفت و مواد خام استراتژیک است، که فقط به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیکی اش به عنوان دروازه هندوستان و حایل بین روسیه و اقیانوس هند و همچنین به عنوان پل ارتباطی غرب به شرق جهان برای قدرت‌های جهانی حائز اهمیت بوده است. همچنین کشوری مان افغانستان جزء ریملند^{۱۷} جهانی هستند و کلاً کشورهای ریملند پل ارتباطی شرق به غرب جهان نیز محسوب می‌شوند. نیکولاس اسپایکمن در مقام رد پاسخ به تیوری مکیندر (سرزمین قلمرو و محور جغرافیایی تاریخ)، مدعی شد که ناحیه اصلی در طرف هارتلند، منطقه (هلالی) پیرامونی داخلی است. وی این ناحیه را «منطقه پیرامونی» یا «منطقه حاشیه‌ای» نام داد که کنترل بر آن می‌توانست نیروی هارتلند را خنثی سازد. دلیل اهمیت دادن اسپایکمن به ریملند، در مقایسه با هارتلند^{۱۸}، از این جهت بود که به اعتقاد وی، این منطقه امکان تحرک قدرت بری و بحری را بهتر فراهم می‌سازد. از

^{۱۷} بر اساس تیوری هارتلند هر کس منابع انسانی و فیزیکی اوراسیا واقع بین آلمان و سبیری مرکزی را در اختیار داشته باشد می‌تواند جهان را کنترل کند. این تیوری توسط جغرافی‌دان انگلیسی، سر هالفورد مکیندر در مقاله‌ای در سال ۱۹۰۴ و سپس در کتاب وی در سال ۱۹۱۹ منتشر شد.

^{۱۸} از جمله نظریه‌های که در مباحث ژئوپلیتیک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نظریه تیوری سرزمین حاشیه‌ای «ریملند» از نیکلاس- اسپایکمن می‌باشد. این تیوری به سرزمین‌های حاشیه‌ای اروپا، خاورمیانه، آسیای جنوبی و خاور دور اهمیت بسیار می‌دهد و آن‌ها را همچون کلیدهای امنیت ایالات متحده آمریکا تلقی می‌کند.



طرف دیگر بیشترین منابع نیروی آن به آسانی و سهولت ارتباطات در این بخش از جهان وجود دارد. به هر حال از جنگ جهانی دوم تا کنون امریکا با اصرار تمام و با استفاده از همین نظریه تلاش می کند در این منطقه، یک گروه دفاعی ایجاد کند. در واقع امریکا قلمرو جغرافیایی ریلمند را به عنوان یک موقعیت تدافعی در نظر می گیرد و با توجه به جنگ های منظم گذشته، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی در این موضع تدافعی؛ نفوذی صورت گیرد و تحت هیچ شرایطی ژئواستراتژیکی ریلمند را قبول نمی کند. نگاهی به استراتژی نظامی ایالات متحده امریکا در پایان قرن بیستم، مؤید این نظریه است که این کشور قلمرو جغرافیایی ریلمند را هنوز برای خود یک منطقه حیاتی میدانند. به همین دلیل، افغانستان پس از جنگ سرد در مقطعی از سوی ایالات متحده به فراموشی سپرده شد اما حوادث تروریستی ۱۱ سپتمبر باردیگر افغانستان را در کانون توجه استراتژیست های ایالات متحده قرار داده است. ایالات متحده تاکنون با دو توافقنامه ی استراتژیکی که با افغانستان امضاء نموده است نشان داده که افغانستان جایگاه مهمی در ژئواستراتژی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه بزرگ دارد. از سوی دیگر افغانستان کشوریست که در طول قرون گذشته همواره در عرصه های بزرگ ژئوپلیتیکی مدنظر قدرت های جهانی قرار داشته است و شکل گیری تحولات سیاسی افغانستان تا حدود زیادی متأثر از جایگاه ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی^{۱۹} این کشور در آسیا بوده است. در زمانی برای دستیابی به شبه قاره و در موقعیتی خط مقدم رویارویی

^{۱۹} ژئواستراتژی به بررسی روابط فی مابین استراتژی و عناصر جغرافیایی می پردازد. عناصر ثابت ژئوپلیتیک شالوده ژئواستراتژیکی را تشکیل می دهد چرا که عناصر طبیعی تأثیر عمیقی در کاربرد ابزار و امکانات دارد. ابزار و امکانات با توجه به شرایط جغرافیایی انتخاب شده و مورد استفاده قرار می گیرد



دو بلوک ایدئولوژیکی شرق و غرب در جنگ سرد و در حال حاضر در کانون مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی و ملاحظات ژئواستراتژیکی و ژئوپلتیکی دیگر، همواره نقش افغانستان برجسته بوده و در عین زمان کانون داغ نزاع میان کشور های بزرگ و منطقه ای محسوب شده است. در این بحث قصد داریم با در نظر داشت ژئواستراژی ایالات متحده در خاور میانه به نقش و جایگاه افغانستان در این ژئواستراتژی و اهمیت این کشور در ارتباط با سیستم های جغرافیایی منطقه ای پردازیم. به نظر می رسد جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی ایالات متحده فراتر از عملیات نظامی آمریکا و هم پیمانانش در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در مقطع کنونی خاورمیانه هرروز شفاف تر می شود. تامین امنیت سیستم نوین بین المللی در سیستم های چندگانه منطقه ای و نیز تامین امنیت انرژی از جمله عوامل مهم در اهمیت افغانستان برای استراتژی های بلند مدت ایالات متحده و رای مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در منطقه می باشد. ایالات متحده آمریکا بر حضور دراز مدت خود در افغانستان تاکید دارد، حتی زمانیکه بحث خروج نظامی این کشور از افغانستان مطرح می شود، هیچ گونه تمایل عینی امریکا مبنی بر خروج از این کشور دیده نمی شود. جرج بوش مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در افغانستان را طولانی مدت می دانست. به همین منظور ایالات متحده تاکنون دوبار در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ میلادی توافقینامه استراتژیک با افغانستان امضاء نموده است. در این توافقینامه ها علاوه بر همکاری های دولتی در مبارزه با تروریسم و مواد مخدر، همکاری های اقتصادی و بازسازی افغانستان، به همکاری های امنیتی و سیاسی درازمدت در افغانستان تاکید گردیده است. آنچه مهم به نظر میرسد این نکته است که و رای مباحثی چون مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی که مهم ترین دلایل حضور آمریکا



و جامعه جهانی در افغانستان حضور طولانی مدتی داشته باشد؛ به عبارتی اهمیت افغانستان و جایگاه آن در ژئواستراتژی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه بزرگ تر شاید پاسخ کلید حل معمای علاقمندی ثابت استراتژی ایالات متحده به افغانستان باشد. همچنین افغانستان همواره یکی از اضلاع ثابت استراتژی امنیتی ایالات متحده در جهان محسوب می گردد. هنری کسینجر در این مورد می نویسد "مشکل امنیتی غرب همواره چگونگی اداره سرزمینی است که در مثلث بین پولند، افغانستان و ولادی وستوک واقع شده است. این مشکلی است که در طول چند صد سال گذشته همواره وجود داشته است".

شرایط پس از جنگ سرد به گونه ی بود که ایالات متحده به عنوان ابر قدرت پیروز امکان یافت تا دکترین نظم نوین جهانی را به عنوان مشی استراتژیک دولت ایالات متحده در قرن پیشرو معرفی نماید. «جورج بوش، پدر و رئیس جمهور وقت آمریکا در یک پیام رادیویی خطاب به جهانیان در تعطیلات آخر بیسته اپریل ۱۹۹۱ تئوری نظم نوین جهانی را به عنوان استراتژی ملی آمریکا پس از جنگ سرد اعلان کرد و افزود جهان به این نتیجه رسیده است که نه نظام چند قطبی و نه نظام دو قطبی، بلکه تنها نظام تک قطبی است که میتواند صلح و امنیت جهان را تضمین کند و اینک ایالات متحده آمریکا بدلیل قدرت اقتصادی و نظامی بی رقیب بیش از هر کشور دیگری استحقاق رهبری نظام تک قطبی را دارد. اما خصوصیات این استراتژی ملی چیست و نظام نوین جهانی چگونه قابلیت عملیاتی و کاربردی در نظام بین الملل می یابد. افغانستان که در دوره جنگ سرد اهمیت ژئواستراتژیک برای غرب در راستای تهدیدات اتحادی جماهیرشوروی یافته بود در مقطعی پس از جنگ اهمیت



ژئواستراتژیک خود را از دست داد. اما تحولات پس از ۱۱ سپتامبر نقش مهمی در باز خیزی نقش مهم و حیاتی ژئواستراتژیک افغانستان در سطح جهانی داشت. این اهمیت در مسیر تحولات سیاسی در نظام بین الملل در طی چند دهه آینده حفظ خواهد شد چه در سطح هژمونیک جهانی ایالات متحده و چه در سطح سیستم های منطقه ای و رای حضور هژمون جهانی. زیرا موقعیت استراتژیک افغانستان در کانون چند سیستم منطقه ای مانند شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه بزرگ، خلیج فارس و چین همچنان پابرجا خواهد بود. افغانستان بنام کشوری که در مرکز نظام سیاست های نوین در خاورمیانه قرار گرفته متاثر از چند سیستم منطقه ای است که جایگاه و اهمیت آن را در نظام نوین جهانی^{۲۰} مشخص می نماید. افغانستان در نسبت با هر یک از این سیستم ها نقش خاصی را به عهده می گیرد که مجموعه نقش ها اهمیت و جایگاه این کشور را در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی مشخص می نماید. این چند پارچگی سیستمی از نتایج ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی است که نظام نوین جهانی یکی از نمودهای بارز آن بشمار میرود و جهت برقراری این نظام ایالات متحده به عنوان هژمون نظام جدید سعی در کنترل و مدیریت سیستم بین الملل دارد.

همچنین اقدام دولت افغانستان در سیاست داخلی مبتنی بر تقویت پروسه دولت-ملت سازی نسبت به اعتماد سازی بین اقوام مختلف در افغانستان که امکان واگرایی سیاسی بالایی نسبت به کشورهای همسایه دارند را باید توجه کرد. امنیت داخلی افغانستان، گسترش همکاری های منطقه ای و نیز بالا رفتن حجم سرمایه گذاری ها را در افغانستان

^{۲۰} ژئوپولیتیک نظم نوین جهانی به دوره تاریخی علم و مطالعه دیدگاه های ژئوپولیتیک اشاره دارد که بعد از ختم جنگ سرد و

برتری کامل امریکا بر جهان، حاکم شد.



به دنبال خواهد داشت و اعتماد کشور های آسیای مرکزی را برای اعتماد به کریدور انتقال انرژی به دریای عمان از طریق افغانستان افزایش خواهد یافت. شروع این پروژه بر تثبیت و تامین فضای اعتماد برای برقراری ثبات در افغانستان را نیز بیشتر خواهد نمود و همکاری و تشریک مساعی کلویی از کشورهای همسایه ذی نفع را نیز در پی خواهد داشت. بنابر این، افغانستان در یک موقعیت ژئوپلیتیکی قرار دارد که از تمامی کشورهای منطقه تاثیر می پذیرد. از ترکیه، عربستان، کشورهای آسیای مرکزی و همچنین از ایران، پاکستان و هند تاثیر خواهد پذیرفت. پس تحولات و فرایندهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه، بر افغانستان تاثیر جدی خواهد گذاشت. اما مربوط به ظرفیت های افغانستان است که از این موقعیت و تاثیر پذیری می تواند تاثیر هم بگذارد یا خیر؟

با مدنظر داشت موقعیت حساس ژئوپلیتیکی افغانستان و پویش های متخاصم امنیتی که در منطقه وجود دارد، افغانستان می تواند از این جو تخاصم آمیز در منطقه به نفع خود استفاده کند و این مهم تنها با درک درست وضعیت منطقه توسط دولت مردان افغانستان ممکن است. در حالیکه اگر عدول از قواعد بازی و اغفال در درک حساسیت های موجود با روال کنونی ادامه یابد، وضعیت امنیتی افغانستان، همچنان بحرانی خواهد ماند. امنیت افغانستان با تحولات ها منطقه ای گره خورده است و برای دستیابی به امنیت دولت مردان افغانستان باید امنیت جستجو در این دو مجموعه و به طور گسترده در سه مجموعه مذکور جستجو کنند. افغانستان به داشتن موقعیت ژئواستراتژیک وصل کننده آسیای مرکزی به جنوب آسیا است، کشورهای آسیای مرکزی تلاش دارند تا از انحصار روسیه خارج شوند و از سوی پاکستان و هند نیازمند



انرژی آسیای مرکزی هستند که این دو کشور را به هدف مناسب برای کشورهای آسیای مرکزی مبدل می‌کند. دستگاه دیپلماسی افغانستان می‌تواند از این موقعیت استفاده نماید و امنیت اقتصادی افغانستان را افزایش دهند. الگوهای دوستی و دشمنی نیز بر امنیت منطقه تاثیرگذار است که افغانستان با اتخاذ رویکرد دقیق نباید به میدان نبرد میان قدرت‌های منطقه مبدل شود. تحلیل دقیق از محیط امنیت منطقه می‌تواند راهگشایی رسیدن به امنیت باشد و به همین دلیل باید برای رسیدن به امنیت باید منطقه‌ای اندیشید.



فصل یازدهم

بحران امنیت در افغانستان از منظر مجموعه امنیتی منطقه ای

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای^{۲۱} که در عصر حاضر نقش مهمی در تحلیل و تبیین مسایل سیاسی و امنیتی در کشورهای مختلف جهان بازی می‌کند و تصویر خاصی از تعاملات امنیتی و سیاسی آن مناطق ارائه می‌دهد، از اهمیت خاصی بر موقعیت جغرافیایی کشورها مبتنی بر برداشت‌های سیاسی و امنیتی برخوردار است. عنایت وافر بر موقعیت ژئوپلیتیکی کشورها، تأثیرپذیری آن‌ها از تعاملات سیاسی و امنیتی پیرامونی و ایجاد چارچوب منظم برای تحلیل و تبیین چالش‌ها و فرصت‌های امنیتی - سیاسی، از زمره دست‌آوردهای نظریه امنیتی منطقه‌ای در عصر حاضر است که این نوع برداشت‌ها، شدیداً تحت شعاع نظریه‌های مطالعات امنیتی (مکتب کپنهاگ^{۲۲}) قرار دارد. در تحلیل حاضر، نظر به خصوصیت پویا و دینامیک سرشت سیاسی و تحول

^{۲۱} مجموعه امنیتی منطقه ای بر دیدگاه‌های نشأت گرفته از مکتب کپنهاگ اشاره دارد که یک منطقه خاص نظر به اشتراکات عام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی و وجود چالش‌های مشترک و فرصت‌های عام میان کشورهای یک حوزه ای جغرافیایی شکل می‌گیرد.

^{۲۲} مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی یک مکتب فکری است که در کتاب باری بوزان به نام «مردم، دولت‌ها و هراس: مسئله امنیت ملی در روابط بین‌الملل»، که اولین بار در سال ۱۹۸۳ انتشار یافت، ریشه دارد. مکتب کپنهاگ تأکید خاصی بر جنبه‌های اجتماعی امنیت دارد. «باری بوزان»، «اولی ویور» و «جاپ دو ویلد» از جمله نظریه پردازان این مکتب هستند.



مفهومی در نظریه‌های ژئوپلیتیک و مطالعات امنیت، تلاش می‌شود تا بحران امنیتی و سیاسی افغانستان با در نظر داشت موقعیت ژئوپلیتیک و تأثیرپذیری آن از مجموعه امنیتی منطقه‌ای، واکاوی و حلاجی مختصر گردد و حاصل آن مجموعه پیشنهادهایی باشد که راه بیرون رفت از بحران حاضر را نشان می‌دهد. در ضمن، هدف این نوشتار بررسی جایگاه افغانستان در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است که با تغییر روابط دوقطبی جنگ سرد، مناطق و جایگاه کشورها در آن نقش مهمی در تحلیل‌های امنیتی پیدا کرد؛ اما اثرگران مختلف درباره جایگاه کشورها در مناطق امنیتی دیدگاه‌های متفاوتی دارند.

افغانستان از جمله کشورهایی است که در مورد آن رویکردهای مختلفی وجود دارد و آن را در مجموعه‌های امنیتی گوناگونی قرار می‌دهد. پرسش اصلی نوشتار حاضر، این است که افغانستان در کدام مجموعه امنیتی منطقه‌ای قرار می‌گیرد و چرا متأثر از تمام کمربندهای امنیتی (مجموعه‌های امنیتی) پیرامونی است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که افغانستان با توجه به نزدیکی جغرافیایی، وابسته‌گی‌های امنیتی، گسترش روابط اقتصادی و وجود الگوهای دوستی و دشمنی با کشورهای جنوب آسیا، در مجموعه امنیتی منطقه آسیای جنوبی قرار می‌گیرد. برای بررسی این فرضیه از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای استفاده می‌شود.

روش آزمون فرضیه، مبتنی بر روش‌های مقایسه‌ای و برهان خلف است. با استفاده از این روش، ابتدا نشان داده می‌شود که با وجود شباهت‌های فراوان افغانستان با



کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی، کمربند امنیتی مستقل ایجاد شده توسط چین و کمربند امنیتی جنوب آسیا و عوامل متعددی که سبب می‌شود افغانستان خارج از سه مجموعه امنیتی نخست واقع شود، مورد توجه قرار گیرد. سپس با توجه به شاخص‌های شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی، روابط افغانستان با منطقه آسیای جنوبی و به‌ویژه دو قدرت تأثیرگذار در این منطقه یعنی هند و پاکستان بررسی می‌شود.

یافته‌های این نوشتار حاکی از آن است که با تشدید رقابت هند و پاکستان در افغانستان، حضور این کشور در مجموعه امنیتی آسیای جنوبی به واقعیت نزدیک‌تر است و بیش‌ترین تأثیر را از این مجموعه امنیتی کسب می‌کند. در این خصوص، نظریه‌های ژئوپلیتیک که در شروع سده بیست از اهمیت بسزایی برخوردار بود، با اختراع موشک‌های قاره‌پیما و ظهور نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل عملاً اهمیت خود را از دست داد؛ اما با آن هم مکتب امنیتی کپنهاگ بر اهمیت منطقه و ژئوپلیتیک آن تأکید می‌کند و تحلیل جدیدی را از تعاملات سیاسی، امنیتی و ژئوپلیتیکی ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان مدخلی برای ارزیابی متنی آن حساب شود. گونه‌شناسی تهدید از منظر این مکتب از نوع نزدیک به معنا که تهدید در مجاورت جغرافیایی قرار دارد، فرض را بر این می‌سازد که این مجاورت جغرافیایی نه تنها زمینه را برای مهار چالش‌ها مساعد می‌کند، بلکه امکان استفاده از فرصت‌ها را نیز مهیا می‌سازد.

باری بوزان، نظریه‌پرداز مشهور مطالعات امنیتی مرتبط به مکتب کپنهاگ به این عقیده است که برای درک بهتر امنیت باید سطح تحلیل را از سطح جهانی به سطح



منطقه‌ای تقلیل داد تا تصویر واضحی از تعاملات امنیتی و سیاسی هر منطقه به دست آید. بوزان، کشورهایی که در یک محدوده جغرافیایی بر روند امنیت و ناآمنی بالای یک دیگر تأثیرگذار هستند را مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعریف می‌کند. این مجموعه امنیتی منطقه‌ای شامل یک سری ویژگی‌هایی است که هر واحد مجموعه امنیتی منطقه‌ای بر اساس آن تعریف و تحولات سیاسی و تعاملات امنیتی‌اش بر مبنای آن تحلیل و ارزیابی می‌شود. در یک نگاه کلی، مکتب کپنهاگ اساساً در جنب مجاورت جغرافیایی، الگوهای دوستی و دشمنی، وجود فرهنگ مشترک اجتماعی، موجودیت یک یا دو قدرت منطقه‌ای و نفوذ یک ابرقدرت از جمله الزامات و جز لاینفک یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای حساب می‌شود. اگر نگاه کلی به موقعیت افغانستان داشته باشیم و تعاملات پیرامونی آن را در نظر بگیریم، در می‌یابیم که این کشور نه تنها شامل هیچ مجموعه امنیتی منطقه‌ای پیرامونی خود به صورت مستقیم و مطلق نمی‌شود، بلکه متأثر از رقابت ناسالم اعضای هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای پیرامونی خود (آسیای مرکزی، سیستم مستقل امنیتی چین، خاورمیانه و جنوب آسیا) است که این کشور را به گونه سخت افزاری تحت تأثیر خود قرار داده و به بحران امنیتی و سیاسی آن افزوده است. در حالی که تمام ویژگی‌های یک مجموعه امنیتی را داشته است و به سه کمر بند امنیتی به اساس این ویژگی‌های تعلق می‌گیرد. ولی علی‌رغم آن، وجود تناقض در پویش‌های امنیتی موجود و شکل‌گیری متضاد ائتلاف‌ها در منطقه، این نگاه را الزامی می‌سازد تا دیده شود که کدام مجموعه امنیتی منطقه بیش‌تر از لحاظ ماهیت تهدید و ایجاد فرصت‌ها برای افغانستان مقرون‌تر است. در ضمن، باید وضاحت داده شود که چرا افغانستان علی‌رغم مجاورت جغرافیایی با سه کمر بند اولی، نتوانسته است



نگاه‌های منطقه‌ای بازی گران هر کمر بند امنیتی را در جهت ایجاد فرصت‌سازی برای بهبود امنیت خودش جلب کند.

با یک نگاه کلی می‌توان استدلال کرد که تعاملات گذشته حتی قبل از جنگ سرد، پوشش‌های امنیتی عصر بازی بزرگ، تصویر واضحی از تداخل مولفه‌های موجود را نمایش داده و ایجابات آن‌را جهت تأثیرگذاری بیش‌تر در این خصوص به نمایش می‌گذارد. پوشش‌های امنیتی از زمان بازی بزرگ نشان داده است که افغانستان بیش‌تر متأثر از مجموعه امنیتی جنوب و آسیای مرکزی بوده است. در آن زمان افغانستان به عنوان دولت حایل میان هند بریتانوی و روسیه تزاری شناخته شده بود و هرازگاهی انگلیس‌ها و یا هم روس‌ها به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم از شاهان و سرداران افغان در جهت تضعیف دیگری استفاده می‌کردند.

افغانستان در دوران جنگ جهانی اول و دوم بی‌طرفی اتخاذ کرد؛ اما با پیوستن افغانستان به بلوک شرق در اواخر دهه بیستاد میلادی، معادلات امنیتی در منطقه برهم خورد و افغانستان به مکانی برای تلافی‌جویی ایالات متحده مبدل شد. ایالات متحده با تمویل مجاهدین افغان نقش مهمی در زمین‌گیر کردن شوروی در خاک افغانستان بازی کرد. با پایان جنگ سرد، افغانستان نیز اهمیت ژئوپلیتیک خود را در منطقه از دست داد؛ اما اتفاقات یازده سپتامبر دوباره افغانستان را به مرکز توجه قدرت‌های بزرگ برگشتاند. حضور قدرت‌مند و نظامی امریکا و متحدانش در افغانستان، این کشور را به محراق توجه بازی‌های امنیتی و سیاسی مبدل کرد که بیش‌ترین فعل و



انفعالات امنیتی در محدوده آن اتفاق می‌افتد. به همین منظور برای رسیدن به امنیت پایدار باید نگاه سیاست‌گذاران افغان منطقه‌ای باشد تا جهانی. یعنی برای تأمین امنیت به مفهوم علمی، باید تمام فعل و انفعالات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست‌محیطی و بالاخره امنیتی در منطقه به عنوان مولفه‌های تأثیرگذار بر امنیت افغانستان در نظر گرفته شود و حاصل این برداشت درون‌نگری و بیرون‌نگری عمیقی باشد تا تحلیل‌های برخاسته از آن، درک عمیق از بحران امنیتی و سیاسی را نشان دهد.

پس برای درک بحران امنیتی و سیاسی افغانستان با در نظر داشت مجموعه‌های امنیتی منطقه و تأثیرپذیری این کشور از آن، باید چهار اقدام فوری و عمده را انجام داد: اول، آسیب‌شناسی دقیق از موقعیت افغانستان و تأثیر پویش^{۳۳}‌های منطقه‌ای بر وضعیت امنیتی و سیاسی آن. دوم، تحلیل و برآورد موثق و عمیق از وضعیت امنیتی منطقه و تأثیرات متقابل تحولات امنیتی - سیاسی آن بر وضعیت امنیتی افغانستان. سوم، پیشنهاد راهکارهایی که بتواند پاسخ‌گوی چالش‌های کنونی امنیتی باشد. چهارم، تلاش در جهت ایجاد دکترین امنیتی و کوشش در جهت هماهنگ‌سازی موضوع امنیت افغانستان با پویش‌های امنیتی منطقه. مثلاً در حال حاضر افغانستان به طور ناخواسته به میدان رقابت دو قدرت منطقه‌ای (هند و پاکستان) مجموعه امنیتی جنوب آسیا مبدل شده است. هرازگاهی که افغانستان به سمت هند متمایل شده، واکنش شدید پاکستان

^{۳۳} پویش در اصل به معنای حرکت و فعالیت پی‌گیر در جستجوی چیزی را گویند. در مطالعات امنیت، پویش‌های امنیتی، فعل و انفعالات امنیتی‌ای را گویند که به سبب آن ساختارهای امنیتی یک منطقه خاص دچار تحول شده و نتیجه آن از دو حالت خالی نیست: وخامت و یا بهبودی در وضعیت امنیتی یک منطقه و دوم ایجاد و یا انحلال ائتلاف‌های امنیتی از طرف بازیگران متعدد در یک حوزه جغرافیایی امنیتی. نویسنده



را در پی داشته است و از سوی دیگر افغانستان با پاکستان بیشترین خط مرزی را دارد. این خط مرزی طولانی به نام دیورند، هر دو کشور را به دو همسایه استراتژیک امنیتی تبدیل می‌کند که به صورت مستقیم از تحولات امنیتی و سیاسی هم‌دیگر متأثر می‌شوند. از سوی دیگر، وجود گروه‌ها و شبکه‌های تروریستی در آن سوی خط دیورند، تأثیر مستقیم بر امنیت افغانستان داشته است. گروه‌های تروریستی در مقیاس کوچک و بزرگ، ثبات سیاسی افغانستان را به چالش کشیده‌اند. افغانستان در چهار دهه گذشته لانه امنی برای شبکه‌های تروریستی بوده است و این شبکه‌ها رابطه نزدیک با گروه‌های تروریستی در آسیای جنوبی و آسیای مرکزی دارند که امنیت هر دو مجموعه امنیتی را متأثر می‌سازد. قاچاق مواد مخدر از موارد دیگری است که امنیت افغانستان را مختل می‌کند و افغانستان را به بزرگ‌ترین تولیدکننده مواد مخدر در سطح جهان مبدل ساخته است. روندهای مذکور حاکی از آن است که امنیت افغانستان با تحولات منطقه‌ای گره خورده است و برای دستیابی به امنیت در افغانستان، دولت‌مردان باید امنیت این کشور را به طور گسترده، در سه مجموعه مذکور جست‌وجو کنند. افغانستان به داشتن موقعیت ژئواستراتژیک وصل‌کننده آسیای مرکزی به جنوب آسیا است. کشورهای آسیای مرکزی تلاش دارند تا از انحصار روسیه خارج شوند و از سویی هم پاکستان و هند نیازمند انرژی آسیای مرکزی هستند که این دو کشور را به هدف مناسب برای کشورهای آسیای مرکزی مبدل می‌کند. دولت افغانستان می‌تواند از این موقعیت استفاده کند و امنیت اقتصادی افغانستان را افزایش دهد. الگوهای دوستی و دشمنی نیز بر امنیت منطقه تأثیرگذار است. افغانستان نباید به میدان نبرد میان قدرت‌های منطقه مبدل شود. تحلیل دقیق از محیط امنیتی منطقه



می تواند رمز رسیدن به امنیت باشد و به همین دلیل باید برای رسیدن به امنیت منطقه ای دکرترین امنیتی خود را معطوف به موضوعات امنیتی منطقه ای ساخت. اگرچه، پویش های امنیتی داخلی افغانستان در دوران پس از جنگ سرد که به شکل جنگ های داخلی تداوم یافت، منجر شده است تا از پیوسته گی پویش های امنیتی دو منطقه جنوب آسیا و خاورمیانه جلوگیری کند و خودش نیز در هیچ یک از مجموعه های امنیتی منطقه ای قرار نمی گیرد، اما تحولات بعدی سیاسی و امنیتی این کشور نشان از تأثیرپذیری آن از مجموعه امنیتی جنوب آسیا دارد. تحولات امنیتی در سطح منطقه نشان می دهد که پیوسته گی نزدیک و غیر قابل انکار کشورهای ضعیف و دچار بحران مانند افغانستان در منطقه که شدیداً از بحران ناامنی و سیاسی رنج می برند، متأثر از مجاورت جغرافیایی آنها با مجموعه های امنیتی پیرامونی است. وجود رقابت شدید میان کشورهای پیرامونی و ایجاد تنش های برخاسته از آن، در واقع شدت و اوج بحران امنیتی افغانستان را در درازمدت نشان می دهد. پس برای تحلیل و ارایه پیشنهادهای موثر در این زمینه تذکر چند نکته الزامی است: اول، نگاه علمی به مجموعه امنیتی که مکتب امنیتی کپنهاگ آن را پیشنهاد می کند و سطح تحلیل را از واحدهای کوچک به بزرگ به گونه قیاسی با در نظر داشت تحولات سیاسی و امنیتی رهنمود می شود، تأثیر شگرفی بر ارزیابی و تحلیل وضعیت کشورهای دچار بحران و در مانده ای مانند افغانستان دارد. دولت مردان افغانستان جدا از مسایل بین المللی و تحولات تأثیر گذار آن بر محیط امنیتی افغانستان، باید بر آورد علمی و مبتنی بر برداشت های واقع بینانه از وضعیت امنیتی این کشور و محیط پیرامونی آن داشته باشند. برداشت های سنتی و روی کردهای بی نتیجه در قبال تشدید بحران امنیتی افغانستان ممکن به ایجاد تحول



مثبت در امر تأمین افغانستان منتهی نشود. دوم، طرح و تدوین دکترین امنیت ملی و انطباق آن با تحولات امنیتی پیرامونی می‌تواند گره‌گشای معضل کنونی در افغانستان باشد. طرح مذکور از یک طرف اگر منجر به ایجاد پویایی و تحرک در عمل کرد سیاسی و امنیتی افغانستان در منطقه می‌شود، از طرف دیگر، برآورد علمی آن مبتنی بر درک واقعیت‌های عینی در محیط پیرامونی امنیتی افغانستان خواهد بود تا زمینه را برای تعامل با آن مساعد سازد. سوم، تدوین دکترین دفاعی مبتنی بر اصول روش‌های علمی و در سطح کلان دکترین امنیت ملی. این روش بر علاوه تقسیم‌بندی وظایف برای مقابله با بروز هرگونه چالش امنیتی و سیاسی، باعث می‌شود تا در سه سطح تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی، تصویر واضح از وضعیت و برآوردهای امنیتی تازه از آن به دست آید. پس با اطمینان می‌توان گفت که اگر به نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای به عنوان ساده‌ترین راه تحلیل پویش‌های امنیتی توجه و واقعیت عینی در تحولات امنیتی در منطقه به اساس آن تخمین شود، می‌توان بر مشکلات سیاسی و امنیتی افغانستان فایق آمد.



فصل دوازدهم

جنگ و شورش گری عامل مهم بحران امنیت در افغانستان

پدیده هراس افگنی در افغانستان جز شناختی هویت افغانستان در میان سائر ملل جهان شده است. انتحار، ترور، وحشت و انجام خشن ترین حملات مرگبار و خونین علیه منافع و محلات ملکی، در تقویت این نام هویتی برای افغانستان مهم بوده است. بحث تروریزم اگرچه مستلزم یک کاوش پیگیر و متداوم است، اما ریشه های تروریزم در سال اخیر در افغانستان به نسبت جنگ های دنباله دار در این کشور بسیار عمیق بوده است. در این مبحث سعی بر آن است تا میزان و گسترش فعالیت ها و حملات مرگبار، گروه طالبان و همپیمانان خارجی آنان به مقیاس بزرگ و هم دور نمای بحث گفتگوی های صلح در چهارچوب عوامل منطقوی و جهانی آن مورد کاوش و ریشه یابی قرار گیرد.

تشدید حملات گروه های هراس افکن در اکثر ولایت های افغانستان نشان از وخامت اوضاع دارد. بنابر بعضی بر آورد های سازمان تحقیقی در این خصوص، گراف تشدید حملات در افغانستان در دو سال اخیر ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ سیر صعودی خود را پیموده است.



به اساس یافته های موجود حملات طالبان در سال های مذکور، بی پیشینه عنوان شده که شامل حملات بالای اهداف ملکی و نظامی بوده است. حملات طالبان بالای اهداف مشخصی از شکل تعرض گوریلایی بالای اهداف کوچک و بزرگ به مقیاس بالاتری به شکل جنگ جبهه یی ارتقا یافته است. تغییر تاکتیک در نحوه جنگ در نزد طالبان نتیجه سیاست های غلط در امر رویدست سیاست های تسامح جویانه، عنوان شده می تواند. اوج گیری حملات خونین این گروه و گروه های موتلف آن؛ وضعیت در صحنه سیاسی و نظامی را وخیم ساخته است. اما یک نکته قابل درک است که توانمندی نیروهای امنیتی افغانستان هم به مقیاس بالاتری جلب توجه میکند. بار جنگ ۴۱ کشور جهان زیر نام "نبرد علیه هراس افگنی جهانی" بردوش های نیروهای امنیتی افغان که از لحاظ تخنیکی و تجهیزاتی نیازمندی های وافر دارند؛ افتیده است. تغییر نحوه جنگ شاید در درازمدت نتیجه جنگ را تغییر دهد. اما تغییر آنی در در طریق جنگیدن در برابر نیروهای امنیتی سوال های زیادی را خلق کرده است که یک گروه غیر منظم از لحاظ ساختاری و چریکی و از لحاظ جنگی؛ چطور قادر می شود تا در طول یکی دو سال شیوه جنگی خود را تغییر دهد و به جنگ منظم جبهه یی پردازد؟

از سوی دیگر، شیوه جنگی و عملیاتی طالبان به طور ساختاری در سال ۲۰۱۹ در ۴۱ حمله بر ولسوالی های افغانستان بطور میانگین ۱۰۰ نفر بوده است ولی این رقم در سال ۲۰۲۰ به ۱۳۱ حمله بر ولسوالی ها و اهداف ملکی و نظامی رسیده است. این قابلیت نمی تواند تنها مدیون ابعاد و فاکتور های داخلی باشد، بل عوامل خارجی هم بطور



فزاینده ای در تغییر شیوه جنگ و صعود گراف حملات بالای اهداف اعم ملکی و نظام نقش موثر و تعیین کننده ای داشته است.

طالبان در سال ۲۰۲۱ قادر شدند تا سه عملیات تحرکاتی و نظامی را در مقیاس بزرگتر و متفاوتتر از گذشته راه اندازی کنند. حملات وسیع بطور جبهه یی بالای ولایت های قندوز، هلمند و فاریاب نمونه های مصداقی واضح و انکارنا پذیر این نوع تحرکات هستند. اگرچه حجم این حملات به مقیاس بزرگ آن، توانمندی طالبان را از لحاظ نظامی نشان میدهد ولی مقاومت و دفع آن بطور فوری تغییر را در ظرفیت نیروهای امنیتی افغان نمایان ساخته و امیدوار خلق میکند. تاکتیک عملیاتی طالبان همزمان با هماهنگی جنگ در چند جبهه وسیع، نشان میدهد که دست های قوی در نحوه کنترل جنگ در میدان های گرم نبرد در افغانستان نقش دارند. واگره طالبان توانمندی همزمان چندین عملیات نظامی به مقیاس بزرگ را به هدف تسخیر ولایت های مهم و شاهرگ های ارتباطی مرکز با ولایت های مختلف را ندارند.

علی رغم چالش های موجود، در برابر نیروهای امنیتی، این نیروها قابلیت رزمی قابل توجهی را در جهت طرد و دفع این نوع حملات از سوی طالبان نشان داده اند و امیدواری های را در جهت برنده نبرد کنونی در میدان جنگ افغانستان خلق کرده است. مشکلات همچو حملات گسترده نظامی همزمان در چندین جبهه در مسیر های مهم که برای دولت مرکزی افغانستان اهمیت حیاتی دارد میتواند در چندین جهت هدفمند طراحی شده باشد. این تحرکات بی پیشینه شورشیان در برابر نیروهای امنیتی افغان، نشان از موجودیت راه های اطلاعاتی خارجی در اختیار طالبان دارد که بدون از کمک



خارجی های بیرون مرزی، از توان چند ملا ضربه دیده از لحاظ فکری و روانی بیرون است. چرا؟ زیرا ساختار تشکیلاتی طالبان در مقایسه با سالهای قبل شدیداً ضربه دیده است. ساختاری منسجم و ارگانیک ارکان رزمی شورشیان در نبرد چهارده ساله افغانستان، قبلاً میتوانست بعنوان عامل مهم پیروزی های این گروه مطرح شود ولی در حال حاضر این ساخت تشکیلاتی از لحاظ سوق و اداره جنگ در برابر نظامیان افغانستان، کاملاً متلاشی شده و تا سطح قوماندانان و افراد محلی طالبان بی موازنه شده و هماهنگی را در سطح پائین تر کاملاً از بین برده است.

در شرایط حاضر گروه طالبان از لحاظ عقیدتی و فکری به یک گروه کاملاً ارتجاعی متصف است. در عین زمان آهنگ رشد آهسته، توأم با حوصله مندی وافر و گسترش آن به قریه ها و قصبات افغانستان نشان از تقویت این گروه دارد که اگر در مدت زمان فوری، مورد تحلیل و ارزیابی قرار نگیرد، در آینده میتواند بعنوان قوی ترین عامل و تقویت این گروه محسوب شود و نحوه مبارزه در برابر این گروه را مشکل تر و حاد تر بسازد. این عامل باعث شده است تا سطح جلب و جذب افراد، در صفوف این گروه از میان افراد عادی جامعه روستایی افغانستان، به بلند ترین میزان آن برسد و خود عامل مهمی در تغییر تاکتیک جنگی این گروه در برابر نظامیان افغان باشد. از طرف دیگر کاهش میزان حمایت هوایی نیروهای بین المللی تحت فرمان امریکا در سطح تاکتیکی، چالش های را در میدان های جنگ افغانستان خلق کرده است. این عامل باعث شده است تا شورشیان طالبان دست به تجمعات بیشتری در میدان های جنگ افغانستان بزنند. یعنی نبود و کاهش میزان حملات هوایی بالای مواضع شورشیان طالب



باعث تجمع، گسترش و ازدیاد نفرات طالبان در میدان های جنگ شده و آنها را قادر ساخته است تا به شکل وسیع تری به نبرد در برابر نظامیان افغان پردازند.

از جانب دیگر، ظهور و عروج گروه موسوم به دولت اسلامی چالش های را هم در برابر دولت افغانستان و نیروهای رزمی اش و هم در برابر گروه طالبان خلق کرده است. اما در این میان چانس و فرصت برای برنده شدن در میدان های جنگ و استفاده تاکتیکی از فرصت پیش آمده نزد دولت افغانستان بیشتر از دو گروه یاد شده ای تروریستی است. دلایل ذیل این مدعا را مصداقی می شوند: اول نیروهای امنیتی افغانستان از لحاظ ساختاری منسجم و منضبط بوده و از امکانات وسیع تری در جهت مقابله با شورشیان قرار دارد. حال آنکه نباید چالش های همچو فقدان حمایت هوایی (کمبود در عرصه حمایه هوایی برای نیروهای زمینی) و درگیری های همزمان در چندین جبهه را که خود باعث سقوط مورال نیروهای رزمی می شود را از یاد برد. این امر باعث می شود تا نیروهای امنیتی افغانستان از لحاظ شکلی به تدریج به جانب یک جنگ فرسایشی که انتهای آن معلوم نیست، سوق شوند. دوم مشروعیت نیروها در میدان های جنگ نزد افکار عامه نقش خیلی ها موثر را در نتیجه جنگ بازی میکند. نیروهای امنیتی افغانستان متشکل از خود افغان ها و فرزندان این کشور اند. در حالیکه گروه های طالب و داعش متشکل از جنگجویان عمدتاً خارجی است که میتواند حساسیت های را در این خصوص خلق کند. در عین حال با شدت گرفتن جنگ، بحث گفتگوهای صلح با گروه طالبان هم مطرح است. اینجا سوال اساسی را مطرح میشود که گروه طالبان با در نظر داشت شرایط موجود چگونه حاضر شده اند تا به گفتگوهای



صلح تن در دهند؟ علی رغم اینکه میزان فعالیت های تروریستی این گروه در یکی دوسال اخیر گراف صعودی خود را پیموده است؛ آیا امکان دارد تا این گروه با وجود تشدید حملات مرگبار خویش و خلق نکته امیدواری برای تشدید و دوام نبرد در برابر دولت افغانستان، نبرد را رها کرده و به گفتگو های صلح حاضر شوند؟ آیا میزان مشروعیت بحث صلح در نزد جنگجویان طالب به حدی است تا بتواند این بحث را سراسری نماید؟ آیا رهبر کنونی طالبان قادر به اقناع تمام دسته پراکنده طالبان که بعد از اعلام مرگ رهبر سابق ملا عمر به دسته های گوناگون تقسیم شده و بحث فقدان مشروعیت رهبری را به میان آورده، خواهد بود؟ از طرف دیگر اگر معضله کنونی افغانستان با گسترش افکار تندروانه مذهبی در قلمرو این کشور به این آسانی حل شود پس منافع قدرت های منطقوی و بزرگ جهانی در این معامله چگونه خواهد بود؟ این ها سوال های هستند که تاکنون بی پاسخ مانده اند و مطرح کردن هر نوع بحث صلح را قبل از پرداختن به سوال ها، ناممکن و غیر عملی می سازد. حال اگر گفتگو های صلح که این بار به شکل جدی مطرح است به شکست مواجه شود راه های دیگری هم برای مهار خشونت گرایی در افغانستان و قطع فوری جنگ در میادین نبرد در این کشور وجود دارد؟ پرداختن به سوال ها خیلی ها دشوار است اما بحث گفتگو های صلح ظاهرا جواب های دارد. مثل اینکه آیا روند کنونی صلح میتواند نتیجه بخش باشد. بلی اگر گفتگو های صلح که منافع همزمان قدرت های بزرگ و منطقوی ماورای افغانستان در آن نهفته است، به شکست مواجه شود راه خشونت برای گروه های تروریستی و دهشت افگنی باز گذاشته شود باید در سطح منطقوی و جهان روی استراتژی های معقول و عملی کار صورت گیرد که این خود از قبل مستلزم صداقت



طرف های شامل در بحران افغانستان است. اگر اقدامات همزمان از طرف افغانستان، پاکستان در جهت مبارزه با شورشگری توام با حمایت هوایی امریکا برای مهار قابلیت تعرضی و تهاجمی طالبان رویدست گرفته شود به یقین که میزان این قابلیت در نزد گروه های تروریستی سقوط خواهد کرد و آخر الامر منتج به کشاندن طالبان به میز مذاکره و گفتگو خواهد شد. اما قسمیکه قبلا تذکر یافت؛ فقدان صداقت در حل بحران دنباله دار افغانستان تمام این پیش شرط ها را منتفی می سازد و هر نوع امکان عملی را در جهت رسیدن به صلح پایدار در افغانستان ناممکن می سازد. این اقدامات از طرفی میتوانند در جهت ترغیب طالبان برای قبول بحث صلح مفید واقع شوند. چگونه؟ با تشدید فشار های نظامی از سوی قدرت های منطقوی و فشار های بین المللی با طالبان، این گروه از بیم اینکه خلای بوجود آمده از سوی این گروه منجر به قوت گیری داعش در افغانستان نشود و نتیجه آن محو کامل نفرات طالبان نگردد، مجبورا تن به مصالحه خواهند داد. در این بحث سوال ها و اگر مگر های زیادی وجود دارند که امکان این روند را زیر صفر تقرب میدهند. ولی سوال عمده در این است که آیا با وجود رقابت های هند و پاکستان در میادین افغانستان، امکان این وجود دارد که پاکستان دست از حمایت از گروه های شورشی که من حیث اهرم فشار بالای دولت افغانستان و هم جهت ضربه زدن به منافع هند رقیب بزرگ و منطقوی پاکستان، بکشند و با افغانستان در جهت استقرار صلح در این کشور و بالاخره در منطقه کار کند.

میزان فعالیت های گروه داعش در مقایسه با گروه طالبان کمتر بوده است اما اخیرا نگرانی های در خصوص گسترش پدیده داعشیزم مطرح شده است. حملات مرگبار



اخیر به کنسلگری پاکستان در شهر جلال آباد که منجر به کشته شدن هفت تن گردید، نگرانی های را از تشدید و ادامه همچو فعالیت ها در کنار فعالیت ها و حملات تخریبکارانه گروه طالبان در افغانستان خلق کرده است. سوال های در خصوص اینکه نتیجه منطقی نبرد بیست ساله امریکا با متحدان غربی اش در افغانستان چه بوده است خلق می شود. ظهور و گسترش داعش در ماورای افغانستان، میتواند بعنوان قویترین احتمال ادامه شورشگری به شکل حاد تر آن مطرح شود. آیا شورشگری که طالبان علمدار آن بودند، ممکن است به دست داعش سپرده شود؟ و آیا ممکن است امریکا با ظهور و گسترش داعشیزم در افغانستان، حضور قویتر و پررنگتری در این کشور پیدا کند؟ نقش کشور های ماورای افغانستان در خصوص چالش های برخاسته از حضور و گسترش این گروه در افغانستان چه خواهد بود؟

تا چند سال قبل، هم دولت افغانستان و هم متحدان غربی اش حضور داعش در قلمرو افغانستان را جز تبلیغات عنوان میکردند ولی در حال حاضر این مشکل به شکل جدی تری مطرح می شود. گسترش خطر از ناحیه ظهور و گسترش داعش در افغانستان پیوند مستقیم به شکست های پیهم این گروه در عراق و سوریه دارد و افغانستان زمینه های مساعدی برای استقرار و ریشه دواندن این گروه در منطقه دارد. این بخش از گروه طالبان در اثر شکست های پیهم گروه طالبان و مایوسیت های وافر در جهت ناکامی کسب قدرت سیاسی در افغانستان، به طور عمدی با این گروه یکجا شده اند. از طرف دیگر، حرکت اسلامی ازبکستان است که قبلا وفاداری خود را به داعش اعلام کرده، رسام متحد نزدیک گروه داعش شده است. پس افغانستان تقریبا از تمام طرف ها مورد



تهاجم گروه های تندرو تروریستی قرار گرفته است. از طرف شمال حرکت اسلامی ازبکستان، از طرف جنوب و جنوب شرق گروه های تروریستی داعش و طالبان اند که باعث تشدید حملات و وخامت اوضاع در کشور شده اند. بنا برای پیکار با این موج از تندرویی در افغانستان باید عزم و اراده قوی و مستمر در جهت ریشه کن ساختن پدیده تروریسم وجود داشته باشد که خود مستلزم همکاری های منطقی و جهانی است. این موج از تندرویی توام با راهکار های تروریستی از امکانات وافر مالی و لوژیستیکی خارجی برخوردارند که تنها بخشی از آن (داعش) مسئول گسترش نا امنی و افراط گرایی با بقیه گروه های تروریستی در نزدیک مرز های فدراسیون روسیه و از طرف غرب پدید آوری تهدید ها به ایران است. موج گسترش افراط گرایی به دو سمت شمال و غرب جز پروژه ترویج و ریشه دوانی تروریسم بین المللی در منطقه چیز دیگری نیست.

با در نظر داشت سیر گسترشی تندرویی توام با پدیده تروریسم، یکی از چالش های موجود که ممکن در درازمدت بحران های عمیق سیاسی و نظامی را خلق کند، عدم هماهنگی میان قدرت های منطقی و بزرگ در بحران موجود در منطقه است. در این میان افغانستان در محل تقاطع منافع قدرت بزرگ قرار گرفته و ممکن تروریسم بعنوان اهرم فشار برای تامین منافع یک قدرت بر ضد دیگر آن مورد استفاده قرار گیرد.

اما در این میان، همانند دولت مرکزی افغانستان؛ بزرگترین چالش در برابر طالبان، موجودیت گروه تکفیری داعش است که طالبان را جاهل و فاقد اعتبار دینی محسوب میکند. طالبان علی رغم چالش مذکور با مشکل رهبری نیز مواجه اند. ملا اختر محمد



منصور رهبر تازه طالبان و جانشین رهبر سابق طالبان، در تلاش تحکیم موقف رهبری خود است تا تمام گروه های متفرقه طالبان را تحت یک قیادت در آورد. این درحالی است که گروه طالبان به دو گروه مجزا تقسیم شده دسته اولی زیر رهبری ملا اختر محمد منصور و گروه دوم تحت رهبری ملا محمد رسول قرار گرفته اند. موقف های هر گروه در رابطه به صلح متفاوت و گاهی اوقات متناقض است. هر کدام در تلاش تشدید حملات تروریستی در پایتخت و دیگر شهر های بزرگ افغانستان اند تا از این طریق امتیاز گیری کنند. بر علاوه جنگ در برابر نیروهای امنیتی؛ طالبان در حال حاضر در نزاع های ذات البینی و جنگ با داعش نیز درگیر اند. این اوج بحران در کشور و منطقه را نشان میدهد که بحث گفتگو های صلح را شدیداً تحت الشعاع قرار میدهد و از موثریت و امکان بدست آمدن نتایج مثبت این روند می کاهد.

بحث امنیت حوزه شمال نیز از مسائل اساسی نبرد کنونی در افغانستان است. در شمال اکثریت ولایت های کلیدی با خطر حملات مستقیم هر سه گروه طالبان، داعش و حرکت اسلامی ازبکستان که پایگاه های سنتی را در این مناطق اساس گذاری کرده است، مواجه است. پس حالت منتظره حمله آنی در هر موقع متصور است که خود عمق بحران را در منطقه نشان میدهد. در صورتیکه فشار بالای طالبان در ولایت های شمالی بیشتر شود امکان این وجود دارد که طالبان توان مقاومت در دو جبهه (در برابر دولت مرکزی و گروه های داعش و حرکت اسلامی ازبکستان) را نداشته باشند و ترجیح بدهند میدان را برای دوطرف مقابل رها نمایند. در این میان دولت افغانستان مبتنی بر کمک های متحدان جهانی خود، باید بر تحکیم پایه های اساسی نظام افغانستان تلاش



نماید و مشروعیت و اعتبار از دست رفته خود را دوباره کسب نماید. تامین امنیت، مبارزه با بیکاری و کاهش فقر، تامین خدمات اولیه برای شهروندان شهرهای که مستقیماً زیر تهدید هراس افگنان قرار دارند، میتواند از راه حل های ممکن برای کاهش میزان خشونت ها در افغانستان باشد. خطر نفوذ داعش هم در بسیاری ولایت های افغانستان متصور است. بعد از ننگرهار، غزنی دومین ولایت بزرگ افغانستان که تحت تهدید مستقیم و نفوذ گسترده داعش قرار دارد. داعش بعنوان سرطان فراگیر در حال ریشه دواندن در جامعه فقرزده و متلاطم افغانستان است. قسمیکه در گذشته دیده شده، دولت های قبلی و فعلی افغانستان فاقد استراتژی موثر و کارا در جهت مبارزه با تروریسم و افراط گرایی بین المللی است که تلاش دارد افغانستان را منحصاً پایگاه اصلی خود برای انجام فعالیت های بزرگ در آینده قرار دهد.

در این میان دولت مرکزی افغانستان هم محتاج حضور درازمدت متحدان بین المللی خود است تا راهی برای بقای خود داشته باشد. این در حالیست؛ که قرار بود تا اواخر امسال تمام نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان، این کشور را ترک گویند اما، وخامت اوضاع و تشدید حملات گسترده طالبان و دیگر های گروه های تروریستی، کاخ سفید و پنتاگون را مجبور به بازبینی این تصمیم کرده و کماکان گمانه زنی های در خصوص حضور درازمدت این نیروها در افغانستان بگوش میرسد. زیرا امریکا گسترش و نفوذ داعش در افغانستان را نه تنها مستقیم به امنیت ملی خود تلقی میکند و ناچار است تا این خطر را دست کم نگیرد. زیرا حضور گسترده امریکا برای مقابله با پدیده تروریسم اگر در جهت اقناع قدرت های منطقوی مثل هند، چین، روسیه و ایران



باشد، میتواند موثر واقع شود ولی هماهنگی با این قدرت ها صورت نگیرد و امریکا بازهم یگانه قدرت یکتا در بحران افغانستان باشد، امکان پیروزی در این نبرد که سرنوشت ملت های همجوار و دور به آن مستقیما در ارتباط است، وجود نخواهد داشت.

معضله کنونی افغانستان مشابه معمای است که فرجام آن معلوم نیست و همه در انتظار پایان خوش این ماجرا هستند. در این بخش تعمقی بر استراتژی های پاکستان و آینده افغانستان خواهیم داشت. تروریزم جهانی که در حال ریشه دواندن در داخل خاک افغانستان است، سعی میکند از این کشور، لانه محکم جهت خیزش به جنوب شرق، شرق دور و آسیای میانه بسازد. آیا در درازمدت امکان مهار تروریزم با چنین خیالات بلند پروازانه آن وجود خواهد داشت؟ و آیا قدرت های بزرگ عزمی برای ختم و مهار خشونت ها در افغانستان خواهند داشت تا فشار لازم را بر پاکستان مبنی بر به موفقیت رسیدن این روند بازی کنند؟

به نظر آگاهان امور سال ۲۰۲۱ سال دشواری و خونین برای افغانستان خواهد بود. ظهور داعش، افزایش قابلیت های رزمی گروه طالبان و وخامت وضعیت امنیتی و اقتصادی و بطور مشخص خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان از نشانه های روشن آن است. در عین حال نشست استانبول در ماه می هم برای سرنوشت سیاسی افغانستان مهم است. در حال حاضر ظاهرا، چین، امریکا، پاکستان، روسیه و ایران تلاش های چند جانبه را برای استقرار صلح و ختم جنگ، رویدست گرفته اند و به گروه طالبان پیام روشن داده اند که تحمل برگشت امارت طالبانی را برای بار دوم در افغانستان



ندارند. دیده شود این تلاش ها تا کجا نتیجه خواهند داد. آیا مسئله صلح در افغانستان به این ساده گی میتواند مطرح شود؟

از سوی دیگر، مشکل صلح در افغانستان تنها مشکل داخلی و منطقی نیست. بلکه تامین صلح و ختم خشونت ها در افغانستان، تلاش های بین المللی را نیاز دارد و هم اینکه، با تامین صلح خیر و خیریت می شود و گل گلزار می گردد؟ در ضمن آیا کشور های متخاصم در حوزه افغانستان حاضر اند با چنین روندی، روی موافقت نشان دهند؟ در این جا یک مسئله واضح است که پاکستان می تواند نقش بسیار مهم را در این روند بازی کند. زیرا این کشور نفوذ فزاینده ای بر گروه های متخاصم دولت افغانستان دارد. به همین خاطر است که روند صلح بعنوان یگانه و تنها راه ختم مشکل افغانستان، باقی می ماند. پس در این جا نیز سوالی مطرح میگردد که پاکستان منحیث همسایه افغانستان چگونه در نبرد میان دولت افغانستان و طالبان نقش عمده را بازی میکند؟

این مسئله بر می گردد به زمان استقلال پاکستان از هندوستان در سال ۱۹۴۷. یک اقلیت بیست و پنج درصدی پشتون های پاکستان که با پشتون های افغانستان روابط عمیق زبانی دارند بیشتر در رخدادهای افغانستان نقش داشته اند. آغاز جنگ سرد و تهاجم اتحاد شوروی سابق و رقابت میان دو بلوک شرق و غرب که هر کدام از جناح خاصی حمایت میکردند به پاکستان نقش ویژه ای را داده تا در هر رخداد در افغانستان، منحیث یک فاکتور مهم محسوب شود و تاثیر قابل توجهی در وضعیت این کشور داشته باشد. این نقش ویژه ای پاکستان در وضعیت افغانستان ناشی از تهاجم شوروی



به افغانستان بود که به خانه دوم مجاهدین افغان مبدل گشت و کمک های قابل توجهی از جانب غرب و کشور های عربی برای مقابله با نفوذ شوروی و رسیدن آن به آبهای گرم دریافت کرد. بعد از ظهور طالبان در سال های نود، سازمان استخبارات پاکستان در تمویل و حمایت از این گروه نقش اجتناب نا پذیری را بازی کرد و این گروه را در اثر مشوره های غرب به یکی از قویترین جناح های نظامی و مهم در عرصه تحولات سیاسی-نظامی مبدل ساخت و از آن تا اکنون استفاده ابزاری میکند. این استفاده ابزاری جز سیاست خارجی پاکستان است که در آن بر علاوه منافع ملی پاکستان، بر آورد ها و سنجش های استخباراتی نیز مطرح است تا تضمینی باشد برای حفظ جایگاه این کشور در افغانستان.

از سوی دیگر نقش پاکستان همواره در منطقه نقش نماینده گی و cooperative با غرب بخصوص امریکا بوده است. به این معنی که پاکستان خود تسهیل کننده تروریزم برای رسیدن اهداف خود و هم اهداف غرب در منطقه بوده است. ظهور گروه های افراطی در آسیای میانه، رشد فزاینده تروریزم در افغانستان در اثر جنگ های مستمر، ظهور گروه های افراطی مثل جندالله در ایران و تقویت گروه های متعدد افراطی تندرو در کشمیر بر ضد هند خود نمونه های مصداقی این ادعا اند. در عین حال امریکا بعنوان کمک کننده مهم پاکستان در این کارزار هم؛ اهداف مهم خود را دنبال میکند. تقویت گروه های مجاهدین بوسیله دالر های فراوان امریکا (تا جائیکه گانگراس امریکا بعد از سال ۱۹۷۹ بودیجه مخصوص رابرای تقویت مجاهدین در مد نظر گرفته بود) صرف برای شکست اتحاد شوروی سابق بود. پس در این نبرد خونین که دنباله های آن تا



امروز هر روز قربانی می گیرد، ادامه دارد و از این درک پاکستان هم خود را آباد ساخت و هم برای امریکا جهت برنده شدن در نبرد رقابتی با بلوک شرق، مفید واقع شد. پس با ثابت شدن نقش قوی و تاثیر گذار پاکستان بر اوضاع افغانستان، چنین معلوم میشود که در آینده در هر نوعی از تعامل که به سرنوشت افغانستان ارتباط داشته باشد، پاکستان عنصر فعال خواهد بود. این نقش تحفه ای از جانب غرب برای این کشور است و نیز این مسئله را باید بپذیریم که بدیل برای آن وجود ندارد. یعنی پاکستان توانسته تا رقیب بدون بدیل در میدان تحولات منطوقی مخصوصا عامل تاثیر گذار بر وضعیت افغانستان باشد. با این حال طرح های برای رسیدن به صلح به کمک پاکستان مطرح است. چندین دور مذاکرات صلح برای افغانستان، با ناکامی و شکست مواجه شد ولی این بار طرف های شامل در این نوع از بازی زیر نام صلح؛ کشور های بزرگ و تاثیر در عرصه تحولات جهانی هستند که به این روند اهمیت ویژه میدهند و تفاوت آن را با دوره های قبلی نشان میدهند. از سوی دیگر با گرم شدن روند صلح در افغانستان، جنگ هم در این کشور شدت گرفته است. به اساس قراین دست داشته، تابستان امسال در صورتیکه روند صلح به نتیجه ای نرسد یک تابستان خونین و درگیر جنگ خواهد بود. این درحالی است که طرف های مشغول نبرد در افغانستان به علاوه جوانب خارجی، جانب های داخلی متعددی دارد که این روند را مغلق تر می سازد و نتیجه آن را زیر سؤال می برد. طالبان، گروه نوظهور داعش و دولت افغانستان از جمله این طرف ها هستند که باید در هر نوع تعامل جهت صلح مد نظر گرفته شوند. یعنی مثلث بوجود آمده در اوضاع افغانستان شرایط را بمراتب سخت تر و پر چالش تر می سازد. اگر به فرض مثال گروه طالبان صلح را بپذیرند و دست از جنگ بکشند



این پروسه الی ختم سال ۲۰۱۷ نتیجه ملموسی در بر نخواهد داشت. بدیهی است که در این روند نقش پاکستان به مراتب مهم تر از نقش کشور های دور است. زیرا پاکستان به وسیله سازمان استخباراتی اش؛ نفوذ قابل ملاحظه ای نه تنها بر طالبان پاکستانی دارد که آنها را بر ضد هندوستان استفاده میکند بل از عین جایگاه در میان طالبان افغان نیز بر خوردار است. چنانچه چند روز قبل، جنرال اسد درانی ریس پیشین آی اس آی در یک مصاحبه به صراحت اعلام کرد که سازمان استخبارات، اردو و دولت پاکستان با گروه های شورشی زیر نام طالبان افغان و پاکستانی ارتباط نزدیک دارد ولی از آنها حمایت نمیکند. این مسئله شبیه فکاهی ملا نصرالدین است که در صدد فریب مردم؛ با حماقت های خود باشد. به همین لحاظ است که دولت پاکستان ظاهرا در هفته اخیر تحت فشار فزاینده ای غرب است تا از یک طرف روند صلح میان طالبان و حکومت افغانستان را تسهیل کند و از جانب دیگر بر ضد گروه های تروریستی که از خاک پاکستان حملات تروریستی انجام میدهند و خطر می آفرینند، اقدام جدی نماید.

بحث مهم در این جا کنترل قابل توجه پاکستان بر طالبان است. ولی این خطر هرروز به شکل بالقوه در حال افزایش است و بزرگ شدن حجم شبکه های تروریستی را توام با انجام حملات تخریبکارانه در مقیاس بزرگ نشان میدهد. اگر پاکستان در کوتاه مدت جلو تروریزی را که خود تمویل کننده و بانی آن بوده است نگیرد؛ به یقین تروریزم پرورش یافته در دامن پاکستان مار آستین برای خودش می شود. در حقیقت امریکا و پاکستان نقش دوطرفه را در این روند بازی میکنند ولی قربانی اصلی مردم



افغانستان است که خون شان به ناحق ریخته می شود. پاکستان هم به نوبه خود نفع را از این روند می برد. از یک طرف در تلاش است تا نقش هند را در افغانستان تضعیف کند و از طرف دیگر تقلا دارد تا خواسته های خود را بر دولت افغانستان بقبولاند. اما نکته اصلی در این جریان، قدرت نمایی روز افزون تروریسم و شبکه های آن است که با گذشت هر روز قوی تر شده و شاید در مدت زمان کوتاهی دیگر پاکستان هم قادر به کنترل آن نباشد.

بر علاوه تدویر مذاکرات چهار جانبه این بار طرف ها را به سمت هدف های مشخص می کشاند. دولت افغانستان که شدیداً تحت فشار برخاسته از شدت جنگ با تروریسم است تلاش دارد تا به هر شکلی شده از این روند نفع ببرد. برد در مذاکرات و ختم فوری خشونت ها در ماورای افغانستان، نیاز و هدف اصلی این طرف است. واگره با گرم شدن هوا، خاموشی قبل از طوفان جایش را به طوفان خونینی خواهد داد که قربانی اصلی آن مردم افغانستان خواهد بود. و این نکته اصلی برای بازیافت مشروعیت نظام سیاسی موجود نزد مردم خواهد بود. اگره نظام فعلی هر روز مشروعیت خود را نزد مردم افغانستان از دست داده و بلاخره محکوم به سقوط خواهد شد.

امریکا هم در تلاش است تا بار جنگ و کمک های هنگفت به دولت افغانستان را از شانه کم کرده و حضور خود را توام با نوعی از قرار داد آشتی با گروه های تروریستی که هدف اصلی نبرد این کشور در افغانستان بود، تضمین کند. که در این مورد بر نقش قابل تاثیر و چشمگیر امریکا بر پاکستان باید اعتراف کرد.



دولت چین کوشش میکند تا ثابت بسازد که توانایی حل بحرانی را دارد که ابرقدرت امریکا در دو دهه گذشته قادر به حل آن نبوده است. یعنی آنها قادر هستند تا در افغانستان صلح بیاورند. و این تنها با گفتگو و مذاکره با گروه های شورشی ممکن است. این روند میتواند توسط چین نظر به نفوذ قابل ملاحظه آن بالای پاکستان به موفقیت برسد. مشروط بر اینکه در این روند، صداقت وجود داشته باشد.

جانب آخری یعنی پاکستان هم از روابط خوب با امریکا و چین بر خوردار است و هم میخواهد نقش مهمی در تحولاتی که ممکن در اثر سیاست های آشتی جویانه این قدرت در اوضاع افغانستان حاکم می شود را داشته باشد. برای پاکستان چین به مراتب مهم تر از امریکا است. سرمایه گذاری ۴۶ میلیارد دالر چین در پاکستان، نمونه خوبی برای این مدعا است.

در قسمتی از این بحث روی نقش پاکستان بخصوص ارتش این کشور در چگونگی به موفقیت رسیدن روند صلح در افغانستان مشروط به همسویی با قدرت های چین و امریکا و یا عکس قضیه بحث خواهد شد.

در مورد سرنوشت آینده روابط پاکستان با افغانستان، نظامیان در این کشور تصمیم می گیرند. نظامیان اند که مسیر سیاست خارجی پاکستان در مقابل همسایه ها را تعیین و مفردات آن را مشخص می سازند. جنرال قمر باجوا بعنوان رییس ارتش پاکستان بعنوان قدرتمند نظامی، مسیر هر دور مذاکرات دولت افغانستان با گروه طالبان را مشخص می سازد. وی از صلاحیت های خوبی برای به نتیجه رساندن و یا معکوس قضیه در این روند برخوردار است. نقش ارکان ملکی دولت پاکستان مثل شخص نخست وزیر نواز



شریف، بیشتر سمبولیک است. به این علت بوده که بارها از وی شنیده شده که پاکستان خواستار روابط خوب با افغانستان است و این کشور آماده است تا روند صلح میان دولت افغانستان و شورشیان طالب را تسهیل بخشد، اما چون سیاست خارجی این کشور را نظامیان تعیین میکنند؛ هیچ نتیجه ملموسی در قبال این اظهارات وجود نداشته است. زیرا دولت ملکی این کشور نه تنها کنترولی بر نظامیان ندارد تا مسیر سیاست فعلی پاکستان در قبال افغانستان را تغییر دهد بل خود بطور غیر مستقیم از این اداره کنترل می شود.

ارتش این کشور چون منافع حیاتی خود را در تمویل گروه های شورشی مثل طالبان و دیگر حلقات تروریستی می بیند، ترجیح میدهد تا جنگ در افغانستان خشن تر از وضعیت فعلی تداوم داشته باشد و این کشور از آن نفع ببرد. از سوی دیگر سیاست دولت افغانستان در مقابل این راهکارهای پاکستان، هم مملو از نقص و خلاها است. ناکامی چند دوره یی مذاکرات صلح و تداوم این سیاست تضرع آمیز دولت افغانستان در مقابل شورشیان، نظام موجود سیاسی این کشور را کاملاً غیر محبوب ساخته و حمایت مردمی اش را از دست داده است. زیرا در مقابل هر اقدام دولت افغانستان برای تمایل به صلح با گروه طالبان، حملات این گروه، قربانی های بیشتری از مردم عادی که هیچ نقشی در جنگ و مخاصمت ها ندارند، می گیرد. زیرا مردم و دولت افغانستان، دولت پاکستان و نظامیان این کشور را مسول هر خشونتی در این کشور میدانند. ولی نقص عمده بیشتر بر میگردد به دولت و سیاسیون افغانستان که متأسفانه تا اکنون فاقد یک استراتژی مدون و سنجیده شده در مقابل همسایگان خود بخصوص پاکستان بوده



اند. سیاست های بی اساس و مقطعی دولت افغانستان بیشتر وابسته به عوامل وضعیتی است که این کشور را ناچار به نشان دادن واکنش می نماید. در حالیکه جانب مقابل با یک عمق استراتژیک مشخص و درازمدت با در نظر داشت ضروریات و منافع ملی این کشور گام بر میدارند. بدین ترتیب است که دستگاه دیپلماسی افغانستان چون فاقد طرح های مفید برای بقای نظام سیاسی این کشور در صحنه نزاع های بین المللی است و یک دیدگاه واحد هم در خصوص داشتن یک عمق استراتژیک وجود ندارد، در هر میدان سیاست بازی، شکست می خورد.

سیاست های صلح جویانه دولت افغانستان هم خالی از این حالت نیست. اگر مذاکرات موجود که بانداک امیدواری به آن دیده می شود، به شکست مواجه شود، نه تنها وضعیت از لحاظ نظامی و جنگی وخیم خواهد شد بل مشروعیت سیاسی نظام موجود در نزد مردم و همکاران بین المللی آن از لحاظ توانایی و ظرفیت برای حل بحران موجود در این کشور شدیداً زیر سؤال خواهد رفت. تدویر لویه جرگه برای تغییر و تعدیل نظامی ریاست به صدراتی در صورت نبود امنیت و به بن بست کشیده شدن گفتگوهای صلح ناممکن خواهد بود. بنا دولت افغانستان باید با تلاش های پیگیر در صدد به موفقیت رسانیدن گفتگوهای صلح برای ختم خشونت ها در این کشور باشد. این همه مستلزم روابط بهتر با پاکستان است تا طالبان را بنا بر نفوذ گسترده ای که بالای این گروه دارد، به میز مذاکرات بکشاند. بدیهی است که انجام چنین کاری امر ساده ای نیست و به آسانی هم میسر نمی شود.



مسئله ای دیگر که خیلی ها مهم جلوه میکند ظهور گروه داعش در افغانستان همزمان با گرم شدن هوا و تسریع روند صلح است، که ممکن این پروسه را شدیداً تحت الشعاع قرار دهد و منجر به ناکامی آن شود. در این خصوص سوالات و اگر مگر زیادی مطرح می گردد. آیا همانطوریکه پاکستان بر طالبان نفوذ قابل ملاحظه دارد، میتواند در به چالش کشانیدن داعش در افغانستان کمک کند؟ آیا داعش مانند طالبان پروژه ای است که پاکستان جز مجریان آن باشد؟ آیا صلح با طالبان منجر به شکست داعش در افغانستان خواهد شد؟

این موانع چون اصل پروسه را زیر سوال میبرد، بنا هیچ جای خوشبینی در آن باقی نمی گذارد. در ضمن بحث ظهور و گسترش داعش در افغانستان یکی از موضوعات مهم است و بحث مذاکره با طالبان را دشوار می سازد زیرا داعش بحث مذاکره با دولت افغانستان را رد می کند و این برای رهبر گروه طالبان، ملا هیبت الله آخند چالش آفرین است. در عین زمان داعش به تناسب طالبان، وابستگی مالی و تسلیحاتی به پاکستان ندارد. در حالیکه اکثریت اعضای داعش را در افغانستان، اعضای سابق طالبان تشکیل میدهد. آنها رهبری طالبان را متهم به خیانت به جنبش طالبان کرده و متحد دولت پاکستان می دانند.

همچنان اعضای شاخه خراسان داعش را یک تعداد اعضای گروه های تندرو مذهبی مثل لشکر طیبه و نفرات تحریک طالبان پاکستان می سازند. بنا براین داعش در این زمان دشمن بالقوه پاکستان محسوب شده و از مدیریت این کشور بیرون است و در آینده میتواند باعث بوجود آمدن چالش های بزرگ برای این کشور گردد. بدین



منظور تاکید می شود تا پاکستان طالبان افغان را به طرف گفتگوی های صلح بکشاند. و طالبان را برای مقابله با خطر روز افزون داعش، منحيث متحدان نزدیک خود حفظ کند. پاکستان در آخرین تحلیل مجبور خواهد شد تا بر ضد گروه های تروریستی و تندرو که با داعش همدردی و با ایدیولوژی داعیشیزم همخوانی دارند، اقدام نماید. پاکستان باید بداند که هیچ فرقی میان تروریست ها وجود ندارد و پلنگی را که خود در دامان تربیه کرده حالا قادر به کنترل آن نیست و نزدیک است تا صاحب خود را ببلعد. پس با اذعان این همه، اینجا سوالی مطرح میگردد که آیا امریکا حاضر است تا در پهلوی دولت افغانستان برای حل معضله کنونی این کشور قرار گیرد تا نقطه ای باشد برای ختم خشونت های دنباله دار در این کشور جنگ زده که تمام زیر بنای های خود را در جریان جنگ های خونین از دست داده است؟



فصل سیزدهم

امکان سنجی دوام و حضور افغانستان در محیط امنیتی

از جمله موارد مهم در تدوین راهبرد های امنیتی برای هر کشور، تحلیل، تبیین و آسیب شناسی از محیط امنیتی^{۲۴} آن کشور است. خواه این محیط متأثر از تعاملات منطقه ای و پیرامونی باشد و یا هم در گستره ای تحولات جهانی، متأثر از پیوند، تعامل و یا رقابت میان قدرت های بزرگ.

به عبارت واضح تر، درک و شناخت محیط امنیتی و تحلیل آن، از حوزه های پیچیده و بر ابهام در قلمرو مطالعات امنیتی است. از این رو درک و شناخت آن، نیازمند رجوع به منابع تحقیقاتی در این زمینه است، تا جایکه نمی توان بدون رجوع به یک مبنای نظری، به تبیین محیط امنیتی به مثابه مهم ترین بحث در تدوین راهبرد ها و سیاست های امنیتی برای کشور ها، دست یافت و به آن اتکا کرد. بحث تداوم و حضور در

^{۲۴} محیط امنیتی محدوده ای جغرافیایی است که فرصت ها و تهدید های یک کشور در آن تعریف شده و به شدت تحت تاثیر متغیر های محیط داخلی و بین المللی است. محیط امنیتی فضای امنیتی است که در آن بازیگران می توانند نیاز های امنیتی خود را تشخیص و با استفاده از قابلیت های موجود در محیط دسته بندی نموده و امکان پی گیری آن تا رسیدن به هدف را فراهم نمایند.



محیط امنیتی، نه تنها در عمل و اجرایی کردن سیاست های امنیتی بیرونی مهم است، بل در عرصه سیاست گذاری امنیتی داخلی یک کشور نیز مهم بوده و در مطالعات امنیتی جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. در این میان، عمده ترین مسئولیت سیاست گذاران امنیتی، خواه نهاد های امنیتی در تفاهم مشترک با دستگاه دیپلماسی هر کشور، و یا هم ارکان کلی یک حکومت، تحلیل و برداشت عمیق و ایجاد ذهنیت برای درک ماهیت تحولات امنیتی و سیاسی ای است که در محیط امنیتی پیرامونی آن اتفاق می افتند. برای این منظور، امکان سنجی و هدف متناسب با واقعیت های موجود در عرصه محیط امنیتی پیرامونی خیلی ها مهم است، تا جایکه نمی توان بدون شناخت محیط امنیتی، به سیاست گذاری امنیتی که متاثر از دیدگاه دولت محور واقع گرایی است، دست یافت. برعلاوه، بستر سازی سیاست های امنیتی برای حضور و دوام در محیط امنیتی پیرامونی، مستلزم موافقت حتمی با مرجع امنیت است که قبلا در قالب واقع گرایی دولت محور به آن اشاره شد، میباشد. یعنی مرجع امنیت که باید دولت باشد تا در قدم بعدی، در شناخت ماهیت تهدید های برخاسته از تحولات امنیتی و پیرامونی، مفید واقع می شود. در جنب موضوع های یاد شده برای تبیین و توضیح بیشتر محیط امنیتی یک کشور، باید تهدید شناسی با رویکرد شناخت بازیگران امنیتی نیز مطرح نظر باشد. همه ای این موارد در آخر کار باید منجر به موفقیت در محیط امنیتی شود. زیرا محیط امنیتی هر کشور را می توان بر آیندی از تعامل و تقابل متغیر های محیط داخلی (ساختار حکومتی، چگونگی توزیع و تمرکز قدرت، شکل های اجتماعی، فعالیت های سیاسی، ایدئولوژی و ارزش های تاریخی و مردمی) و محیط خارجی آن (ساختار، نظم یا بی نظمی جهانی، تکنولوژی، مسابقه تسلیحاتی و



موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی) آن دانست. این ساختارها متأثر از دو عامل زمان و مکان در بستر نظام امنیتی بین الملل است. اما باید مدنظر داشت که محیط امنیتی کشورها، متأثر از محیط امنیتی بین المللی ای است که در آن به سر می برند و تحول در آن بر پیش فرض های امنیتی، شاخص های سنجش امنیت و چگونگی بروز و ظهور آن، استوار می باشد. از این رو با مدنظر داشت مشخصات و پیچیدگی های محیط امنیتی هر کشور باید به مبحث تداوم و حضور در محیط امنیتی آن اندیشید، تا امکان سنجی آن در قالب پارادایم های نظری تداوم و حضور محیط امنیتی مشخص شود. این موضوع زمانی جدی می شود که کشوری با بحران داخلی امنیت از یک طرف و بحران بیرونی، از طرف دیگر مواجه باشد. بسیاری از صاحب نظرها، عوامل به هم پیوند دهنده ای بحران نا امنی داخلی را مدلول محیط پیرامونی و خارجی می دانند. در حالیکه، نمی توان، وجه مشخص و علت معلولی این موضوع را واضح بیان کرد. به عبارت دیگر، نمی توان، علت؛ که محیط داخلی است یا خارجی است را مشخص ساخت. به همین سان، به آسانی قادر به این نیستیم تا معلوم کنیم که معلول اصلی نا سازگاری در محیط امنیتی پیرامونی، بعد داخلی محیط امنیتی است یا بعد خارجی آن؟ اما می توانیم پیچیدگی محیط امنیتی را برآمده از عوامل متعددی بدانیم که از بین این عوامل، سر بیرون کرده و در صورت عدم موجودیت پارادایم های مناسب قالب در این محیط، زمینه را برای قرار گرفتن محیط امنیتی در شرایط گذار فراهم می کند. به عبارتی، اگر نتوانیم یک بعد نظری قضیه را که ما آن را پارادایم می نامیم، مشخص کنیم، شرایط طوری پیش می آید که نمی توانیم به آسانی مسیر انتخاب در محیط امنیتی را مشخص کنیم. در حالیکه وجود شرایط گذار در محیط امنیتی، از اثر گذاری



بر امنیت بازی گران نمی کاهد؛ بر این اساس داشتن الگویی علمی و بومی به منظور ایجاد تعمیق و مدیریت حضور در این محیط ضروری است که عین توجه به وضعیت گذار محیط امنیتی؛ تداوم و حضور، در آن را نیز مورد توجه قرار می دهد. بر این اساس هدف عمده و اصلی این نوشته، امکان سنجی مبحث حضور و دوام افغانستان در محیط امنیتی پیرامونی اش است. در این راستا نوشته حاضر با اتکاء بر نظریه نفوذ و تداوم در محیط امنیتی در حال گذار در دو حوزه کلی مبانی و فرآیند مورد توجه قرار گرفته است که در حوزه مبانی، این مبحث دارای زیرمجموعه ها و ویژگی ها، اصول و قواعد و ابعاد نفوذ امنیتی بوده و فرآیند آن نیز دربرگیرنده سه مرحله برهم زدن نظم نسبی موجود، ایجاد نظم جدید و مدیریت نظم جدید، تعیین گردیده است. دیدگاه طیفی به پارادایم های عمده در حال تقابل با لحاظ شاخص های مبانی و کارکردی در محیط امنیتی، به کارگیری ترکیبی از ابعاد نفوذ با اتکای مبانی به بعد حمایت مردمی به اساس مشترکات و افتخارات تاریخی، استفاده هم زمان از قدرت سخت و نرم در محیط امنیتی در حال گذار، انتخاب یکی از سه رویکرد تطبیق، تحول آفرینی، قاعده آفرینی و یا ترکیبی از آن ها در رویکردهای تداوم در محیط امنیتی را نشان می دهد. در حال حاضر بعد از تجارب کسب شده در این زمینه، سیاست گذاران عمده امنیتی، مدل ترکیبی را مناسب ترین مدل برای این مبحث در نظر می گیرند. زیرا هر کشوری در تعامل با محیط امنیتی قرار دارد که در آن عمل می کند و این محیط امنیتی از ویژگی ها و مختصات عمده آن تاثیر می پذیرد. پس مدل موفق بر مبنای واقعیت های محیط امنیتی هر کشور استوار بوده، مشروط بر آن که این مدل، صیقل داده شده و بومی گردد. انعکاس و تبلور واقعیت های نیسته در محیط امنیتی هر



کشور، اصل انکار ناپذیری پنداشته می شود. در واقع، کار کرد اساسی محیط امنیتی، باید مبتنی بر بستر سازی متناسب حضور و نیات و اراده امنیتی، قابلیت ایجاد فضای تبعیت و تمکین اجتماعی برای نظم امنیتی داخلی و فراهم سازی زمینه ها برای تحقق اهداف ملی، مبحث دوام و حضور در محیط امنیتی در حوزه هدف، کسب توان مندی برای تاثیر گذاری در محیط امنیتی، کسب میزان مورد نیاز مشروعیت و مقبولیت سیاست های امنیتی در محیط امنیتی پیرامونی، زمینه را برای تامین ثبات و صلح و یاهم جنگ و ناسازگاری مساعد می سازد. بنا بر این، با مدنظر داشت موارد فوق و تکمیل شرایط برای تعمیم عناصر پنج گانه مانند موقعیت ها و وضعیت ها، منافع و مصالح امنیتی و حیاتی، سنجش دستاورد ها و نتایج ممکن، چالش ها و رقابت ها و سنجش راهبردی توانمندی ها، زمینه را برای اصول اساسی جهت طراحی یک مدل امنیتی موفق در محیط امنیتی آن، مساعد می سازد.

اما برای افغانستان چگونه می توان محیط امنیتی ترسیم کرد و از آن را با برداشت درست ارائه داد؟ چطور قادر خواهیم بود تا سطح نیازمندی ها و وابستگی ها را میان کارگزاران و دست اندر کاران محیط امنیتی پیرامونی افغانستان، تشخیص دهیم؟ از نظر بوری بوزان از مکتب امنیتی کپنهاگ، سطح وابستگی متقابل امنیتی میان کشور ها را در جغرافیایی خاص، عامل عمده تعیین گستره و ابعاد محیط امنیتی، می توان دانست؛ به نحوی که نگرانی های مشترک آن ها متأثر از دکتورین امنیت ملی آن باشد. منافع را می توان در سه سطح برای تعیین گستره محیط امنیتی تشخیص داد: اول منافع مشترک که دو کشور با مدنظر داشت آن، سطحی از همگرایی را اتخاذ کرده و در



یک محیط امنیتی قرار می گیرند. مثلاً کشور الف با ب که از عوامل بر هم زننده ای محیط امنیتی خود، مانند تروریزم و افراط گرایی دینی، رنج برده و آن را منحنی شاخص عمده همگرایی و تبادل اطلاعات در جهت مهار تهدید های برخاسته از آن استفاده می کنند. دوم منافع متضاد: اگر دو کشور از لحاظ منافع امنیتی در تضاد با هم قرار داشته باشند و بحران امنیتی در یک کشور به نفع کشور دیگری باشد، بازهم در یک محیط امنیتی قرار می گیرند. مانند الف و ج که یکی بعنوان بانی تروریزم و دیگر متضرر آن، منابع متضاد را تعقیب کرده و ضرر یکی به نفع دیگری تمام می شود. سوم: در این سطح که به نام منافع تسهیل کننده نیز یاد می شود، منافع کشور ها در ارتباط غیر مستقیم یا یکدیگر قرار داشته یعنی حمایت کشور الف از ب به این دلیل نیست که منافع مشترکی با هم دارند و یا منازعه آن ها به جهت نفع یکی برابر با ضرر دیگری نیست، بلکه کشور ب توان تامین منافع یکی از کشور های الف یا ج در مقابل ضرر رسانی به دیگر را دارا است. با این وجود، عوامل متعددی، ترسیم کننده محیط امنیتی یک کشور است، اما درک عوامل محوری باعث درک ابعاد حدود و ثغور محیط امنیتی و همچنین امکان تفسیر شرایط موجود پیرامون آن را می دهد. یعنی اگر کشوری بخواهد قابلیت، تهدیدات و فرصت های محیط امنیتی پیرامونی خود را تشخیص دهد، باید به عوامل ثابت و متغیر محیط امنیتی خود توجه کند.

پس با مدنظر داشت این نوع سطح تحلیل از محیط امنیتی، افغانستان چگونه می توان، میان منافع مشترک، متضاد، و تسهیل کننده، انتخاب نقش کند و منافع عمده امنیتی خود را تامین نماید؟ برای این کار نیاز است تا جهت گیری و تمرکز به روی اهداف



۲۰۰

کلان امنیتی معطوف باشد و شرایط طوری پیش بینی گردد تا شاخص اصلی نقش آفرینی در این محیط ناتوانی ها و چالش های موجود امنیتی در سطح داخلی، برجسته و مدنظر گرفته شود. به عبارتی اگر افغانستان بتواند با تبیین یک دکترین امنیتی متمرکز بر امنیت موسع، تهدید شناسی نماید و چالش های را که احتمالا در آینده فراروی امنیت آن وجود دارد شناسایی و در جهت مهار تدریجی آن مشخص نماید، یک پیام واضح برای محیط امنیتی خود دارد: یا در برابر چالش های موجود، قوت و نیروی موجود در محیط امنیتی بکار برود و اعضای این محیط به طور هماهنگ، منسجم و متحد مبارزه و پیکار نمایند تا رفع مهار گردد و یا اینکه، فرصت های پیش آمده را نمی توان به عنوان ممد گسترش و توان افزایی قلمداد کرد و برای توسعه در این محیط امنیتی، به آن امید بست. پس درک و جدا سازی منافع مشترک، متضاد و یا هم تسهیل کننده، در قالب یک تفکر امنیتی متمرکز به ارتقای سطح امنیتی پیرامونی قابل درک است و تنها راه حل منطقی پنداشته می شود. زیرا تقسیم و تشخیص این کتگوری از منافع، اول به تشخیص و تعریف واضح از سطح خصومت ها و بازیگران متضاد از لحاظ منافع کمک می کند، دوم، تصویر واضحی از منافع امنیتی افغانستان را در محیط امنیتی به نمایش می گذارد تا دست اندرکاران امنیتی، با مدنظر داشت آن، عمل نمایند و سوم فرصت های پیش آمده را مجال تحقق داده و راه را برای مهار چالش های امنیتی، هموار می سازد. بر علاوه، درک اوضاع محیط امنیتی، در واقع درک واضح تر از بحران امنیتی افغانستان را مساعد ساخته و در جهت تسهیل در پیچیدگی های فضای موجود امنیتی ملی، منطقه ای و جهانی کمک فراوانی خواهد کرد. زیرا افغانستان به علت تعدد بازیگران با منافع متضاد که حول محیط امنیتی پیرامونی اش عمل می کنند



و در کاهش و افزایش چالش های امنیتی آن، تاثیر بسزای دارند، نتوانسته تا به باز تعریف این محیط، حداقل از لحاظ ذهنی و تیوریک آن پردازد. برای این کار افغانستان، می تواند از نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای کمک بگیرد. زیرا این نظریه به تحلیل واحد های تاثیر گذار و یا مخل امنیتی از سطح پائین به بالا کمک کرده و سطح تحلیل آن سطح منطقه ای است، چیزی که افغانستان شدیداً نیازمند درک آن است. زیرا چالش های امنیتی افغانستان، برخاسته از چالش های امنیتی منطقه ای است تا جهانی. حتی سطح امنیتی داخلی آن که ممد تحلیل سطح امنیتی پیرامون اش است، به علت موجود بازیگرانی با منافع متضاد و نه هم مشترک یا تسهیل کننده، همواره در گسترده سازی سطح نفوذ این چالش های امنیتی، تاثیر گذار پنداشته می شوند. در این سطح امنیتی، عوامل مهمی چون موقعیت ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک، عوامل گذرای همچون تروریسم، افراط گرایی دینی، قاچاق مواد مخدر، موجودیت حاد ترین نزاع بازیگران امنیتی پیرامونی، منازعه های ارضی و مرزی، راهبرد های متضاد امنیتی در سطح منطقه، همه و همه در جهت افزایش بحران در محیط امنیتی پیرامونی افغانستان کمک کرده و فضای ملتهب امنیتی را بوجود آورده به بحران بی اعتمادی میان بازیگران آن منجر شده است. در ضمن، موجودیت و موقعیت افغانستان در قالب محیط امنیتی پیرامونی اش، عوامل گسترش نا امنی و بحران حاد امنیتی را دامن زده است. این عوامل شامل موقعیت افغانستان و گیر ماندن آن در باتلاق رقابت های امنیتی در تحت سیستم های امنیتی منطقه ای، از چالش های است که باید دست اندرکاران سیاست های امنیتی افغانستان به آن توجه کنند و راه منطقی بیرون رفت را از پیدا نمایند. گیر ماندن افغانستان از شمال با سیستم امنیتی آسیای مرکزی، از غرب به سیستم امنیتی شرق



۲۰۲

میان، از جنوب به سیستم امنیتی جنوب آسیا و تاثیرپذیری غیر قابل انکاری که از موجودیت کمربند امنیتی مستقل چین در منطقه دارد، نشان از باتلان بحران امنیتی حاد است. تنها راه حل برای این معضل، ایجاد توازن و ترکیبی از سیاست های امنیتی توازن محور است که زمینه را برای تامین امنیت در افغانستان مساعد می سازد، زیرا موجودیت نوع متضاد منافع میان بازی گران در این چند سیستم امنیتی منطقه ای، تنوع فرهنگی، چالش های تسهیل کننده و متضاد، فرصت های پیش آمده و به شکل متضاد که منافع بازی گری را تامین و دیگری را متضرر می سازد، از جمله عواملی هستند که می توانند در جهت مهار یا تشدید بحران در محیط امنیتی افغانستان کمک کنند. درک درست تر و واقع بینانه تر از چنین عوامل مغلق و پیچیده از محیط امنیتی پیرامونی افغانستان، نیازمند تحقیقات بیشتر و کار وافر در این عرصه است.



فصل چهاردهم

افغانستان پسا نظم امنیتی به رهبری امریکا

اخیراً بعد از حضور نظامی امریکا در افغانستان در دو دهه، این کشور با تغییر ماهیت راهبرد جنگی، دیپلماسی صلح را در سرخط کارش قرار داده است. خروج نیروهای نظامی این کشور از افغانستان، در صورت موفقیت روند صلح و آشتی سیاسی میان دولت مرکزی افغانستان و گروه طالبان، از مهم‌ترین بخش یک توافق‌نامه‌ی سیاسی است که میان دولت امریکا و گروه طالبان بعد از نه دور مذاکرات نفس‌گیر، در قطر به امضا رسید. به دنبال آن دونالد ترامپ رییس‌جمهور ایالات متحده امریکا اعلام کرد که طی ۱۴ ماه تمام نیروهای نظامی‌اش را از افغانستان بیرون می‌کند. رییس‌جمهور ایالات متحده امریکا در حالی در خصوص خروج نظامیان‌ش از افغانستان برنامه‌ریزی دارد که طی ماه‌های اخیر، شدت جنگ و عدم تمایل طالبان به کاهش خشونت، روند گفت‌وگوهای صلح را به شدت زیر سوال برده و تصور در مورد میزان موفقیت آن را به حد قابل ملاحظه‌ای کاهش داده است. در حالی که مذاکرات صلح میان طالبان و ایالات متحده امریکا که انتظار می‌رفت زمینه را برای آتش‌بس و گفت‌وگوهای صلح میان نماینده‌گان دولت افغانستان و گروه طالبان فراهم سازد، هر چند که به شکل عمومی، این مذاکرات خوش‌بینانه مطرح شده بود اما واقعیت‌های اصلی این روند نشان از موجودیت چالش‌هایی دارد که تسریع



آن را با کندی مواجه می‌سازد. آنچه که در حال حاضر دیده می‌شود، نتیجه این مذاکرات تنها اعلام خروج نیروهای امریکایی از افغانستان بوده است و تا هنوز که چند ماه از امضای این توافق‌نامه می‌گذرد، هیچ اقدام عملی از جانب طالبان برای کاهش خشونت‌ها و آغاز مذاکرات بین‌الافغانی با دولت افغانستان دیده نمی‌شود. از طرف دیگر، شدت جنگ و نبود اعتماد میان طرفین، تشدید خصومت‌ها در اقصی نقاط کشور، افزایش میزان کاربرد از ماین‌های کنار جاده‌ای که بیش‌ترین قربانیان آن را غیر نظامیان تشکیل می‌دهند، پرده از رخ منفی این روند بر می‌دارد. طالبان تنها در یک هفته گذشته بیش از ۱۰۰ غیر نظامی را کشته‌اند در حالی که مطابق به موافقت‌نامه صلح این گروه با ایالات متحده امریکا، در این ارقام باید کاهش جدی به میان می‌آمد. در جستار حاضر سعی کرده‌ام تا پی‌آمدهای احتمالی خروج نیروهای امریکایی و انعقاد یک پیمان صلح را که زمینه را برای ختم جنگ و خون‌ریزی در کشور مساعد می‌سازد، به بحث بگیرم. هم‌چنان روی تبعات منفی خروج آنی و شتاب‌زده‌ی نظامی امریکا از افغانستان، نیز اشاراتی کوتاهی داشته باشم.

بعد از تصمیم دونالد ترامپ مبنی بر خروج نظامیان امریکایی از افغانستان، برخلاف راهبرد واشنگتن که برای کشورهای جنوب آسیا است، واشنگتن در این راهبرد حضورش را در افغانستان چهار ساله تعریف کرد و در واقع شبکه‌های تروریستی به ویژه طالبان را مورد تهدید جدی قرار داد که در صورت عدم حضور این گروه در میز مذاکرات صلح، بر بنیاد این راهبرد آن‌ها را از بین خواهد برد، اما آقای ترامپ در جهت معکوس حرکت کرد و با شتاب‌زده‌گی تمام، مذاکرات صلح را با طالبان بدون مشورت حکومت کابل، از سر گرفت و نخستین بار به شکل مستقیم در ابوظبی از طریق ویدیو کنفرانس با ملا



برادر معاون گروه طالبان، مذاکره کرد. هر چند واشنگتن از نتیجه مذاکرات صلح با طالبان در ابوظبی با شفافیت سخن نمی‌زند اما آنچه که بیش‌تر در اذهان مردم افغانستان تداعی می‌شود، این است که ایالات متحده با طالبان بر سر خروج نظامیان امریکایی به توافق رسیده است که تصمیم تازه دونالد ترامپ تثبیتی بر این ادعا است، زیرا حضور یابی طالبان در گفت‌وگوهای صلح مشروط بر تعیین جدول زمانی خروج نیروهای امریکایی از افغانستان است. اگر این کار صورت گیرد، پس تحولات متعاقب آن برای افغانستان که شدیداً از لحاظ اقتصادی، سیاسی و حتا نظامی، وابسته به حمایت واشنگتن است، چه خواهد بود؟ آیا نبود نیروهای امریکایی در افغانستان، خلای امنیتی جدی را به میان نخواهد آورد؟

پاسخ به هر این سوال، مستلزم درک درست از سیاست‌های امنیتی ایالات متحده امریکا، در افغانستان و بالاخره در منطقه است. اقدام‌های سریع و بدون پیش‌بینی رییس جمهور ایالات متحده امریکا با واکنش‌های زیادی روبه‌رو می‌شود. اما این تصمیم در این مقطع زمانی که روند رشد افراط‌گرایی به شدت جریان دارد و تراکم گروه‌های تروریستی که می‌خواهند افغانستان را به لانه امن خود بدل سازند، یک سلسله نگرانی‌هایی را خلق کرده است. از یک سو، گروه‌های تروریستی به گونه‌ای کاری سرکوب نشده و توانایی بالقوه‌ای وارد ساختن ضربات بر منافع امریکا در افغانستان و سایر کشورها را دارند و از سوی دیگر، خروج آنی، امریکا از افغانستان، می‌تواند چراغ سبزی برای سایر گروه‌های تروریستی باشد که تلاش می‌کنند، از خلای امنیتی به وجود آمده ناشی از نبود امریکا در منطقه سود ببرند. تا هنوز معلوم نیست که آیا امریکا واقعاً منطقه را ترک خواهد کرد، با مدنظر داشتن شرایط ملتهب سیاسی و نظامی در این جغرافیا که بر علاوه افزایش شدید



رقابت‌ها میان کشورهای منطقه، شاهد جان‌گیری گروه‌های تندرو مذهبی است که توان انجام حملاتی حتی شدیدتر از ۱۱ سپتمبر را دارند؟ در حالی که از دید تحلیل امنیتی، این اقدام امریکا برای امنیت و منافع ملی امریکایی‌ها زیان‌بار دانسته شده، حتی کابینه آقای ترمپ از این تصمیم حمایت نکرده است و استعفای جیمز متیس وزیر دفاع اسبق امریکا، بیان‌گر این موضوع است. از سوی دیگر، رییس جمهور روسیه نیز از خروج نظامیان امریکایی از افغانستان ابراز خوش‌بینی کرده است اما خواستار خروج مسوولانه از افغانستان شده است. اما به گمان اغلب دید امریکا از طرح چنین برنامه‌ای از همان آغاز مبتنی بر این ذهنیت بود که با تشدید مذاکرات صلح، طالبان به میز مذاکره حاضر خواهند شد و این خود می‌تواند در پایین آوردن هزینه‌های جنگ در افغانستان موثر باشد، اما آنچه عریان به نظر می‌رسد، این است که دونالد ترمپ در سیاست‌گذاری‌های خود بی‌ثبات بازی می‌کند و این ضعف ترمپ از هژمونی ایالات متحده در منطقه کاسته و به اعتبار امریکا لطمه وارد می‌کند. بر علاوه این بی‌ثباتی در عمل کرد سیاسی از جانب اداره رییس جمهور ترمپ، زمینه بی‌اعتمادی میان امریکا و شرکای کلیدی‌اش را رقم زده است. از سوی دیگر، خروج نظامیان امریکایی از افغانستان بی‌ارتباط به مسأله انتخابات ریاست جمهوری امریکا نیست، زیرا ترمپ در آستانه دور دوم انتخابات ریاست جمهوری قرار و تلاش دارد، تعهداتی را که چهار سال قبل به مردم ایالات متحده داده بود، عملی کند. ترمپ در پیکارهای انتخاباتی‌اش، مخالف حضور نظامی امریکا در منطقه بود. اما با برنده شدن در انتخابات به تدوین سیاست راهبردی امریکا برای افغانستان و جنوب دست یازید و برداشت عمومی در آن زمان این بود که در مدت چهار سال آینده حضور امریکا در افغانستان، به معضل تروریسم و خطر رشد روزافزون آن، به گونه‌ای بنیادی پرداخته خواهد شد. در حالی که با گذشت تقریباً دو سال از طرح آن، تا هنوز تغییر چشم‌گیری



در وضعیت افغانستان به لحاظ امنیتی رونما نگردیده، تراکم گروه‌های تروریستی بیش‌تر از پیش به نظر در کشور به نظر می‌رسد. از دید سیاسی اگر چنین توافقی میان امریکا و طالبان صورت گرفته باشد و در دور بعدی مذاکرات بین‌افغانی شروع شود، سرنوشت حکومت افغانستان چه می‌شود؟ هر چند کابل در پیوند به این تصمیم دونالد ترامپ، اعتماد به نفسش را حفظ کرده و اعلام کرد که خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان بر این کشور تاثیری ندارد اما واقعیت این نیست که اتکای دولت افغانستان به حضور نظامی امریکا در این کشور نمی‌توان نادیده گرفت. در ضمن، ایالات متحده امریکا در حالی بخش بزرگ نیروهایش را از افغانستان بیرون می‌کند که عدم توافق سیاسی میان هر دو تیم انتخاباتی در نحوه ایجاد یک تیم متحد برای اعمال سیاست‌های واحد در پنج سال آینده، شدیداً موجودیت نظام جمهوری را تحت تاثیر قرار می‌دهد. چه بسا که هیچ تضمینی برای ایجاد وحدت نظر میان تیم‌های انتخاباتی رییس جمهور غنی و داکتر عبدالله وجود ندارد و ممکن، اختلافات هم‌مانند دوران کمپین‌های انتخاباتی در درون ساختار سیاسی ادامه یابد. و به اساس تجارب گذشته است که می‌توان گفت که در شرایط کنونی، هیچ گونه وحدت نظر و اصل یک‌پارچه‌گی در ساختار نظام سیاسی افغانستان دیده نمی‌شود که بتواند، پی‌آمدهای ناشی از خروج نیروهای امریکایی را جبران کند. از سوی دیگر، با گذشت زمان، حامیان منطقه‌ای طالبان آشکارتر و به قدرت نظامی این گروه افزوده می‌شود. طالبان هرگز نمی‌خواهند که در چارچوب نظام سیاسی کنونی مدغم شوند، آن‌ها به دنبال احیای امارت اسلامی در افغانستان هستند که با خروج نظامیان امریکا، طالبان به این اهداف‌شان نزدیک‌تر می‌شوند. پس خطر تقابل حامیان جمهوریت و امارت در مرحله بعد از خروج نیروهای امریکایی در افغانستان به شدت متصور است. حتا جنگ داخلی و شکست کاروان ۱۹ ساله‌ی دموکراسی در مسیر پیش‌رفت و ترقی و



افغانستان را آذیر می دهد. اما اگر حکومت وحدت ملی با سیاست های شکننده اش به پیش برود، نمی تواند جواب گوی چالش های پیش رو باشد. چیزی که انتظار می رود این است که رهبران سیاسی هر دو تیم با ایجاد تیم کاری مشترک و با ایجاد اجماع داخلی اعم از سیاسیون و اعضای حکومت، شرایط همکاری صمیمانه برای تقویت جمهوریت و راه های مقابله با تهدیدهای روزافزون ناشی از خروج نیروهای امریکایی را در افغانستان مساعد سازند. شرایطی که پاسخگوی نیازمندی های جامعه افغانی بوده؛ از یک طرف شرایط همکاری داخلی برای مؤثریت کار حکومت داری را تقویت کند و از سوی دیگر، بر تهدیدهای روزافزون ناشی از حضور گروه های تروریستی پاسخ به موقع و موثر بدهد. اگر این چنین اقدام موثری صورت بگیرد، می توان خروج نیروهای امریکایی را یک تحول چرخشی در جهت خوداتکایی افغانستان از لحاظ امنیتی به خود دانست و امیدواری قوی را برای آینده خلق کرد. در غیر آن خروج غیر مسوولانه و زود هنگام امریکا به عنوان قوی ترین متحد افغانستان، می تواند افغانستان و بالاخره منطقه را به کانون گرم افراط گرایی و تروریسم بین المللی بدل کند. بر علاوه، پس از خروج کامل ایالات متحده از افغانستان، بدون توافق صلح، القاعده و سایر گروه های تروریستی می توانند حملات بیش تری را علیه ایالات متحده سازمان دهی کنند یا عناصر بیرونی را برای حمله برانگیزند. با این حال، ماهیت و ابعاد دقیق تهدید پسا خروج نامعلوم است و هیچ تصویری روشنی در فاز بعد از حضور نظامی امریکا در افغانستان وجود ندارد. پس اگر ایالات متحده بدون توافق صلح از افغانستان خارج شود، مردم افغانستان بیش ترین آسیب را می بینند. در سال اول پس از خروج، افغان ها احتمالاً با تشدید خشونت ناشی از تشدید حملات طالبان روبه رو خواهند شد.



خروج ایالات متحده الزاماً فاجعه‌ی تمام‌عیار برای افغانستان نخواهد بود در صورتی که این خروج مسوولانه و به اساس پلان باشد و در آن تاکتیکی عمل نشده باشد. آنچه مشخص است، خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان دیر یا زود باید عملی شود، اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که هم‌چنان که حضور نیروهای امریکایی با هم‌آهنگی دولت افغانستان بوده، خروج آن‌ها نیز باید با هم‌آهنگی و در تعامل با دولت افغانستان و بعد از انجام مأموریت‌هایی باشد که مسوولیت آن را بر عهده گرفته بودند.

خروج نیروهای امریکا از افغانستان اگرچه امری مهم و ضروریست لیکن با توجه به کوتاهی و قصور آن‌ها در انجام تعهدات‌شان به ویژه در زمینه آموزش نیروهای افغانستانی، ممکن است پی‌آمدهای قابل توجهی بر آینده این کشور و منطقه داشته باشد که بایستی به آن توجه جدی مبذول کرد تا از بروز بحران و فاجعه‌ای با عمق گسترده در افغانستان و منطقه جلوگیری کرد، زیرا امنیت در افغانستان به شدت به امنیت در منطقه گره خورده و کوچک‌ترین سهل‌انگاری، امنیت کل منطقه را به خطر مواجه ساخته و زمینه را برای بدل شدن این منطقه به کانون تروریسم بین‌المللی که توان تهدید بالفعل تمام جهان را دارد، برابر خواهد ساخت. در ضمن، نیاز و ضرورت حضور نیروهای نظامی امریکا در افغانستان، برای قوت‌های مسلح افغانستان با وجود سهم بیش‌تر در میدان جنگ، بیش‌تر محسوس است. تا هنوز حمایت هوایی در میدان‌های جنگ برای نیروهای امنیتی - دفاعی افغان یک ضرورت محض محسوب می‌شود که نیاز است این نیازمندی به طور عاجل رفع گردد. اعطای چرخ‌بال‌ها و هواپیماهای بیش‌تر در قسمت کشف و حمله بر مواضع دشمن از نیازهای فوری این نیروها حساب می‌شود که شدیداً به کمک‌های نظامی ایالات متحده امریکا من حیث بزرگ‌ترین حامی دولت افغانستان، وابسته است. در ضمن،



موضوع تعلیم و تربیت نیروهای مسلح کشور، به خصوص قوت‌های خاص و کماندو که از تعلیمات خوب مسلکی و رزمی باید برخوردار باشند، از جمله ضروریات عاجل محسوب می‌شود. چون در طول ۱۹ سال گذشته، اکثریت این قوت‌های خاص و کماندو توسط نیروهای امریکایی و خارجی تربیت و دارای سطح خاصی از آماده‌گی رزمی و مسلکی می‌باشند. و در آخر موضوع مهم، مانند کمک میلیارد دلاری به نیروهای امنیتی افغانستان است که از مجموع چهارونیم میلیارد دالر باید به طور منظم برای تداوم دفاع مستقلانه در برابر تروریسم بین‌المللی، صورت گیرد. اگر به موارد فوق توجه شود و در محاسبات ایالات متحده امریکا قبل از خروج گنجانیده شده باشد، نیروهای امنیتی افغان با وجود تهدیدات و فشارهای نظامی و امنیتی، توانایی و یارای دفاع مستقلانه از کشور را دارند و خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، منبع هیچ نگرانی‌ای نخواهد بود. در غیر آن، بدون مد نظر داشت موارد فوق، با توجه به سطح بلند تهدیدات نظامی و امنیتی، وجود گروه‌های متعدد تروریستی اعم از داخلی و خارجی، نقش مخرب استخبارات منطقه و تداوم رقابت‌های منفی میان کشورهای همسایه و منطقه در افغانستان، منجر به بروز بحران در کشور خواهد شد.

زورآزمایی آمریکا و روسیه در آسیای میانه شدت گرفت. آمریکا که خروج ارتش از افغانستان را آغاز کرده است، ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای آسیای میانه را به عنوان اقدامی برای مبارزه با تروریسم در دست بررسی دارد. چین و روسیه که می‌خواهند نفوذ خود در آسیای میانه را حفظ کنند، به شدت مخالف استقرار ارتش آمریکا در آسیای میانه هستند و در این میان روسیه با افزایش نیرو در آسیای میانه در حال تحکیم مشارکت خود در امنیت منطقه و مهار نفوذ آمریکاست.



سدیر جباروف، رئیس جمهوری قرقیزستان، روز سی ام ماه مه در مصاحبه با تلویزیون دولتی با اشاره به اینکه: «ما برای همیشه متحدیم» رویکردی مبنی بر روابط تنگاتنگ میان قرقیزستان و روسیه را نشان داد. رئیس جمهوری قرقیزستان همچنین روز بیست و چهارم ماه مه در ملاقات با ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه گفت، قرقیزستان نیروهای آمریکایی را بدون رضایت روسیه نخواهد پذیرفت. روزنامه وال استریت ژورنال طی گزارشی اعلام کرد، آمریکا در نظر دارد برخی از نیروهای خود که از افغانستان خارج شدند در آسیای میانه مستقر کند. همچنین معاون وزیر دفاع آمریکا روز دوازدهم ماه مه در همین زمینه گفت: «ممکن است آمریکا با استقرار نیرو در پایگاه های مناطق اطراف افغانستان توانایی خود در مبارزه با تروریسم را حفظ کند.» ژنرال کنت مکتری، فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا با اشاره به اینکه: «هیچ توافقی با کشورهای آسیای میانه نشده است»، تصریح کرد، برای شناسایی و حمله به تروریست ها از آسمان افغانستان استقرار هواپیماهای بدون سرنشین و هواپیماهای بزرگ نظامی ضروری است .

ارتش آمریکا انتظار دارد با استقرار نیروهای آمریکایی و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در کشورهای آسیای میانه، بتواند بازدارندگی در برابر سازمان های تروریستی را حفظ کند. چنانچه ارتش آمریکا در آسیای میانه مستقر شود، مهار ایران، چین و روسیه هم ممکن خواهد شد. اما با این حال موانع زیادی برای استقرار ارتش آمریکا در آسیای میانه وجود دارد و در این میان روسیه که آسیای میانه را حیاط خلوت خود می داند، به شدت با استقرار نیروهای آمریکایی در این منطقه مخالف است. سرگئی ناریشکین، مدیر سرویس اطلاعات خارجی روسیه، روز نوزدهم ماه مه با اشاره به اینکه: «آمریکا نمی خواهد کنترل منطقه را از دست بدهد» از استقرار آمریکا در آسیای میانه ابراز نگرانی کرد. پوتین اوایل ماه مه با اعلام افزایش نیروهای روسی مستقر تاجیکستان و حمایت از ارتش این کشور در جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه پیشگام شده است .



به نظر می‌رسد روسیه که با سه کشور تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان پیمان نظامی دارد این کشورها را برای نپذیرفتن ارتش آمریکا تحت فشار قرار داده است. کارشناس دیپلماتیک آسیای میانه در مصاحبه با روزنامه نیهون کیزای شیمبون گفت: «بیشترین احتمال استقرار ارتش آمریکا در ازبکستان است. اما با این حال بر اساس قانون اساسی ازبکستان ایجاد پایگاه نظامی خارجی در این کشور ممنوع است.» قرار است نشست سران آمریکا و روسیه روز شانزدهم ماه ژوئن برگزار شود. رئیس جمهوری روسیه تمایل دارد در این نشست در زمینه منافع متقابل مانند خلع سلاح اتمی، تغییرات آب هوایی و توافق هسته‌ای ایران با آمریکا همکاری کند. اما با این حال روسیه مصمم است که درباره کشورهای سوریه، بلاروس و آسیای میانه امتیازی به آمریکا ندهد. رئیس جمهوری روسیه روز چهارم ماه ژوئن در همین زمینه گفت: «ما پیشرفت چشمگیری در روابط میان دو کشور را انتظار نداریم».



فصل پانزدهم

ضرورت تلاش‌های هماهنگ منطقه‌ای و جهانی بر ضد بحران امنیت در افغانستان

مقامات و کارشناسان کشورهای منطقه و جهان بر ضرورت مبارزه دوامدار و پیگیر با تروریسم تأکید کرده‌اند و خواهان همکاری بیش‌تر کشورها در این زمینه شدند. وجود تهدیدهای مشترک، مانند تروریسم، افراط‌گرایی دینی، قاچاق مواد مخدر و فرصت‌هایی مانند تلاش در جهت رونق بیش‌تر اقتصادی، اتصال خطوط گسل فرهنگی و تاریخی و همکاری‌های نزدیک میان دولت‌ها و شهروندان کشورها، از جمله مواردی است که مستلزم همکاری بیش‌تر است. تروریسم به عنوان مهم‌ترین چالش امنیت بین‌الملل که امروز تمام جهان را به طور یکسان تهدید می‌کند، مورد توجه تمامی کشورها است. بحث مبارزه با تروریسم و ایجاد راهکارهایی که بتواند ریشه‌های آن را بخشکاند، ارزنده و مهم است. به همین دلیل است که در کنار اقدامات دولت‌ها برای مبارزه با آن، بحث تروریسم وارد حلقه‌های علمی نیز شده و به یک امر دانشگاهی تبدیل شده است. به همین منظور، در چارچوب مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل و در مواجهه با پدیده تروریسم، آنچه غالباً موضوع مطالعه، تحقیق و بررسی است، شناخت ماهیت و چیستی این پدیده و روند تحولات آن است. همچنان، نحوه واکنش و پاسخ‌دهی به تروریسم و کنش‌های تروریستی نیز مهم است. مواجهه با تروریسم و گروه‌های تروریستی، عمدتاً در چارچوب مطالعات تروریسم مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد که به آن «ضد تروریسم» گفته



می‌شود. این بخش از مطالعات تروریسم، امروزه بیش از هر زمانی اهمیت یافته و بحث و تبادل نظر پیرامون آن رونق گرفته است. دلیل این امر، آن است که گروه‌های تروریستی روز به روز نسبت به گذشته گان‌شان پیچیده‌تر می‌شوند و به تناسب این پیچیده‌گی، خود را در برابر رویکردها و تکنیک‌های گوناگون ضد تروریستی مصون می‌کنند تا به وضعیت فروپاشی دچار نشوند و بتوانند در برابر هر ضربه‌ای خود را باز تولید کنند. اینجا است که بحث مبارزه جهانی و فراگیر برای مقابله با تهدیدهای روزافزون ناشی از حملات تروریستی، جدی‌تر و داغ‌تر شده و مستلزم یک کنش جمعی و جهانی از سوی قدرت‌های بزرگ است. تروریسم که به عنوان داغ‌ترین نزاع در جهان کنونی از آن یاد می‌شود را می‌توان محور تمام تعاملات سیاسی و امنیتی میان کشورهای دنیا دانست. بر این اساس، در نوشته حاضر، ضمن توضیح چستی تروریسم، به تبیین رویکردها و تکنیک‌های متناسب در چارچوب مطالعات تروریسم می‌پردازیم. در مقام تعریف می‌توان گفت، ویژه‌گی‌هایی که تروریسم نوین را از دیگر گونه‌های آن متمایز می‌کند، هویت محوری در مقام انگیزه، جهانی بودن در مقام گستره عمل، شبکه‌ای بودن و مجازی بودن در مقام سازمان‌دهی و حملات انتحاری در مقام تکنیک خاص کنش تروریستی است. این شناخت، محور بحث کنونی را شکل می‌دهد. نوشته حاضر استدلال می‌کند که از میان رویکردهای موجود که استراتژی‌های ضد تروریستی بر پایه آن سامان می‌گیرد؛ یعنی رویکردهای نظامی، جنایی و اطلاعاتی، ضد تروریسم می‌بایست بر پایه رویکرد اطلاعاتی میان کشورهای مختلف سازمان‌دهی شود و دیگر رویکردها در خدمت آن و به صورت مکمل به کار گرفته شود. متناسب با این رویکرد، تکنیک‌ها و قواعدی که توصیه می‌شود، عبارت از نفوذ و جریان‌سازی، تغییر آماج حملات تروریستی، تأکید بر رهیافت ترکیبی در جمع‌آوری اطلاعات، کنترل و مراقبت فراگیر الکترونیکی، به اشتراک‌گذاری



اطلاعات و همکاری سازمانی است که نیاز به بحث گسترده‌تر دارد. همه ما به خوبی می‌دانیم که امروزه پدیده تروریسم به عنوان محوری‌ترین موضوع امنیت بین‌الملل مطرح است و یکی از عمده‌ترین مسایلی که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند، همین پدیده است. تروریسم، از چالش‌های جدی امنیتی در دوران جهانی شدن شمرده می‌شود که بر ناامنی‌های جهانی افزوده است. تروریسم معاصر که از آن به عنوان تروریسم نوین نیز یاد می‌شود، یک سلسله از مختصات بی‌پیشینه را در خود جای داده که نیاز است به آن به گونه عمیق و اکادمیک پرداخته شود. مکث روی این موضوع، به این پرسش محوری می‌پردازد که ضد تروریسم نوین چیست و قواعد محوری آن کدام است؟ در مجموع می‌توان سه رویکرد را در مقابله با تروریسم بازشناسی کرد که عبارت است از: «رویکرد جنگی»، «رویکرد عدالت کیفری» و «رویکرد اطلاعاتی». دو رویکرد نخست، خاصیت واکنشی دارد و معطوف به مرحله پس از وقوع کنش تروریستی است. این در حالی است که در مقابله با تروریسم جدید، از جمله تروریسم تکفیری، همواره گفته می‌شود که پیش‌گیری می‌بایست بر واکنش اولویت داشته باشد. بنابراین، رویکردی که در مواجهه با این گونه جدید توصیه می‌شود، رویکرد اطلاعاتی است. اتخاذ رویکرد اطلاعاتی در این خصوص، به این معنا است که بهره‌گیری از شیوه‌ها و تاکتیک‌های مختلف اطلاعاتی، از جمله جمع‌آوری، تحلیل، تخمین، هشدار، نفوذ، جریان‌سازی و... اولاً مانع از شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و جمع‌شدن افراد دور هم برای تکوین این گروه‌ها می‌شود و دوماً در صورت شکل‌گیری، مانع به نتیجه‌رسیدن و تصمیم‌گیری آن‌ها برای انجام حملات تروریستی بر اهداف و مقاصد خودی خواهد شد. همچنین، این پدیده به سبب پیوند آن با تکنولوژی‌های تازه، به یک گرفتاری راهبردی تبدیل شده و توانسته



است گروه‌های کوچک، با ساختارهای پیچیده را به بازیگران برجسته در صحنه بین‌المللی تبدیل کند.

مبارزه با تروریسم از دید حقوق بین‌الملل اقدامی است که باید از سوی جامعه جهانی پیگیری شود و توسل یک دولت به اقدامات خشونت‌آمیز و جنگ طلبانه نه تنها خود نمونه‌ای از تروریسم به حساب می‌آید، بلکه از منظر حقوق بین‌الملل نیز مورد قبول نیست. اما بسیاری‌ها تا هنوز اصطلاح تروریسم دولتی را قبول ندارند. البته به منظور ریشه‌یابی تروریسم، در کنار مسایل عینی مانند خشونت سیاسی، به مسایلی همچون بی‌عدالتی و نابرابری در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز باید توجه کرد. مبارزه با تروریسم مستلزم شناخت زمینه‌ها و عواملی است که این پدیده در آن‌ها ریشه دارد و برای شناخت همه‌جانبه این عوامل و یافتن راه حل‌های اصولی، اتخاذ یک روش معقول و جهان‌شمول ضروری است، تا مبارزه منطقی و موثر بر ضد آن صورت گیرد و از آسیب‌رسانی بیش‌تر آن جلوگیری شود. تجربه مبارزه با تروریسم نشان می‌دهد که تروریست‌ها نابود نمی‌شوند، بلکه از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کنند؛ یک روز در افغانستان هستند، روز دیگر در سومالی و روزی هم در عراق. دلیل این تجربه ناموفق در زمینه مبارزه با تروریسم، این است که مدعیان این مسأله هرگز با ریشه تروریسم مقابله نکرده‌اند و تروریسم به عنوان پدیده‌ای دارای ماهیت مبهم، همواره به عنوان کابوس ترسناک در ذهنیت جهانیان وجود داشته است و هر روز ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. اگر به پدیده تروریسم نگاه کلی و اجمالی بیندازیم، به وضاحت متوجه می‌شویم که تروریسم یک پدیده مدرن است که فعالیت‌های آن همزمان با شکل‌گیری جهانی‌شدن آغاز شده است. جهانی‌شدن به سه نوع نیرو، یعنی بین‌المللی‌شدن، انقلاب فناوری و



آزادسازی در جهان اشاره دارد. این نیروها، علاوه بر دست آوردهای خوب، فرصت‌های جدیدی را برای فعالیت‌های مجرمانه در جهان نیز پدید آورده که به صورت کل نظم و ثبات بین‌المللی را به مخاطره انداخته‌اند. از سوی دیگر، بین‌المللی شدن (جهانی شدن) بیان‌گر افزایش تعاملات اقتصادی میان کشورها و شرکت‌های فراملیتی است. انقلاب فناوری سهولت‌های فراوانی را برای ارتباطات به گونه‌ای به وجود آورده است که تمامی شرکت‌ها و بازیگران بدون در نظر گرفتن مکان، فاصله و مرزها، در سطح جهانی و در یک گستره وسیع عمل کنند. سرانجام آزادسازی به مجموعه‌ای از قوانین و نهادهایی اشاره دارد که سطح جدیدی از فعالیت‌های اقتصادی فراملی را در بخش‌های خاص اقتصاد جهانی به وجود آورده‌اند. این سه مشخصه، باعث شده است تا تروریسم با استفاده از فرصت‌های پیش آمده، به دامنه فعالیت‌های تخریب کارانه خود ادامه دهد و با دست باز اهدافش را دنبال کند. همچنان، این سه نیرو، سهولت‌های زیادی را از نظر تأمین مالی، دسترسی به اطلاعات، تجارت غیرقانونی، سفرکردن به سراسر جهان و... برای تروریست‌ها پدید آورده‌اند. این سهولت‌ها، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم و دارای حاکمیت ضعیف، فرصت‌های بیش‌تر و آزادتری را برای فعالیت تروریست‌ها به وجود آورده است. به طور کلی، سه عامل مهم؛ تجارت مجرمانه، بنیادگرایی مذهبی و قوم‌گرایی افراطی برای فعالیت‌های تروریستی در کشورهای عقب‌مانده، نقش موثر دارد که منجر به گسترش دامنه و وسعت ساحه عمل تروریستان شده است. این مسأله به خوبی قابل درک است که تروریسم جدید با وجود تنوع و گسترده‌گی مفهومی، ساحه‌ای را مورد حملات خود قرار می‌دهد که بتواند از آن طریق حملات خود را سازمان‌دهی کند. متأسفانه ساحه سازمان‌دهی در بیرون از مرزهای افغانستان و ساحه اجرایی‌سازی آن داخل این کشور است. تروریسم تجربه انجام حملات تروریستی را در افغانستان در جریان چهار



دهه گذشته داشته است. پس با توجه به این واقعیت، می توان گفت که یکی از راه های مبارزه با تروریسم جدید، نابودی این مکان های امن تروریستان است. افغانستان، علی رغم بیست سال مبارزه نفس گیر، به مکان کلیدی و اساسی در امر مبارزه با تروریسم بین المللی مبدل شده است. تلاش ها در جهت حمایت از دولت افغانستان و ایستاده گی در کنار مردم این کشور به عنوان قربانیان تروریسم، نیازمند حمایت و پشتیبانی صادقانه جهانیان، به خصوص کشورهای قدرتمند منطقه از افغانستان است. پس به آسانی فهمیده می شود که ضرورت یا عدم ضرورت تداوم همکاری های جهان با افغانستان، به توانایی و ظرفیت ارتش کشور ارتباط مستقیم دارد. اما از آنجایی که تروریسم امنیت جهان را با خطر مواجه ساخته است و تهدید جدی علیه امنیت و ثبات منطقه و جهان به شمار می رود، همراهی کشورهای منطقه و جهان در امر مبارزه با تروریسم ضروری است. از این رو، کشورهای منطقه و جهان می توانند در امر مبارزه با تروریسم همدیگر را کمک کنند، تا تهدیدها برطرف شود و تروریسم بین المللی، امنیت افغانستان و جهانیان را تهدید نکند. مسأله مهم دیگری که هم کشورهای منطقه و هم جامعه جهانی باید درک کنند، این است که در دهه های اخیر، افغانستان از افراط گرایی و هراس افگنی بیش ترین آسیب ها و خسارات جانی و مالی را متحمل شده است، میلیون ها شهروند این کشور کشته و آواره شدند و ارزشمندترین سرمایه ها و میراث فرهنگی و تمدنی این سرزمین نابوده شد و به یغما رفت. اکنون پس از گذشت دو دهه از مبارزه نفس گیر علیه افراط گرایی و تروریسم، افغانستان همچنان آسیب پذیرترین کشور در برابر تهدیدات افراط گرایان است. باید توجه داشت که این آسیب پذیری تنها به افغانستان محدود نمی شود؛ بلکه تمامی کشورهای منطقه و جهان از وجود گروه های تروریستی در افغانستان و احتمال قدرت گرفتن دوباره آنان، هراس دارند. در واقع هراس افگنان تمامی کشورهای منطقه را به وحشت انداخته اند. سه



قدرت مهم منطقه به شمول روسیه، چین و هند و همین طور همسایه گان افغانستان همواره نگران آن اند که مبادا افراط گرایان دوباره در افغانستان قدرت بگیرند و به قلمرو آنان نیز نفوذ کنند. همچنان، حجم بالا و میزان رو به رشد حملات تروریستی نشان می دهد که خطر تروریسم از آن چیزی که درباره آن صحبت می شود، بیش تر است و باید فکری در امر مبارزه با آن در سطح جهان کرد و ریشه های تروریسم را خشکاند. اما سوال اصلی این است که چگونه باید با تروریسم مبارزه کرد؟ همچنان این مبارزه را از کجا باید شروع کرد؟ مهم ترین راهکارها قرار ذیل است:

اول- توجه روی پناهگاه ها و آموزشگاه های تروریستان، به عنوان مهد پرورش تروریسم: قسمی که قبلاً گفته شد، تا زمانی که آموزشگاه های تروریستان مورد هدف قرار نگیرد و کشورهای حامی آنها که تروریسم را در راستای اهداف استراتژیک شان استفاده می کنند، مورد تحریم اقتصادی و سیاسی جهان قرار نگیرند، این تهدید بر طرف نخواهد شد. تروریسم امروز روابط میان کشورهای منطقه و جهان را با خطر جدی مواجه ساخته و از حجم همکاری های منطقه ای و جهانی برای توسعه اقتصادی و ایجاد هماهنگی در جهت مبارزه با خطرات محتمل در آینده، کاسته است.

دوم- توسعه اقتصادی و ایجاد زمینه همکاری های نزدیک اقتصادی میان کشورهای همجوار: تا زمانی که توسعه اقتصادی به عنوان دومین راهکار مبارزه علیه تروریسم مورد توجه قرار نگیرد، معضل تروریسم به عنوان مشکل ایدیولوژیکی و اقتصادی حل نخواهد شد. از جمله می توان به پروژه های بزرگ مانند یک کمربند - یک راه، اشاره کرد که نوید خوبی برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای سه قاره دنیا به ارمغان آورده است.



همکاری‌های نزدیک کشورهای منطقه و ایجاد اجماع بین‌الملل در امر مبارزه اقتصادی بر ضد تروریسم، می‌تواند به عنوان راهکار مناسب محسوب شود.

سوم- وقت آن رسیده است که نگاه ابزاری به پدیده افراطیت و ترور تغییر داده شود. تروریسم به مثابه یک تهدید جدی علیه توسعه و ثبات منطقه و جهان در نظر گرفته شود و مبارزه مشترک و فراگیر علیه آن آغاز گردد. تنها در این صورت است که می‌توان راه طولانی مبارزه با تروریسم را آرام آرام با کمک‌ها و حمایت‌های جهانی در بلندمدت پیمود و آینده روشنی را برای ملت‌های منطقه رقم زد. اعمال فشار بر کشورهای حامی تروریسم که خودشان نیز قربانی تروریسم هستند، می‌تواند از جمله رویکردهای موثر مبارزه بر ضد تروریسم باشد. نگاه ابزاری و استفاده استراتژیک از پدیده افراطیت، فرصت‌های خوبی را در امر مبارزه با تروریسم که امنیت منطقه و جهان را تهدید می‌کند، از بین برده است.

چهارم- به وجود آوردن اجماع بین‌المللی و تدوین یک استراتژی روشن در جهت مبارزه با تروریسم جهانی: وجود اجماع منطقه‌ای و بین‌المللی و ابهام‌زدایی بیش‌تر در جهت تعریف پدیده تروریسم و خطراتی که این پدیده می‌تواند متوجه امنیت منطقه و جهان سازد، از جمله رویکردهای مهم دیگری است که زمینه را برای مبارزه موثر علیه تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی مساعد می‌سازد. تا زمانی که یک اجماع موثر منطقه‌ای و جهانی برای مبارزه مشترک و طولانی مدت با رویکرد استراتژیک به وجود نیاید، امکان موفقیت در امر مبارزه با تروریسم وجود نخواهد داشت.



حال با در نظر داشت موارد فوق، سوال اصلی این است که چه باید کرد و کدام رویکردها را اتخاذ نمود تا ریشه‌های تروریسم بین‌المللی نابود و امنیت بین‌المللی تأمین شود؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که به طور کلی سه عامل مهم مانند تجارت مجرمانه، بنیادگرایی مذهبی و قوم‌گرایی افراطی، منجر به گسترش فعالیت‌های تروریستی در کشورهای عقب‌مانده شده است که به هر یک از آن‌ها به گونه جداگانه پرداخته می‌شود:

۱. تجارت مجرمانه: یکی از معضلات خیلی مهم در جهان امروز، تجارت مجرمانه است. در این تجارت، کالا و موادی که براساس حقوق بین‌المللی و حقوق بشر تجارت آن ممنوع است، از طریق گروه‌های مجرم و قاچاق‌بران معامله می‌شود. به طور کلی، قاچاق انسان، خرید و فروش اسلحه و مواد مخدر از جمله مواردی است که تجارت آن ممنوع شده است. اما گروه‌های مجرم و دهشت‌افکن از مسیرها و مناطقی که دولت بر آن کنترل و نظارت ندارد، این کالاها را مخفیانه انتقال می‌دهند و سود فراوانی به دست می‌آورند. در چند دهه اخیر، به‌ویژه با ظهور گروه‌های مختلف تروریستی، تجارت مجرمانه در افغانستان گسترش یافته است، طوری که کشت و قاچاق مواد مخدر، آدم‌ربایی، فروش اعضای بدن انسان و تجارت اسلحه در جامعه بیش‌تر و به یک معضل بزرگ در کشور تبدیل شده است. اکنون نیز تجارت مجرمانه یکی از منابع مهم تأمین مالی گروه‌های تروریستی در منطقه است. براساس گزارش‌ها، حدود ۶۰ درصد هزینه گروه‌های تروریستی از طریق تجارت مواد مخدر تأمین می‌شود. تجارت اسلحه و خرید و فروش آن نیز در کشور جریان دارد که از مجرای گروه‌های تروریستی صورت می‌گیرد. به همین ترتیب، آدم‌ربایی یکی دیگر از منابع مهم مالی گروه‌های تروریستی است که از طریق آن پول هنگفتی را از مردم به جیب می‌زنند. بنابراین، تجارت مجرمانه از منابع مالی



مهم برای گروه‌های تروریستی است که استمرار فعالیت آنان را در کشورهای منطقه و جهان تضمین می‌کند.

۲. افراط‌گرایی مذهبی: عامل دیگری که به موجودیت گروه‌های تروریستی کمک می‌کند، افراط‌گرایی مذهبی است. بعضی از بازیگران سیاسی منطقه برای استفاده از احساسات مردم، باورهای مذهبی را به ایدیولوژی فعال مبدل کرده‌اند. همچنان بعضی از کشورهای منطقه و تروریستان تلاش می‌کنند که این ایدیولوژی را در جهت سیاست خود، به طور دوامدار بازتولید کنند. عدم ارایه خدمات آموزش رسمی و نبود نهادهای آموزشی در منطقه و جهان، خلای فرهنگی بزرگی را در مناطق محلی و دورافتاده به وجود می‌آورد که زمینه را برای مدارس دینی و آموزش‌های تندروانه، انحرافی و رادیکال فراهم می‌سازد. برای رسیده‌گی به چنین چالشی، دولت‌های منطقه و جامعه جهانی باید کنترل خود را در سراسر این مناطق که به عنوان خاستگاه تروریسم محسوب می‌شود، مستحکم کنند و جلو آموزش‌های افراطی و تروریست‌پروری را بگیرند.

۳. قوم‌گرایی افراطی: سومین عامل و نیرویی که به موجودیت و بقای گروه‌های تروریستی کمک می‌کند، قوم‌گرایی افراطی در کشورها است. در قوم‌گرایی، معمولاً کتله قومی خاص، نژاد و فرهنگ خود را نسبت به دیگران برتر می‌داند. عدم آشنایی دقیق با فرهنگ‌های مجاور و قطع رابطه با آنان باعث می‌شود که فرهنگ‌ها در خودشیفته‌گی افراطی باقی بمانند. قدرت‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی در چند قرن اخیر، در منازعه و رقابت با یک‌دیگر، از اقوام افغانستان در جنگ‌های مستقیم و نیابتی علیه هم استفاده فراوان کرده‌اند. این درگیری‌ها به صورت دوامدار و در طول سالیان دراز آتش جنگ و اختلافات را میان اقوام روشن نگه داشته است. محو این اختلافات می‌تواند به عنوان رویکرد موثر در جهت مبارزه بر ضد تروریسم در سطوح مختلف منطقه‌ای و جهانی



محسوب شود. در نتیجه می‌توان گفت که برای نابودی و شکست قطعی تروریسم در منطقه، باید زمینه رشد آن‌ها را از بین برد. تا زمانی که این عوامل در کشورهای منطقه وجود داشته باشد، افراط‌گرایی و تروریسم نیز به فعالیت خود ادامه خواهند داد. باید به منابع تغذیه تروریسم توجه شود و سرچشمه‌های مشترکی که تروریستان از آن تمویل می‌شوند؛ مانند تجارت مجرمانه، افراط‌گرایی مذهبی و قوم‌گرایی افراطی از میان برده شود. از سال‌ها به این سو، دولت‌های دوست افغانستان اقداماتی را برای مبارزه منظم و سیستماتیک بر علیه این پدیده ضد بشری روی دست گرفته‌اند که در بسیاری موارد قابل توجه است.



فصل شانزدهم

ضرورت تدوین دکترین امنیت ملی در افغانستان

مسئله امنیت در طول تاریخ همواره مورد تاکید حکام بوده و در تاریخ معاصر نیز دولت‌ها بر امنیت در معنای لغوی و عملی آن تاکید داشته و دارند. دکترین^{۲۵} امنیت ملی در واقع برداشت‌هایی از مفهوم پیچیده و مبهم امنیت است که به تبیین آن پرداخته و نیازهای فوری تامین امنیت و حراست از ارزش‌هایی را الزامی می‌سازد که برای بقای کشورها مهم است. دکترین امنیت ملی، در حقیقت برداشت و ارزیابی از وضعیت امنیتی است که با اتکا بر تحلیل‌ها و برآوردهای امنیتی، پیش‌بینی‌هایی را به دولت‌مردان و سیاست‌مداران می‌دهد که بر مبنای آن می‌توان نیازهای اولیه امنیتی و دفاعی کشور را مشخص ساخت و در راستای این نیازها به اقدامات موثر و به موقع پرداخت. دکترین امنیتی با اتکا بر واقعیت‌های موجود، تلاش می‌کند تا تصویری واقع‌بینانه‌تر و مسلم‌تر از وضعیت امنیتی منطقه و جهان را برای دولت‌مردان و دست‌اندرکاران دستگاه‌های امنیتی و سکتورهای دفاعی کشورها مساعد سازد. چگونگی تحلیل و تبیین واقعیت‌های امنیتی در منطقه و جهان، برای دولت‌ها به علت این مهم است که از یک طرف می‌توان تصویر درست از وضعیت داشت و حقایق مسلم را درک کرد و از سوی دیگر، اقدامات و عمل‌کردهای متناسب به تهدیدهای بالقوه را در برابر آن داشت. معمولاً دکترین امنیت ملی کشورها

^{۲۵} دکترین یا رهنامه مجموعه‌ای از باورها، رهنمودها و آموزه‌های توصیفی است به شرط آنکه برای مقصودی عملیاتی سازمان یابند و نقش راهنما و چهارچوب را بازی کنند. دکترین، فراتر از راهبرد است و بنابراین فراتر از سیاست و خط مشی می‌باشد. دکترین‌ها به ناچار دیر یا زود از ایدئولوژی‌ها زاده می‌شوند.



در سه سطح راهبردی، تاکتیکی و عملیاتی اجرایی می‌شود که هر سطح با حیطه مشخص کاری و دستورالعمل‌های به خصوص خود، ساحه‌ای از نگرانی‌های بالقوه امنیتی کشورها را پوشش داده و به آن پاسخ می‌دهد. در سطح نخست که سطح راهبردی است، معمولاً طرح کلان جنگ در آن مطرح می‌شود و رده‌های عالی رهبری قوای مسلح دخیل‌اند. در سطح دوم (عملیاتی) که مربوط به روش و هدایت جنگ است، فرماندهان جنگ در صحنه نبرد با آن سروکار دارند. در سطح سوم که به روش و نحوه هدایت نیروهای مسلح در صحنه نبرد مربوط می‌شود، هدایت و سکان آن نیروها مهم است. در کل، نظریات مختلف در باب تبیین و تدوین دکترین امنیتی مناسب در حول چهار دیدگاه می‌چرخد:

با توجه به مکاتب یاد شده، می‌توان گفت که در تدوین دکترین امنیت ملی کشورها، می‌توان از گونه‌ی تلفیقی این مکاتب کار گرفت؛ یعنی می‌توان از تلفیق مکتب آسیب‌محور که نمای دایمی یک تهدید را به صورت بالقوه نشان می‌دهد، مکتب تهدیدمحور که نقش عوامل بیرونی در کاهش بحران‌های امنیتی در آن موثر است، مکتب فرصت‌محور که تخمینی دقیق از تهدید را فراهم آورده و تلاش برای ایجاد فرصت در جهت مهار تهدیدها صورت می‌گیرد و بالاخره مکتب موقعیت‌محور که بر وضعیت داخلی تاکید فوری داشته و ثبات سیاسی و انسجام ملی را گزینه اصلی آن قلمداد می‌کند، کار گرفت. حال با توجه به شرایط فعلی کشور، تهدیدها چون بیش‌تر از ناحیه بیرونی متوجه امنیت ملی کشور است، بنابراین سیاست‌های امنیتی و دفاعی کشور باید در جهت مهار آن به کار گرفته شود. در چنین شرایطی است که می‌توان با بسیج قوت و توانایی نظامی و فکری، به ایجاد راهکار و مکانیزم ترتیب و تکوین سیاست‌های امنیتی در قالب دکترین امنیت ملی دست یافت. باید خاطر نشان کرد که قدرت نظامی با گزاره‌های آن،



مؤلفه اصلی یک دکترین موفق امنیتی-دفاعی حساب می‌شود؛ گزاره‌هایی که ضعف، قوت، احتیاج و اراده را می‌توان رکن اصلی و اساسی در ارزیابی میزان موفقیت و یا ناکامی یک دکترین امنیتی حساب کرد. علاوه بر آن، چون مساله امنیت ملی به عنوان اساسی‌ترین بخش دکترین امنیت ملی حساب می‌شود، بنابراین در تدوین آن، آسیب‌شناسی تهدیدهای بالقوه و بالفعل، میزان فشار و چالش‌های موجود از نظر امنیتی و تعاملاتی که منجر به ایجاد چالش‌ها یا فرصت‌های بهبود شرایط امنیتی می‌شوند را مهم‌ترین عنصر تدوین چنین سیاستی دانست. از سوی دیگر، کشور ما افغانستان که در معرض تهدیدهای کوچک و بزرگ امنیتی ناشی از حضور گروه‌های تروریستی داخلی و بین‌المللی قرار دارد، بیش‌تر از هرزمانی نیازمند تدوین یک طرح مدون و مکتوب امنیتی و دفاعی برای مهار این تهدیدها است. به لحاظ این که نوعیت این تهدیدها قسمی است که به گونه‌ی بالقوه امنیت ملی کشور را به مخاطره انداخته‌اند، بنابراین نیاز فوری برای کار بنیادی و تکنیکی روی ایجاد یک مکانیزم موثر عمل کرد امنیتی و در مرحله بعدی عملیاتی کردن آن برای مهار این تهدیدها و جواب‌گویی به نیازهای مبرم امنیتی احساس می‌شود. اما متأسفانه به دلیل فقدان برنامه راهبردی و جامع - پایه‌ای در زمینه امنیت، این مقوله در تمامی وجوهات خود با روی کار آمدن دولت‌های مختلف ضمن تغییرات کلی و جزئی، یا اصلاً وجود نداشته و یا هم اگر وجود داشته به صورت سلیقه‌ای اعمال شده و از هیچ قانون ثابتی پیروی نکرده است. تنها نکته مشترک بین دولت‌های گذشته به خصوص بعد از روی کار آمدن اداره موقت در سال ۱۳۸۰، موجودیت ایده مبارزه با تروریسم و تهدیدهایی بوده که نظام مستقر سیاسی را با خطر مواجه ساخته است؛ اما طرح عملی و پلاتفرم امنیتی که بتوان در روشنایی آن جواب قناعت‌بخشی به معضل امنیتی کشور داد، وجود نداشته است. در مجموع می‌توان دکترین امنیتی - دفاعی کشور را در



دو سطح داخلی و خارجی مورد ارزیابی قرار داده و تبیین کرد: در سطح داخلی: تهدیدها از ناحیه امنیت ملی که حاکمیت ملی و قانون را متاثر ساخته است، از جمله مهم‌ترین تهدیدها حساب می‌شود. ایجاد ثبات سیاسی در داخل کشور، بسط و گسترش حاکمیت دولتی، تنش‌زدایی محض سیاسی، مدیریت امنیتی کشور، جلوگیری از فعال شدن تهدیدات بالقوه و پدید آمدن تهدیدات جدید، حفظ کیان کشور، ایجاد راهکارهای مناسب برای تبدیل تهدیدات به فرصت‌ها، مهار تهدیدهای بالفعل ناشی از موجودیت جزایر قدرت سیاسی، رفع چالش‌های ناشی از ضعف حکومت‌داری و تطبیق سیاست‌های امنیتی - دفاعی، کمیت و کیفیت قوت‌های مسلح کشور، ارزیابی بنیادی از میزان ضرورت تجهیزات نظامی مورد نیاز نیروهای امنیتی - دفاعی، نحوه عمل‌کرد و پاسخ‌گویی به تهدیدهایی که به صورت آنی حاکمیت ملی را متاثر می‌سازد، از جمله مواردی است که باید در دکترین امنیتی - دفاعی کشور مد نظر گرفته شوند. ۲- در بعد خارجی: دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور، اتخاذ دیپلماسی فعال با حمایت قوت‌های مسلح و توان‌مندی نظامی برای ایفای نقش فعال در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی، پایان دادن به نقش منفعل کشور در تعاملات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه، تلاش برای رفع محدودیت‌هایی که منجر به انزوای افغانستان در تعاملات سیاسی می‌شوند، حضور فعال در عرصه‌های تجارت منطقه‌ای و جهانی، کار مشترک با دستگاه دیپلماسی کشور که اساس عمل‌کرد آن را سیاست خارجی اقتصادمحور شکل می‌دهد، حضور در ترتیبات امنیتی بین‌المللی در قالب امنیت دسته‌جمعی، ایجاد شرایط هم‌گرایی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی با بستر مناسب امنیتی و ثبات سیاسی در داخل کشور و یافتن متحدانی که در شرایط ضروری از توان همکاری با کشور برخوردار باشند، فراهم آوردن زمینه‌هایی که می‌توانند در سطح بین‌الملل به توجه بیش‌تر به افغانستان و ثبات



سیاسی و صلح در آن کمک کنند و مسایلی از این دست، ضرورت تدوین چنین سیاست و دکترینی را در پرتو تعاملات در منطقه و جهان و بر وفق واقعیت‌های عینی الزامی می‌سازد. مجموع عواملی بیرونی و داخلی نشان می‌دهد که تلاش‌ها در جهت تدوین چنین دکترینی در صورتی موثر خواهد بود که اساس کار ایجاد مکانیزم‌ها و عمل کرد دولت، گذار از شکل مقطعی به دایمی و راهبردی را تجربه کند و از اتخاذ سیاست‌های روزمره‌گی اجتناب شود. در ضمن، در این دکترین با زمینه‌های عمل کرد متقابل در برابر تهدیدهایی که امنیت ملی افغانستان را با خطر مواجه ساخته‌اند، اقدامات پایه‌ای برای تدوین دکترین امنیت ملی را پی‌ریزی کنیم که با تغییر حکومت و دولت‌مردان، اساس دستور کار امنیتی تغییر نکند. به بیان دیگر، پایه‌های امنیت ملی در کشور ثابت باشد و بسته به شرایطی که در موقعیت‌های مختلف به وجود می‌آید، توسط اجماع دستگاه‌های امنیتی کشور، بدون دست بردن به مبانی امنیت ملی کشور، موادی به این برنامه اضافه شود. در ضمن، شناسایی زمینه‌هایی که منجر به عمل کرد مثبت افغانستان در تعاملات منطقه‌ای می‌شود، از جمله الزامات است. ایجاد لابی‌های قوی در منطقه و جهان برای حمایت از این دکترین که نظم و امنیت ملی افغانستان را تضمین می‌کند، نیز از جمله اقدامات ضروری به حساب می‌رود. مد نظر گیری جوانب مختلف از عواملی که به عنوان تهدید به امنیت ملی افغانستان محسوب می‌شوند، باید جزو اصلی در مد نظر گیری این دکترین باشند. رقابت ناسالم کشورهای همسایه و منطقه؛ ایران و آمریکا، ایران و عربستان، هندوستان و پاکستان، روسیه و سازمان شانگهای، نقش روزافزون چین در تعاملات امنیتی و سیاسی منطقه‌ای و جهانی و تاثیر آن بر اوضاع افغانستان، از جمله مواردی است که می‌توانند در تدوین چنین دکترینی موثر واقع شوند.





فرجام سخن

با بررسی عوامل جغرافیایی تاثیر گزار بر بحران امنیت افغانستان، به این نتیجه می رسیم که کار تامین امنیت و فایق آمدن بر چالش های امنیتی در افغانستان دشواری های زیادی دارد. عواملی مختلفی بر تزايد بر بحران امنیت اثر گذار بوده اند: منجمله عامل مهم جغرافیایی که زمینه را برای رقابت های خشونت بار و سخت افزاری امنیت در قلمرو جغرافیایی افغانستان مساعد ساخته است. تشدید این عوامل منجر به شکل گیری ابعاد داخلی و خارجی بحران امنیت در افغانستان شده که در تداوم نا امنی در این کشور، نقش اساسی داشته است. حضور قدرت بزرگ و حساسیت بر انگیزی چون آمریکا که نمی خواهد به بحران امنیت در افغانستان نقطه پایان گذاشته شود، چون در آن صورت با توجه به روحیه بیگانه ستیزی مردم این کشور، بهانه ای برای حضور آن در افغانستان وجود نخواهد داشت. این که چرا آمریکا با در اختیار داشتن پیشرفته ترین امکانات نظامی و مخابراتی و دوربین های پیشرفته ای که حتی در شب و در دور ترین نقطه امکان ردیابی دشمن را دارد، نمی تواند و یا نمی خواهد به بحران امنیتی افغانستان نقطه پایان بگذارد، سؤال بر انگیز است.

اگر بصورت دقیق به ماهیت قضیه و ماهیت تداوم نا امنی در افغانستان پرداخته شود معلوم می گردد که ابعاد نا امنی در افغانستان و بحران برخاسته از آن، خیلی ها وسیع و دارای گستره ای وسیعی است. عامل جغرافیایی، ابعاد داخلی و خارجی بحران امنیت در



افغانستان، وجود سیستم های امنیتی منطقه در چهارچوب نظریه های امنیتی منطقه ای، موجودیت و فعالیت گسترده های گروه های تروریستی نظیر طالبان، القاعده، داعش و ده ها گروه خارجی دیگری که به هدف نا امن سازی و ایجاد بحران امنیت در این کشور، صف بسته اند، موقعیت حساس و دارای اهمیت افغانستان از لحاظ ژئوپولیتیکی افغانستان، تنش و تصادم میان قدرت های تاثیر گذار در این کشور، نبود فکر منسجم ملی و عدم تعریف واضح از دشمن، فساد گسترده در سطوح مختلف دولت، حضور نظامی امریکا و متحدانش در افغانستان، شامل نبودن افغانستان در هیچ یک از مجموعه های امنیتی منطقه ای، عدم شناخت و تشخیص واضح از ماهیت تهدید برای امنیت افغانستان، عدم توجه به تدوین و ترتیب دکترین امنیت ملی برای مقابله با تهدید های سخت افزاری و نرم افزاری فراروی امنیت افغانستان، عدم شناخت و توجه به محیط امنیتی افغانستان و امکان سنجی مبحث بقا و تداوم آن در محیط امنیتی پیرامون آن و شاید ده ها دلیل و برهان دیگر، منجر به تشدید بحران امنیتی در افغانستان شده اند. بحرانی که نه تنها ماهیت داخلی و افغانستانی دارد بل ممکن ابعاد آن در درازمدت منجر به گسترش و تشدید بحران در کل منطقه پیرامونی افغانستان شود.

در ضمن، وجود معادن دست نخورده قیمتی و حیاتی در افغانستان همچون معدن اورانیوم در نزدیکی شیندند در ولایت هرات که بعضا شنیده می شود که در قسمت استخراج آن اختلافاتی بین آمریکا و انگلیس بوجود آمده، استخراج معادن سنگ های قیمتی توسط آمریکا، تضاد منافع کشورهای خارجی که در افغانستان نیروی نظامی دارند و هر یک از کشورهای که به افغانستان نیروی نظامی گسیل داشته اند اهدافی را دنبال می کنند که دربرخی موارد تامین منافع شان در تضاد با یکدیگر قرار می گیرند، رواج تفکر تندروانه



در افغانستان که باعث رو آوردن افرادی به صفوف گروه های تروریستی می شود، منجر به تشدید بحران امنیتی در افغانستان شده و سبب شده تا این کشور تا هنوز شاهد تامین امنیت نباشد. مجموعه ای دلایل ذیل این نکته را نشان میدهد که تا زمانی که به موضوعا مطروحه ی که در بالا اشاره شد، توجه نشود، تامین امنیت و ختم غایله بحران امنیت در این کشور ناممکن و غیر عملی به نظر می رسد. نظر اکثریت صاحب نظران و آگاهان امور در افغانستان، این است که بالفرض مذاکرات صلح در استانبول و دوحه شکست بخورد و جنگ تنها گزینه برای جایگزینی آن باقی بماند، وضعیت بسیار شکنند و پیچیده خواهد بود. خروج نیروهای امریکایی و ناتو و اعلام حمایت از نیروهای امنیتی افغان در مرحله پسا خروج، دو پارادوکس ذهنی را بوجود آورده است. اخیرا سروصداهای از ایجاد پایگاه های امریکا در نزدیک خط دیورند و در داخل خاک پاکستان شنیده شده است. امریکا مطابق به پیش بینی های از قبل طرح شده توسط صاحب نظران، در تلاش است تا با تغییر جغرافیای جنگ، سناریوی جدیدی روی میز بگذارد و برای مدت مدیدی در منطقه حضور فعال داشته باشد. این حضور بدون داشتن تهدید امنیتی در منطقه بی معنی و همراه با مخالفت شدید کشور های پیرامونی خواهد بود. تسهیل روند مذاکرات و ایجاد فضای تفاهم میان دولت افغانستان، اپوزیسیون سیاسی آن و گروه مخالف مسلح آن زیر نام طالب، زمینه را برای کاهش درگیری و تشنج خلق خواهد کرد. در غیر آن، با مدنظرداشت جغرافیای افغانستان و تاثیر مهم آن بالای امنیت افغانستان، میدان نبرد های خونین در این کشور داغ خواهد بود. زیرا جبر تاریخی جغرافیایی افغانستان به گونه ای بالای امنیت افغانستان تاثیر گذار بوده است که نه تنها راه گریز از آن وجود نداشته، بل این کشور قربانی آن نیز محسوب شده است. جغرافیای افغانستان در واقع، عامل مهم و تاثیر گذار در بحران امنیت آن محسوب می شود.



افغانستان در ژئواستراتژی‌های ابر قدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای دارای جایگاه برجسته بوده است. در بیش‌تر از صد سال اخیر، این کشور شاهد حضور سه قدرت هژمون (بریتانیا، شوروی و امریکا) در قلمروش بوده است. از نظم ژئوپلیتیک بازی بزرگ (۱) گرفته تا نظم جنگ سرد (۲) و نظریه نظم نوین بوش پدر (۳)، افغانستان همواره دارای جایگاه متمایز ژئوپلیتیکی در استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ و منطقه بوده است. با توجه به توضیحات بالا، دیده می‌شود که افغانستان از هر چهار سیستم امنیتی منطقه‌ای متأثر است؛ مخصوصاً از نظم منطقه جنوب آسیا و غرب آسیا/خاورمیانه بیش‌ترین تأثیرپذیری را دارد. در صورتی که افغانستان از وضعیت بی‌ثباتی و بدامنی کنونی بیرون نشود، برای سالیان دراز متأثر از کنش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خواهد بود. بنابر این، افغانستان در یک موقعیت ژئوپلیتیکی قرار دارد که از تمامی کشورهای منطقه تأثیر می‌پذیرد. از ترکیه، عربستان، کشورهای آسیای مرکزی و همچنین از ایران، پاکستان و هند تأثیر خواهد پذیرفت. پس تحولات و فرایندهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه، بر افغانستان تأثیر جدی خواهد گذاشت. کشور افغانستان در ناحیه‌ای قرار دارد که می‌توان آن را به لحاظ سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و ژئوپلیتیکی در زیرمجموعه چند سیستم منطقه‌ای از جمله آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا جای داد. هرچند اصلی‌ترین منطقه‌ای که افغانستان در زیر مجموعه آن قرار می‌گیرد آسیای مرکزی است. اما رقابت شدید میان هند و پاکستان باعث ورود کابل به معادلات منطقه‌ای آسیای جنوبی شده است. از سوی دیگر، افغانستان دروازه ورود هند به آسیای مرکزی و خاورمیانه است. مجموعه‌ای این عوامل باعث می‌شوند تا بالفرض اگر استفاده‌ای معقول و زیرکانه از این جغرافیای و تحولات ناشی از موقعیت افغانستان در محدوده‌ای جغرافیایی کنونی نشود، شرایط امنیتی بدتر و وخیم‌تر شده و شرایط برای ایجاد رقابت



های خونبار قدرت های بزرگ و منطقه ای مساعد خواهد شد. شرایطی که می تواند زمینه را برای تشدید بحران امنیت در این کشور مساعد ساخته و فضای غبار آلود رقابت و همچشمی را توسط کشور های مختلف همسایه، منطقه و فرامنطقه مساعد سازد.

پایان

منابع

۱. ابراهیمی، شهر روز، (۱۳۸۱)، جهانی شدن و امنیت ملی، فصلنامه مطالعات
 ۲. اشلاگین ویت، راینهارد، (۱۳۸۲)، کشور بدون مرز، مقالات افغانستان و ...
 ۳. امینیان، بهادر، (۱۳۸۱)، « محیط داخلی و تاثیر آن بر ...
 ۴. افتخاری، اصغر، (۱۳۸۱) ساخت دولت امنیت ملی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳.
 ۵. افتخاری، اصغر، (۱۳۸۵) کالبدشکافی تهدید، تهران: دانشگاه امام حسین
 ۶. افتخاری، اصغر، (۱۳۸۹) اصول و مبانی تهدید شناسی در حوزه داخلی، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (علیهالسلام).
 ۷. اسماعیلزاده امامقلی، یاسر. (۱۳۹۵). داعش و امنیت ایران با تکیه بر مکتب کپنهاگ، (فصلنامه اثرهای راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۱۸، (شماره پیاپی ۴۸).
 ۸. بوزان، باری و همکاران، (۱۳۸۶) چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 ۹. بصیری، محمد علی، (۱۳۸۷)، تحولات مفهوم امنیت ملی، اطلاعات سیاسی
 ۱۰. بلیس، جان، (۱۳۸۷)، امنیت بین الملل در عصر پس از ...
 ۱۱. بوزان، بری، (۱۳۷۹)، مردم، دولت ها و هراس، ترجمه اثر کده ...
- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، (۱۳۸۶)، افغانستان، تهران: دفتر





۱۲. پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۸۱) گزارش پژوهشی مفهوم شناسی امنیت، تهران.
۱۳. تریف، تری و دیگران، (۱۳۸۳) **مطالعات امنیتی نوین**، مترجمان علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۴. حسینی، حسین، (۱۳۷۳) **راهبرد**، مفاهیم و کارکردها، تهران.
۱۵. ره پیک، سیامک، (۱۳۸۷) **تهدیدات قدرت ملی شاخص ها و ابعاد**، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
۱۶. ره پیک، سیامک، (۱۳۸۷) **نظریه امنیت در جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
۱۷. دورژه، موریس، (۱۳۷۶)، **اصول علم سیاست**، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت
۱۸. روشنگر، اسماعیل. (۱۳۹۶). **استراتژی امریکا در افغانستان پسا طالبان**. چاپ اول، ناشر: انتشارات عازم.
۱۹. دهشیار، حسین، (۱۳۸۷)، **آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان**، اطلاعات
۲۰. رفیعی، عبدالله، (۱۳۸۱)، **افغانستان، سقوط طالبان، نگاه به آینده**، تهران :
۲۱. رنجبر، مقصور، (۱۳۷۸)، **ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی...**
۲۲. دانش، ضیاء. (۱۳۸۸). **ریشه‌های ناامنی افغانستان**. توطئه‌های خارجی و ضعف‌های داخلی.
۲۳. عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۲) **نظریه امنیت**، تهران: ابرار معاصر.



۲۴. عبدالله خانی، علی، (، ۱۳۸۶) رویکردها و طرحهای آمریکایی درباره ایران، تهران: ابرار معاصر.
۲۵. مرادیان، محسن، (، ۱۳۸۵) درآمدی بر ابعاد و مظاهر تهدیدات، تهران: انتشارات راشا.
۲۶. مرادیان، محسن، (، ۱۳۸۸) راهنمای جمعآوری اطلاعات راهبردی، تهران: مرکز آموزش شهید صیاد شیرازی
۲۷. فندرون، هلگا، (۱۳۸۴)، ارزیابی های انتقادی در زمینه امنیت بین...
۲۸. کاظمی، علی اصغر، (۱۳۸۶)، روابط بین الملل در تئوری و...
مرکز فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر شعبه...
۲۹. ملازهی، پیرمحمد، (۱۳۸۹)، اجلاس کابل - تضاد منافع، تهران
۳۰. موتیر، موتیر، (۱۳۸۰)، «فراسوی اندیشه انتقادی و مطالعات امنیتی...
۳۱. ناجی راد، محمد علی، (۱۳۸۹)، جهانی شدن تروریسم، تهران: دفتر...
۳۲. نامی، محمد حسن نامی، (۱۳۸۷)، جغرافیای کشور افغانستان، تهران
۳۳. طنین، ظاهر. (۱۳۸۴). افغانستان در قرن بیستم ۱۹۰۰ - ۱۹۹۶
۳۴. کیتز من، کینید، ترجمه، محمد امید نور. (۱۳۹۳). افغانستان، حکومت پس از طالبان امنیت و سیاست امریکا. ناشر: انتشارات سعید.
۳۵. مبارز، عبدالحمید. (۱۳۹۰). تحلیل سیاست خارجی افغانستان از احمد شاه بابای درانی تا حامد کرزی. چاپ اول، ناشر: انتشارات سعید.
۳۶. مصباح، عبدالقادر. (۱۳۹۴). تاثیر قاچاق مواد مخدر بر صلح و امنیت کشور. ناشر: سایت یادگار.



۳۷. موسوی، دکتر سید علی. (۱۳۸۸). تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی. ناشر: مطبعه بلخ.
۳۸. نظری، علی اشرف. (۱۳۹۴). تروریسم جهش یافته و ظهور تهدید بنیادین مطالعه داعش. چاپ چهارم، صص ۳۶-۴۴.
۳۹. نگاهیان، ابراهیم. (بی تا). مفهوم امنیت. اثر کده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات، اثر کده مطالعات راهبردی.
۴۰. نوواوشکی، حسین. (۱۳۹۴). عوامل قدرت یابی داعش در عراق. سال هجدهم، شماره بیستاد و دوم.
۴۱. تاجیک، محمد رضا و علی رضا شریفی. (۱۳۸۸). موانع گفتمانی دموکراسی در افغانستان، مجله‌ی علوم سیاسی. سال دوازدهم، شماره‌ی چهل و ششم، صص ۶۲-۳۵.
۴۲. جان پرور، محسن. (۱۳۹۱). مدیریت حلقه گم شده هم‌گرائی و برقراری امنیت در خلیج فارس. فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۴.
۴۳. حیدری، الهام. (۱۳۹۳). کالبد شکافی جریان داعش بررسی زمینه‌های ذهنی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی. فصلنامه علمی - تخصصی جبل‌المتین، سال سوم، شماره نهم، زمستان، صص ۱۰۱-۱۱۸.
۴۴. رفیع، حسین و محسن بختیاری جامی. (۱۳۹۳). چالش‌های صلح در افغانستان. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره‌ی هشتاد و هشتم.
۴۵. سجادپور، سید محمد کاظم. (۱۳۹۲). سیاست امنیتی فدراسیون روسیه در قبال افغانستان نوین. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۴، صص ۳۲-۶۲.



۴۶. صحرائی، محمدرضا، غلام علی چگنی زاده. (۱۳۹۴). **صلح سازی در افغانستان، ۱۴ سال پس از توافقنامه بن**. سال چهارم، شماره ۱۴، اثرهای راهبردی سیاست، شماره پیاپی، ۴۴.
۴۷. فیرحی، داود. (۱۳۸۷). **تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت های موجود در تحلیل پدیده تروریسم**. فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، صفحات، ۱۴۵-۱۶۵.
۴۸. قربانی، علی رضا. (۱۳۹۵). **نقش همسایگان در امنیت افغانستان**، شماره ی پنجا و یکم، صص ۳۴-۵۵.
۴۹. خادم دقیق، امیر هوشنگ (۱۳۹۵) **مدل مناسب توسعه سطح نفوذ و دوام در محیط امنیتی**، فصلنامه مطالعات استراتژیک
۵۰. عساریان نژاد، حسین (۱۳۸۹) **درآمدی بر شناخت و تحلیل محیط امنیتی**، فصل نامه مطالعات استراتژیک، سال دهم، شماره چهل؛
۵۱. عساریان نژاد، حسین، خانی، علی عبدالله (۱۳۸۵) **تهدید در نظریه های امنیتی**، فصل نامه مطالعات استراتژیک، سال بیستم، شماره هفده؛
۵۲. کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۷) **محیط امنیتی خاورمیانه و سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران**، فصل نامه سیاست دفاعی، شماره های ۵۲ و ۵۳؛
۵۳. مرادیان، محسن، (۱۳۸۵) **درآمدی بر ابعاد و مظاهر تهدیدات**، تهران انتشارات راشا؛
۵۴. برژینسکی، زیگنو (۱۳۷۷) **طرح بازی**، ترجمه مهرداد رضایان، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.



۵۵. محمد رضا و نصیری، هاشم، اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، انتشارات وزارت امور خارجه تهران.

۵۶. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، انتشارات سمت، تهران.

۵۷. پورفکویی، علی (۱۳۷۴) نگاهی به مسائل ژئوپلیتیکی جهان معاصر، انتشارات واقفی مشهد.

۵۸. رسولی، جعفر (۱۳۸۴) تاثیر سیاست خارجی بر توسعه نیافتگی افغانستان، مؤسسه انتشارات میوند، کابل.

۵۹. حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۵) اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، انتشارات سمت، تهران.

۶۰. رضایی، محسن (۱۳۸۴) ایران منطقه ای، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.

۶۱. عزتی، عزت الله (۱۳۸۴) ژئواستراتژی، تهران، انتشارات سمت، تهران.

۶۲. جایگاه ایران در نظام ژئوپلیتیک قرن ۲۱، (۱۳۸۴) مجموعه مقالات دومین کنگره امن ژئوپلیتیک ایران، انتشارات سازمان جغرافیایی، تهران.

۶۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۵)، ساخت ژئوپلیتیک سیستم نوین بین الملل و

استراتژی امنیتی، نظامی ایالات متحده امریکا، فصلنامه ژئوپلیتیک شماره ۲.

۶۴. قاسمی، (۱۳۸۲)، تاثیر ساختار هژمونیک نظام بین الملل بر پدیده نظم

در سیستم تابع خلیج فارس، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۸۷-۱۸۸.



۶۵. قاسمی، (۱۳۸۴) طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه ای در سیاست

بین الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷

۶۶. عسکری، محمود (۱۳۸۲) منطقه گرایی و پارادایم امنیت منطقه ای،

اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۸۷-۱۸۸

۶۷. رحیم پور، علی (۱۳۸۱) تحولات ژئواستراتژیک ده دهه بیست و یکم

جایگاه منطقه ای ایران، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۸۳-۱۸۴

۶۸. حسینه (۱۳۸۶) بررسی روابط امریکا و افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر،

فصلنامه مطالعات استراتژیک، دفتر مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان، کابل، شماره ۱۱ و ۱۲.

۶۹. کسینجر، هنری (۱۳۸۲) مسائل حل نشده در نظام بین الملل، ترجمه

مجتبی امیری، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۹۸۹۳

۷۰. بیگدلی، علی (۱۳۸۶) نگاهی به ماهیت استراتژی امریکا در خاورمیانه،

به نقل از <http://geopolitic.blogfa.com>

۷۱. عزتی، عزت الله (۱۳۸۶) استراتژی ایالات متحده در منطقه، به نقل از

<http://geopolitic.blogfa.com>

۷۲. ابراهیمی، ن.ا. (۱۳۸۶). تاملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ. فصلنامه

سیاست خارجی و سال بیست و یکم (۲)، ۴۳۹-۴۵۸.

۷۳. امیدی، ع. (۱۳۸۸). منطقه گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان های آسه

آن، سارک و اکو. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.



۷۴. بوزان, ب. (۱۳۷۹, ۲۰۴). **آشنایی با مکتب کپنهاک در حوزه مطالعات امنیتی در گفتگو با پرفسور باری بوزان**. ۹-۱۵. (ف. م., مصاحبه کننده) فصلنامه مطالعات راهبردی.
۷۵. دهشیار, ح. (۱۳۸۸). **آمریکا، افغانستان و پاکستان: سه ظلع ناهمخوان یک بحران**. ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی, بیست و سوم (شماره ۲۶۱-۲۶۲), ۸.
۷۶. دهشیار, ح. (۱۳۸۸). **ناکامی های آمریکا در افغانستان**. ماهنامه سیاسی، اقتصادی, بیست و چهارم (۲۶۹-۲۷۰), ۱۰۵.
۷۷. سبحانی, م. (۱۳۸۸). **راهبرد جدید آمریکا در افغانستان**. فصلنامه سیاست خارجی, ۲۳ (۳), ۷۵۱-۷۲۹.
۷۸. شفیعی و قنبری پاسارگادی, ف. (۱۳۸۸). **جایگاه هند در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد**. سیاسی-اقتصادی, ۲۶۱-۲۶۲, ۲۲-۳۳.
۷۹. عبدالله خانی, ع. (۱۳۸۳). **نظریه های امنیت**. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
۸۰. محمد شریقی, ع. ر. (۱۳۸۸). **نقش پاکستان در پرورش مذهبی و قومی طالبان**. سیاسی، اقتصادی, ۲۵۹-۲۶۰, ۲۲-۳۵.
۸۱. مقصودی و حیدری, ش. (۱۳۸۸). **دگرگونی مفهوم تروریسم؛ بررسی موردی تروریسم در هند**. سیاسی، اقتصادی (۲۶۰-۲۵۹), ۵۵-۳۶.
۸۲. مهربان, ا. (۱۳۸۷). **جنگ علیه تروریسم و افزایش حملات انتحاری در عراق و افغانستان**. فصلنامه راهبرد, ۱۶ (۴۸), ۵۶-۳۱.